کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب مجموعه .... فارسی

مصنف عبدالکریم ذهبی وغیره

مؤلف

خطی مختلف الخط والسطر

بخط محمدرضا و ...

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۳۱۹ ق .... عدد اوراق ۱۸۷

جزء کتب عرفان .... شماره

شمارهٔ عمومی ۹۴۲۳ .... شمارهٔ قبض

واقف حاج شمس الدین بروجردی تاریخ وقف خرداد ۱۳۴۵

طول ۲۰ .... عرض ۱۲ .... گنجه

۹۴۲۴

۱- لطیفهٔ غیبیه از محمد دارابی

۲- ظ شمس الحقیقة از عبدالکریم راشفی الدین زنی

۳- شرح رقاء اعتصام

۴- غیبیه در جواب میرزا حبیب الله ذبحی از پرویز سلماسی

۵- شرح واردات غیبیه از همو

۶- یوسفیه از همو

۷- مرآة العارفین از سید جلال الدین محمد ذهبی

۸- چهارده بند معصومین (ع) از شریف الدین

۹- آداب سلوک از پرویز خان سلماسی

۲۸، ۴، ۶۷

یادآوری:

آنچه در این مجموعه – با یک بررسی اجمالی – برای
این جانب روشن شد این است که اثری که
از عبدالکریم ذهبی (رایض الدین المجوبه)
در این مجموعه موجود است، مناجات و مکتوبی است
که در اواسط مجموعه آمده با خط نسخ
شکل و خط‌کشی در کنار و بالا و پایین صفحه
به زبان عربی و حدود ۴ برگ است و در پایان
برگ چهارم (پشت برگ) که شامل ۴ سطر است
نام رایض الدین برده شده و تاریخ ۱۲۸۱ را دارد.

غفوری [illegible] از شیراز – ۸۱/۶/۱۱

۹۴۲۴

۱- لطیفهٔ غیبیه از محمد داراب
۲- ظ شمس الحقیقة از عبدالکریم راشف الدین زنجانی
۳- شرح رقاء اعتصام
۴- غیبیه در جواب میرزا حبیب الله زنجانی از پرویز سلماسی
۵- شرح واردات غیبیه از همو
۶- یوسفیه از همو
۷- مرآة العین از سید جلال الدین محمد ذهبی
۸- چهارده بند عصومین (ع) از شریف الدین
۹- آداب سلوک از پرویز خان سلماسی

۶۷/۴/۲۸

میکرو فیلم بهیه ...

اسم کتاب مجموع...
مصنف عبدالکریم...
مؤلف
خطی مختلف الخ...
چاپی
سال چاپ یا تحریر...
جزء کتب عرفانی...
شمارهٔ عمومی ......
واقف حاج شمس ا...
طول ......۲۰......

و جزئی از شمس الحقیقه‌ی وی نیست.

اللهم اعط کل منفق خلفا و اعط کل ممسک تلفا

گفت پیغمبر که دایم بهر پند
دو فرشته خوش منادی میکنند
ای خدا تو منفقان را ده خلف
ای خدا تو ممسکان را کن تلف
ای خدا تو منفقان را [illegible]
هر درمشان را عوض ده صد هزار
ای خدا تو ممسکان را در جهان
تو مده الا زیان اندر زیان

ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم و اموالکم بل ینظر الی قلوبکم و اعمالکم

من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف

ان الله تعالی یلقن الحکمة علی لسان الواعظین بقدر همم المستمعین

[illegible]

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحلیم الکریم العلی العظیم والصلوة علی النبی المصطفی والولی المرتضی وعترتهما اصحاب التسلیم والرضا

اما بعد بر ارباب فصاحت و کمال و صاحبان زکاوت و اهل حال پوشیده و پنهان نیست

که خطه پاک شیراز معدن فصاحت و بلاغت و منبع دانش و فصاحت است شهری است پر از مهر و وفا

کشوری است مملو از ذوق و صفا اهل آن بلوک غالباً اهل درد و سلوک و مردمانش اهل حال و محبت

و فضل و کمال اند خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگه دار از زوالش ز رکنا باد ما صد

لوحش الله عبیر آمیز میاید شمالش شیراز ای فیض روح قدسی بجو از مردم صاحب کمالش

در تعریف اکثر خطه پاک کافی است در مرغان عشق در قافیه سنجی دیده که کوی مشهور آفاق

و هر ورقی از گلهای گلستان و بوستانش زینت هر طاق و رواق گشته و در توصیف آن صفحه

عنبر سرشت و رشک بهشت بس و وافی است که فخر زمین و زمان رشک ملائکه زمین و آسمان

و سر امد اهل توحید و عرفان جناب سلمان قدس سره تبوق جمال باکمال از افق آن مکان جلوه گر ساخت

و در علو مرتبه و بلند پروازی آن جناب همین بس است که او از قول حضرت سلمان منا اهل البیت را

بولن

بگوش هوش اعلی و ادنی رسیده راز برسته در بیان آنکه ... قاب قوسین او ادنی

و بخواص و عوام فاش نموده و انتسابات بسیار است که سرور کاینات و خلاصه موجودات در مدح

آن جناب مکرر فرموده یک مرتبه در جنگ خندق که حرب احزاب گویند که بواسطه کثرت کفار و قلت اهل اسلام

خوفی بر مسلمانان غالب شده بود وقتی عمرو ابن عبدود بمیدان آمد احدی مبادرت بمیدان او

نکرده اقدام نانی لعنت الله معاذ زنا موجهه پیش آورده قدم باز پس کشیدند تا اینکه حضرت

شاه ولایت علیه آلاف التحیة والثناء بمبارزت بیرون امد تشرو رفر ظفر ... سلمان

و در آنمدت لشکر اسلام پشت بکوه مدینه داده بود بطرف صحرای آن کفار بودند ... الموعظه

بیم آن بود که کفار دفعه واحده بر سر آن تبارند سلمان بعرض مقدس رسانیدند که در فارس لشکر

بجهت حفظ رو برو خندقی میسازند آنحضرت تصدیق و تحسین نموده فرمودند لو کان العلم

فی الثریا لنا له رجال من الفارس دیگر روزی از اصحاب استفسار فرمودند که

کدام یک از شما پیوسته قائم اللیل است سلمان عرض کرد بنده باز فرمودند که کدام یک از شما

بهر روز یک قرآن ختم میکند باز عرض کرد بنده فرمودند کدام یک از شما صائم الدهر است باز

عرض کرد بنده چون بعضی از اصحاب تکذیب او نمودند حضرت از سلمان بجهت صدق دعوی

بینه طلبید سلمان عرض کرد از زبان مبارک شما شنیده ام که هر کس در ماهی سه روز روزه

بدارد که در پنجشنبه اول و چهارشنبه عشر وسط و پنجشنبه آخر باشد بمنزله صوم دهر است و هر کس

در روزی سه مرتبه قل هو الله احد بخواند معادل ختم قرآن است و هر که شبها با وضو بخوابد

حکم این دارد که شبها تا صباح در عبادت است و اینها هرگز از من فوت نمی شود

در این هنگام باز آنحضرت فرمودند لو کان العلم فی الثریا لناله بعض رجال الفارس
چه حضرت در حضور بسیاری از امت در فضیلت این اعاجم ثلاثه فرموده بود اما کسی از غایت
غیرت آنجناب فرا نگرفته بود دیگر روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در مدینهٔ طیبه نشسته بودند
روی مبارک بسوی آسمان کرده فرمودند فارس فارس فارس و بدست مبارک اشاره بسمت
فارس فرمودند اصحاب بعرض اقدس رسانیدند که سبب این اشارت چه بود فرمودند بلایای سماوات
بزمین نازل شد اشاره کردم که بفارس نزول نماید در آنجا جمعی از مردان هستند که بقوت قدسیه
میتوانند بلا را دفع نمایند و واضح است که بمضمون و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم محض یمن وجود
مبارک آنجناب بلا تا آن ناحیه نازل نخواهد شد چنانچه خواجه علیه الرحمه فرموده اند گر میفروش حاجت
رندان روا کند ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند غرض جمله از اهل آن خاک و خصوص پاک و عالی نسب
صاحب اشعار لسان الغیب خواجه حافظ است که هر آینه آن کان معرفت و حقیقت
و سینهٔ بی کینه آن سفینهٔ علم و دکان لآلی ثمینه که از الفاظ خوشگوار و اشعار آبدارش
گلهای رنگارنگ از حقایق و معارف در گلستان دلنوازش شگفته که دماغ
هوشمندان معراج فضیلت و خردمندان عرش معرفت از استشمام آن عاجز
توصیفش از قبیل توضیح واضحات و تعریفش از قصور تصورات است نظم نگوید خردپرور
هوشمند که گردون رفیع است کیوان بلند به پیدا نشانی آید اندر حساب که گوید
کسی روشن است آفتاب اما محبوسان عالم طبیعت و اسیران زندان انانیت را
کجا استعداد آنکه از روحانیان ساحت عزت و ابدیان عالم قدس مستفیض

گردند

گردند و استعداد کجا حضیض ناسوتی را چه قابلیت آنکه از آشیان طایران ذروهٔ لاهوتی نشان یابند
طفل ابجدخوان را که از حقایق رموز تقدیری بهره نیست تقصیر از مفسر رسیدن غایت نادانی
و بیمایگان حکمت را در فهم حقایق اشرف علوم استعدادی نه مذمت حکمای الهی است
بی انصافی است مقصود از این مقال آنکه عزیزی در محفل طبع لطیف دلدار و چهرهٔ سخن را از خال و خط و
استعارات و کلمات تشبیهات بیاراید مگر مسموع شود که شعر خود را ترجیح بر شعر جناب
لسان الغیب میدهد سهو است مذمت هم نمیباید کلام سحرآیین بلبل شکرانگیز چه مناسب
استغفار است ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری
بلی محرومان حرم ربانی و مهجوران کعبهٔ عرفان الهی که از فیوضات نامتناهی منحرف و بی بهره اند بواسطه
عدم آگاهی بر اصطلاحات عرفا مطالب آنها را حمل بر معانی کج و مقاصد معوج مینمایند و ایراد
های ناموجه بر کلمات و اشعار آنها میکنند من جمله نسبت بخواجه حافظ رحمة الله علیه مجذوب
سالک و مانع سالک حقیقت است چنانکه میگویند بعضی از اشعارش لغو و بیمعنی است مثل
ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت و اکثر اشعارش
از می و معشوق است مثل بیا میکده و چهره ارغوانی کن مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند و برخی
از اشعارش مطابق اصطلاح اشعری است مثل در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمیپسندی
تغییر ده قضا را همینی بر ارباب بصیرت مخفی نیست که امثال الله را از عالم روحانیات وارداتست
چنانکه یکی از اکابر را پرسیدند خدا را چگونه شناختی فرمود بواردات ترد علی القلب
من غیر رویة و این رشحهٔ فیض کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

که عرفت الله بفسخ العزائم القصه بعضی از ابیات و اردات را بصورت نظم ادا میکنند مثل مغربی
و عراقی و خواجه و بعضی بصورت نثر مثل صاحب فتوحات مکیه و فصوص هرگاه شخصی را
آن رتبه و استعداد نباشد آن معانی که بر قلب عارف پرتو انداخته بفهمد و آن اصطلاحات را ندانند
لازم نمیآید که کلام بیمعنی باشد چه مناسب مقام است کلام خود خواجه که فرموده اند زاهد ظاهر
پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست و بعضی از اشعار
الحاقی است مثل دل من در هوای روی فرخ بود آشفته همچون موی فرخ و نبودن دلا بسیار کاغذ
از عاشق تعبیر از کاغذ چه هر مدرکی استنباط میکند که صاحب آن غزل قابلیت شیرین زبانی و عبارات نشین
هرگز این قبیل اشعار نمی نماید جواب از اعتراض سیم آنکه هویداست ردیهی که در کلام
عرفا بهم میرسد نه از قبیل ردیهی است که اشعری را اعتقاد و مذهب است بلکه از قبیل ردیهی است
که در کلام مبارک سر حلقه ارباب عرفان اسد الله الغالب مطلوب کل طالب علی ابن ابیطالب علیه السلام
میباشد چنانکه از آنجناب سوال کردند خدا را که میپرستی دیده جواب فرمودند لم اعبد ربا
لم اره لیکن لا تشاهده الابصار والاعیان بل تشاهده القلوب والایقان و در بعضی از عبارات
آنحضرت فرموده اند که حق تعالی را با آثار و افعال میبینند نه بذات اقدس و اهل عرفان
با این عبارت گویند که خدا را در مظاهر توان دید مثل کاتب را در کتابت و بنا را در عمارات
چنانچه توجیه بمعنی بر وجهی که منصف راضی شود خواهد آمد و اگر نا انصاف شبهه کند از آلودگی
نفس و ناصافی طبع او خواهد بود لا علاج از نافهمان سبقت نمی شود تا باید که کج بحث ملزم نمی شود
مشهور است روزی افلاطون فرمود شهر یونان را آیین بندند و نقاره خانه بزنند که امروز

با حکمی

کج بحثی را الزام داده ام تلامذه گفتند تو چندین فاضل کامل را الزام دادی تو هیچ وقتی نشت
از الزام کج بحثی اینهمه بیانات جز است فرمود مردم منصف و فهیم را الزام دادن سهل است
چه اگر حرف حقی شنیدند ساکت میشوند بخلاف ناانصاف چون دانشمندان
یونان این سخن شنیدند گفتند که افلاطون اشتباه کرده البته آن شخص باقی از حرف زدن از عالم بیدها عنها
داشته و الا محال است که کج بحث ملزم شود چه هرگاه شخصی نامعقول تواند گفت چه ضرور است حرکت شود
القصه این رساله که ترجمه رشحات العیب و مسمی بلطیفه غیبیه است اولا مجملی از حالات خود خواجه
علیه الرحمه بیان میشود بعد مرتب برسه مقاله و خاتمه میباشد اللهم اهدنا الی سبیل الرشاد
و اعصمنا عن التعصب و العناد بحق محمد و آله الاطهار مقدمه در بیان حالات خود خواجه حافظ
علیه الرحمه مقاله اولی در بیان بعضی اصطلاحات عرفا مقاله دویم در بیان ابیات مشکله دیوان خواجه
مقاله سیم در بیان توضیح معانی اشعار مشکله در معنی توحید و بحث است خاتمه در بیان قصص
نقالات که از دیوان اعجاز نشان آن سر حلقه اهل عرفان ظهور یافته مقدمه در بیان حالات
خود خواجه علیه الرحمه اسمش شمس الدین محمد متخلص بخواجه حافظ حالتی در کلام است در گفتار
هیچیک از استادان شعر نیست در کلام ایشان حالتی شبه نمی شود و بالفعل کمالات او شهرت دارد عیسی است
و همه عرفا و اولیاء لسان الغیب میخوانند و مجدد سالک میدانند گویند در زمان
آل مظفر بعضی از ظرفا در حارف دنیوی اعتنا نداشته و همیشه در لباس فقر بعضی و از همه برکنار
در وقت ورود امیر تیمور شیراز و قتل شاه منصور خواجه را احضار کرده گفت با آنکه من اکثر از ربع
مسکون را بضرب شمشیر مسخر کرده ام تو سمرقند و بخارا را که فی الحقیقت وطن مألوف من است چرا

بخال هندوی بخشیده خواجه جواب گفت از این غلط بختی هاست با بنفشه و سکینه اسکندر انم
امیران لشکر حشمش آمده بنوازشات خسروانه بنواخت در محروسه شیراز بعه و در مصلای خارج
شهر مدفون است تاریخ وفاتش خاک مصلی مقاله اول در بیان اصطلاحات و معانی
آنها بدانکه ارباب کشف و شهود تا مخدرات روحانی و مقدسات بارگاه سبحانی دیده از
نااهلان مستور دارند لغت و الوان زده بعبارات موهم و خلاف مقصود مطالب عالیه را
ادا فرموده اند و محبوسان چاه طبیعت و اسیران زندان شهوت بهمان معانی حسیه که موافق
سلیقه پست ایشان است حمل نموده اعتراض میکنند از انجمله برخی از اصطلاحات مولانا
عبدالرزاق کاشی لطف الله قلم شکسته رقم میگردد دیر مغان عبارت از او تنها مقامات است
که چون سالک بمنصه التکمیل لقب گردد هم بخود نظر دارد و هم بسوی حق و از انجهه غیبات بمجوس
دللوکه بدو الته قائلند که نور و ظلمت یا یزدان و اهرمن باشد بیت از دیر مغان آمد یارم
قدحی در دست مست از می و میخواران در نرگس مستش مست ایضا در همه دیر مغان نیست
چو من شیدائی خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی مقصود از این بیت آنکه هیچ چیز را سد راه مطلوب
نتوان بخصوص محبت روحانی که عبارت از قصد و کمالات طاهر است مایه عجب نیست
و در بقا طلب هیچ حجابی بزرگتر از خودپرستی و هیچ سدی بدتر از هستی نیست و باین مناسبت
طالب را کبر خوانند چنانکه در اشعار عرفا واقع است مغ آن کبرم در این عالم بتخانه بنا کردم
و شرح این بیت خواهد آمد ترسا طالب و مرد روحانی را گویند که از صفات ذمیمه مصفا
شده زیرا که هم از خود و هم از حق و هم از طلب توجه خود هرسه اثبات میکند و از انجهه شباهت

نصاری

بنصاری دارد که ثالث ثلثه قائلند و صاحب گلشن راز فرموده اند مصراع ترسازاده
دهد پیکبار اشاره دل به پیر کامل دادن است ترسابچه واردات غیبی را گویند
که از عالم غیب بر قلب عارف فائض شود چنانکه از بزرگی پرسیدند خدا را بچه شناختی فرمود
بواردات ترد علی القلب من غیر رویته میکده مقام عشق را گویند که سالک
در این مقام از قید خودی رسته و بخود گشته میکده و میخانه و شرابخانه باطن
عارف کامل را نیز گویند که مملو از معارف و حقایق و می معرفت الهی است و حقیقه را
نیز تشبیه کنند نظر بلطف و سریان او بجمیع کاینات و تلون او به الوان اقداح
مکونات همه جاهست و میشکوی یا مدام است و میشکوی جام و از این حیثیت عالم را
۲ و پیمانه نیز جام گویند که لبالب از حقایق و معارف می معرفت الهی است و دل عارف را نیز
بدین مناسبت جام و میخانه گویند چه هر ذره که نظر کنی خود را بخورشید وحدت میرساند
دل هر ذره را اگر بشکافی برون آید از آن صد بحر صافی بیت دوش دیدم که
ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند چنانچه شرح این بیت مفصل خواهد آمد
دیر خرابات محل فیوضات و عالم معنی و باطن عارف کامل را گویند ایکه در دیر
خرابات مقامی داری جم وقت خودی ار دست بجامی داری ساغر و پیمانه
مدرکی را گویند که مشاهده معنی غیبی نماید و ادراک معانی و عالم را در حالی کند بیت
بگذر از ننگ و نام خود حافظ ساغر می طلب که مخموری بت ذوقی را گویند که از دل عارف
ظاهر گردد و او را خوش وقت سازد کافر کسی را گویند که بیک رنگ وحدت شده باشد و همه چیز را نظر او

نعیر از حق مستور شد چه کفر بمعنی ستر است کفتم که کفر زلف تو رسوای عالمم کرد کفتا اگر بدانی هم او رهبر آید

زلف بمعنی کثرت است و شادمات یعنی از همه خبر کذشتم و در زلف تو نکران شدم و آنهم

کثرت بعضه مرا کمراه کرد کفتا اگر بدانی هم آن کثرت بمضمون المجاز قنطرة الحقیقه ترا بوحدت

رسید وفی کل شیء آیة تدل علی انه واحد زیر پرده هر ذره پنهان جمال جانفزای روی جانان

زنار کمر مرشد کامل را بمیان بستن و علامت یکرنگی و یکجهتی در دین و متابعت راه الیقین بودن است

کلیسا و کنشت عالم الیقین و مقام ظهور را کویند یار و دلدار و محبوب و صنم و دوست تجلی

روحی صفاتی را کویند غمزه و بوسه فیض و جذبه باطنی را خوانند که نصیب سالک رود خال

ذات بحت را کویند چنانکه از سیاهی راه بدر نیست از ذات نیز راه بدر نیست و کسی بکنه ذات

پی نبرده و هر جا لب و دندان کویند صفت حیات خواهند چشم و ابرو صفت کلام و الهام

غیبی را کویند که بر قلب عارف وارد میشود رند باریکان را کویند قلندر و قلاش جمعی را کویند

که از هوای نفسانی و هواجس شیطانی رسته و مست شهود و مشاهده اهل جذبه باشند میکده

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی مست شاهد و شهود

اهل جذبه و اهل شوق را کویند عارف سالک کسی را کویند که از همه جهه کامل عیار باشد

و مستغنی از جمیع موجودات آید خمار و باده فروش پیر کامل و انس را کویند که

فیوضات انوار حق را بمخلوقات رساند بیت سر خدا که عارف سالک بکس نکفت در حیرتم

که باده فروش از کجا شنید یعنی اسرار الهی جل شأنه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله

بکسی نکفت حیرت دارم که حضرت اسد الله الغالب از کی شنیده یا از اهل آن علم نور دل

بکره

نسخه ... عارف سالک خادم

بحمد ... مراد این شعر خدا یعنی حضرت

عارف ... آید باده فروشی بحضرت امیر

و این ... [illegible]

[illegible]

6

شنیده یا از آنجا که حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین شنیده زیرا که شعر هم

دال بر این معنی است ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند آنکس که کفت قصه ما هم ز ما شنید

مطرب و مغنی فیض رساننده سالک را کویند و بعضی از این اصطلاحات بطریق سؤال و جواب

در کلشن راز مسطور است مثل اینکه شراب و شوق و شاهد را چه معنی است خراباتی

شدن آخر چه دعوی است هر چند این رساله کنجایش بیان اصطلاحات بیشتر نداشت

اما عاقل را نمونه کافیست و بحسب هر مقام حمل بر معنی مناسبی خواهد نمود انشاء الله تعالی

مقاله دویم در بیان معانی اشعار مشکله پیر ما کفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر

پاک خطاپوشش باد معنی این شعر اولا آنکه از کلام پیر و مرشد معلوم ما شد که خطا بر قلم صنع نرفته

که اکر از اعلام پیر معلوم ما نشد از غایت نقصان عقل که داریم توهم میکردیم که خطا بر قلم صنع رفته

و این خطاست که کسی کمان خطا در کارخانه الهی راه دهد آفرین بر نظر پاک خطاپوش پیر باد که خطای ما را

پوشید یعنی نکذاشت که از ما این کمان خطا سر زند ثانیا آنکه بکوییم که نظر خطاپوش یعنی خطا را

نمی بیند و این در حکم قضیه سالبه است و صدق سالبه مستلزم وجود موضوع نیست چه

لعله بود که صدقش بواسطه عدم موضوع بود مثل آنکه بکوییم عنقا طایر نیست با آنکه موضوع باشد

و محمول از او مسلوب باشد مثل اینکه کوئی انسان حجر نیست و خطاپوش در این مقام

از قبیل اول است یعنی در واقع چون خطا نیست نظر پیر و مرشد کامل مطابق واقع کتاب

صنع را مطالعه میفرماید و چنانچه خالی از خطاست او نیز خطا نمی بیند مثل اینکه کاتبی خط با عبیر

نوشته باشد و ممیزی آنرا چنانچه هست به بیند کاتب کوید آفرین بر آن ممیز که خط مرا بی عیب دید

و نقصان از غایت نقصی که دارند صواب را خطا می بینند و مؤید این معنی تصریح لسان الغیب است
که فرموده کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه / که هر آنکه بی هنر افتد نظر بعیب کند پس گویا لسان الغیب
فرموده که آدم بر نظر پاک خطا پوش پیر ما / در صحیح صنع الهی چنانچه هست خالی از خطا می بیند و چون
در واقع نیست از نظر کاری پوشیده و پنهان است و اینکه ثنویه بدو خدا قائلند توهّم کرده اند
که در عالم خیر و شرّ بسیارند و فاعل خیر و شرّ یکی نتواند بود از آنچه بدو فاعل قایل شده اند اما
حکیم خردمند که علم باشیاء مطابق واقع دارد میداند که اصلاً شرّ در عالم واقع نیست و آنچه
ثنویه شرّ می بینند همه خیر است از قبیل بریدن انگشت مار گزیده چون متضمن بقا و حیات شخص است
فی الواقع خیر است و حال آنکه جاهل شرّ میداند نعم ما قال نصیر الملّة و الدین سلطان المحققین
هر چیز که هست آنچنان می باید / هر چیز که آنچنان نمی باید نیست و لسان الغیب باشاره بهمین معنی فرموده
نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش / که من این مسئله بیچون و چرا می بینم یا بگوییم آنچه باعتقاد جاهلان
خطاست بپوشید هر چند در واقع خطا نیست چنانچه امام ثامن ضامن علیه التحیة و السلام در توجیه
کریمه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر فرموده اند یا محمد ما فتح مکه نصیب تو کردیم تا معلوم
کفار قریش شود که آنچه باعتقاد قریش گناه است که سبّ آلهه باشد بخشیده ایم چه اعتقاد قریش
آن بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه آن گناه از طواف کعبه در این مدت در مدینه
منوره نعمه محروم مانده است دیگر این بیت دولت آنست که بیخون دل آید بکنار / ورنه با سعی و عمل
ملک جهان اینهمه نیست مقصود آنکه بهشت را که حقیقتاً کرامت میفرماید در این است بیخون دل بدست

به بین

به باغ جنان

بدست آمده

بدست آمده و تفضلی است از جناب احدیت والّا در برابر سعی و عمل شخص چیز سهلی گنجایش دارد معلوم است
سعی و عمل آدمی چه مقدار است و اینهمه که عبارت از باغ بهشت است در برابر سعی قلیل آدمی نیست
و بعضی کلام لسان الغیب این بیت را آنست که باشد وعده و منت بدست آید والّا با سعی عمل
چیز سهلی است اینهمه وقع و اهتمام ندارد حاصل آنکه باغ بهشتی که در برابر آن باغ عمل از بندگان
خواهد چیز سهلیست حاصل این معنی مولوی بیت بواسطه آنکه بغایت بعید است احتمال دارد که مراد
لسان الغیب این باشد که باغ بهشت جنّت حسّی که در برابر سعی و عمل حسّی میدهند چیز سهلی است
بلکه دولت عبارت است از بهشت ذاتی و لااقل بهشت صفاتی و رضوان من الله اکبر باشد
نه بهشت افعالی حسّی که باجرت عمل میدهند اما چون بهشت روحانی مرتبه عظیم القدر است
که عمل در برابر آن از انسان صادر نمی تواند شد بلکه بالقوه عملی که تدارک آن کند نیست پس بهشت
بیچون دولت است که محض تفضل الهی خواهد بود و جمیع تکالیف آدمی دو قسم است عبادات قالبی است
و قلبی و آن اعتقادات و عبادات روحانیست بهشت حسّی در برابر اول و جنّت روحانی
در برابر ثانی است و آن بهجت و تفریح روحانی که از کشف تام عارض اهل جنت میشود با اعتقادات
قلبی و عبادات روحانی در جنب آن قدری ندارد و این دولتیست بیخون دل بدست آمده است
دیگر چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش / زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
سخن که مراد از سقف ساده بسیار نقش نفس ناطقه انسانی باشد چرا که نفس ناطقه با بسیطی بنیاد
بلند است بواسطه آنکه از عالم امر است نه از عالم خلق و روحانیه جسمانی بلند مرتبه و ساده است
چرا که بسیط و مجرد و ساده از ماده است بحسب ذات و بسیار نقش است چرا که انموذج آفاق
و انفس است و بحسب علم و افعال بسیار نقش است و از این معما هیچ دانا آگاه نیست

یعنی تحقیق نفس کما هو حقه کسی آگاه نیست چنانچه از خلیفه بلا فصل حضرت سید کاینات
و خلاصه موجودات سید الانبیا الغالب مطلوب کل طالب امام المشارق والمغارب علی ابن
ابیطالب علیه السلام منقولست که در تعریف حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه فرموده اند
کما لا یمکن التوسل الی معرفة الرب لا یمکن التوسل الی معرفة النفس حاصل کلام آنکه تعلیق شیئ است
با مر محال زیرا که تصور امری که در هیچ جای بدن نباشد و در همه جای آن باشد و داخل باشد
و در جمیع اعضا متصرف باشد چگونه میتوان نمود پس خالق نفس که در هر مکان و در هر جا حاضر و ناظر است
و اصلا مکانی ندارد چگونه توان شناخت ندارد و جهت از کجا نمونه چگونه دانستن او را چگونه
دیگر من همانم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست وضو ساختن
از چشمهٔ عشق از لوث انانیت بکلی پاک شدن است و چار تکبیر عبارت از چهار تکبیر فنا است
که فنای آثاری و فنای افعالی و فنای صفاتی و فنای ذاتی باشد اما فنای آثاری
آنست که سالک آثار همه موجودات را در آثار وجود حقیقی مضمحل داند چنانکه بغیر از آثار او آثاری
نباشد و علی هذا القیاس فنای افعالی و صفاتی و ذاتی میفرماید من همانم که از کدورت
و شوائب هستی و انانیت و ظلمات غواشی جسمانیت بر آمدم این مراتب چهارگونه که
بمنزله اسفار اربعه است برای من حاصل شد و التفصیل انسب بالسان الغیب در غزل
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند تا آخر فرموده دیگر دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید
ورنه از جانب ما دل نگرانی داشت یعنی مطلوب حقیقی در مدت بار ده و رهین محبت خود ساخته
آسایش در حق ما مصلحت وقت ندید و الا داشت که جان ما نگران راحت و آسایش ما طلبید
و این اشاره بآیهٔ کریمه و حدیث قدسی است که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی

آن

ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و ان من عبادی لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک
لهلک و ان من عبادی لا یصلحه الا المرض لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ان من عبادی
و ان من عبادی لا یصلحه الا الصحة و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک دیگر شاه ترکان
سخن مدعیان میشنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد مراد از شاه ترکان افراسیاب
نفس است و مدعیان خواهشات نفسانی است که باعث هلاک دیدند و سیاوش عبارت
از عقل معاد است یعنی نفس اماره از پی خواهشهای نفسانی دمدمه میرود و عقل معاد
که او را نعیم مقیم میخواند مغلوب دواعی دمدمه نفسانی ساخته و عقل در دست نفس
هلاک شده شرمش آید که مرتکب چنین کاری شده توضیح این را مولوی معنوی فرموده
قطعه کیخسرو سیاوش کاوس کیقباد گویند کز نکس افراسیاب زاد زمری خسرانست
اگر نه بهوشی بیان کنم احوال ملک و قصه شاهی و عدل و داد ز ایران جان
سیاوش عقل معاد روی از بهر این نتیجه بتوران تن نهاد دیران بگریه که
عقل معاش بود آمد بر سم حاجب و در پیش افراسیاب ایستاد تا برد مولا برای افراسیاب نفس
بس سعی کرد دختر طبعش بزن بداد تا چندگاه در عشق کام آرزو بیچاره با فریب بهره ور
بیود شاد دگر سیوز حسد زپای کینه و فساد اندر میان آمد و شه نامور فشار
شد با گروی آز و دمور غضب بهم رفتند پیش نفس خبیث دلی نهاد تدبیرهای باطل و
اندیشه های سست کردند تا هلاک سیاوش از او نزاد زیر سفال سفله درخشنده گوهرش
پنهان نشد که داشت ز تخم پرشه نژاد کیخسرو وجود ز ترویج عقل و نفس موجود گشت و

بار بزرگی همی کشید دیگر طلب بر آمد و شهزاده را گرفت   از ملک تن بپر و به ایران جان
چو باز زانجا که باز بود بپرواز بلند آشیان [illegible] زال علم که او بود سرو استاد سیمرغ قاف
قدرش از دست زال علم بستد بلطف چشم جهان بین بپر شاد دیگر دوش
از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما   ما مریدان روی سوی کعبه
چون آریم چون روی سوی خانهٔ خمار دارد پیر ما   میخانه و شهود باصطلاح عرفا عبارت از تجلیات
بر سبیل تجلی محبوب بعارف عارض میشود مشابه است از قید تعلق و هستی که سنگ راه سالک و حجاب
مطلوبست میرهاند چنانچه در خبر آمده است   ان الله تعالی شرابا لاولیاءه اذا شربوا سکروا
واذا سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا ذالوا واذا ذالوا خلصوا واذا
خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لافرق بینهم وبین حبیبهم پس مراد اینکه پیر ما
که بشارت از رهنمائی راه خداست و شهریار مدینهٔ علم و خلیفهٔ بلافصل حضرت سید کاینات
اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه صلوات الله الملک الواهب که نزد طایفه
پیر پیران است میشود یعنی پیر ما از عالم ظاهر و هشیاری و مجازیات باطن و حقیقت و سوی مستی و متوجه
شهود است و بتجلیات غیبی گشته از خود رست واین واضح است که ساغر عشرت جز
بدست بیخودان ندهند و فسر عزت جز بفرق بیسران ننهند اکنون تدبیر ما که در عالم
صورت و مجاز مانده ایم صحبت پیروی او در حقیقت پیروی آنحضرت است کالمیت بین یدی
الغسال لازم است چه آدمی اگر ریاضی بخواهش نفس خود بکشد چنانکه دأب هنود است با وجود

لغو

9

مشفق یار خواهش نفسانی را در آتش ریاضت اسیر باید دستگیری مرشد کامل الصفات مخلص نخواهد بود اگر
کسی بگوید وصل و اتصال که در کلام این طایفه هست مخالف عقل و نقل است جواب اینست که هیچکس از عرفا
این دعوی نکرده است استغفر الله العظیم که ممکن بواجب رسد تا باتحاد که عین خبر یکی شدن است رسد
که به برهان باطل است بلکه مقصود ایشان نفی هستی است که مولوی معنوی در صحیفهٔ مثنوی صبغة الله
چیست رنگ خم هو پیسها یکرنگ گردند اندرو چونکه در خم او فتد گوئیش قم از طرب گوید منم
قم لا تلم صبغة الله [illegible] آن آهن که سرخ است رنگ آتش دارد اما آهن است یعنی آهن آتش نشده اما
خلق و صفت آتش گرفت پس اگر آهن از آتش سرخ شده بگوید من آتشم ظاهر است که چه معنی دارد
و جناب شیخ عطار قدس سره میفرماید شعر هر کر دیدی که هیچ مخلوقی گردید خدای یا خدا
گشته لیکن صحیح درست این باشد گرد ذات و صفات خود فانی گشته خالق بزبان حال میگوید او
ما شده ولی ز ما گردد و حکما نیز میگویند زید و عمرو واحد یعنی بالنوع پس اتحادیکه بر سبیل ندرت
در کلام این طایفه واقع است از این قبیل است بقرینهٔ کلامهای بسیار ازیشان که موید
همین معنی است بیت مرغ دل را صید جمعیت بدام افتاده بود زلف بگشادی شکار از دست
تحیر ما باید داشت که سوای شعری کسی برؤیت حق تعالی قائل نیست و بعضی از اهل شهود که دعوی
رؤیت در دنیا کرده اند یعنی رؤیت در مظاهر مثل صورت شخص در آئینه یا رؤیت
کاتب در کتابت در رؤیت بنا در عمارت و چون این مقدمه ممهد شد بنا
بر اصطلاح ارباب شهود لسان الغیب اعلی الله [illegible] میفرماید که مرغ دل را صید جمعیت
بدام افتاده بود یعنی مشاهده وحدت مطلق مرا از کثرت بفضل میسر شده بود زلف

بکشادی یعنی شئونات وکثرت اعتبارات وتعیّنات بسر آرزو نمود وسبب حجاب
مشاهدهٔ وحدت مطلقه کردید چنانچه در جای دیگر میفرمایند بیت دارم از زلف سیاهت گله
چندانکه مپرس که چنان زو شده ام بی سر و سامان که مپرس وجناب شیخ محمود قدس سره
در گلشن راز اشاره باین معنی فرموده بیت مپرس از من حدیث زلف چون
مجنبانید زنجیر مجانین چون کیفیّت رؤیت معلوم شد که در مظاهرست ظاهر گردید که این نسبت
لسان الغیب که فرموده این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست روزی رخش ببینم و
تسلیم وی کنم مفسده ندارد وتخصیص بوقت خاص بجهة ابهامیست که بخصوص امید وفا دارد
والا رؤیت در مظاهر در اوقات دیگر ممکن است دیگر نشوی واقف یک نکته ز اسرار
وجود گر تو سرگشته نشوی دایره چوگان لا اشاره برد مذهب جمعیست که از ممکن استدلال
بر وجود واجب میکنند چنانچه شیخ العارفین فرموده بیت زهی نادان که او خورشید
تابان بنور شمع جوید در بیابان چه هیچ خبر از وجود اجلی هست وباید دلیل روشن نزار ندلول
دیگر این بیت یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را بدانکه
مردان خدا ائمهٔ هدی اند که مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق
دیگر این بیت ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آنست که بدرود کنی زندان را
یعنی ای نفس ناطقه مسند مصر که عبارت از عالم مجردات است که جبروت وملکوت
ولاهوت باشد در تحت تصرف تو در آمد بسبب ربطی که با آن عالم رسانیده وقت آنست که
بدرود کنی زندانرا یعنی این بدن را واگذاری که الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر ولهذا

از

عارف کامل همیشه آرزوی طمع آشیانهٔ روحانی دارد چنانچه مولوی معنوی میفرماید قطعه
مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ من ازو جانی ستانم
جاودان او ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ ولسان الغیب ایضاً همین معنی را مکرر فرموده اند
حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم چنین قفس نه
سزای چو من خوش الحانیست روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم در بزم دور
یکدو قدح درکش و برو یعنی طمع مدار وصال دوام را مقصود آنکه در دنیا که ترک
زندان بدن یکباره نشده وصال دوام که مشاهدهٔ وحدتست محالست بلکه اگر
روی دهد کالبرق الخاطف بگذرد چنانچه حضرت سید کائنات وخلاصهٔ موجودات ص
فرموده اند که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
ودر حال دیگر فرموده اند وانه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة
چه استغفار از نزول از درجهٔ اعلی وادنی است حسنات الابرار سیئات المقربین
وانبیا صلوات الله علیهم اجمعین معصوم از جمیع ذنوبند پیش از بعثت وبعد از بعثت
پس حال امت در مشاهدهٔ وحدت کی بکمال خواهد بود وجه دیگر آنکه روح
بمنزلهٔ راکب است وبدن مرکوب تا راکب از مرکب پیاده نشود کی او را بپایگاه
پادشاه راه دهند دیگر از آنجمله این بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا
همیشه باد بدستست دام را بدانکه عنقا باصطلاح عرفا معرفت کنه ذات حق سبحانه وتعالی است
وحکما متفق اند که معرفت کنه ذات واجب ممکن نیست بلکه معرفت کنه ماهیات ممکنه را

در غایت صعوبت می‌باشد تا بوجهت چه رسد چرا که عرض عام بجنس و خاصه بفصل مشتبه است و حکما
دلیلی بر اشیا نیز ندارند بکرد ذوق سلیم و حکمت مقام برهان است و از باب مدینة العلوم
صلوات الله علیه مرویست که کل ما خطر ببالک فهو خلاف ذالک و از حضرت
باقر علوم اولین و آخرین صلوات الله علیه مرویست که کلما میزتموهم باوهامکم بادق معانیه فهو
مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله زبانیتین فان ذالک کمالها وتتوهم
ان عدمها نقصان لمن لا یتصف بهما وکذا حال العقلا فیما یصفون الله تعالی به دیگر
بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح خوان کاندر آنجا طینت آدم مخمر کرده اند چون آدم که ابوالبشر است
مظهر اسم جمال و جلال است چنانچه فرموده که ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی و خمرت طینة
آدم بیدی اربعین صباحا بخلاف باقی مخلوقات که مظهر اسم واحد اند پس بید واحد مخلوق شدند
چه غیر انسان یا مظهر اسم جمال اند مثل ملایکه رحمت چنانچه ملایکه عذاب مظهر جبار و قهار
میباشند یا مظهر اسم مضل و متکبر مثل شیاطین الانس والجن و از اینجهة که انسان مظهر اسما
جامعه است مسجود ملایک شده میفرماید بر در میخانه عشق که عبارت از مجمع معرفت جمیع
اسما و صفات است و علت غائی ایجاد کاینات ای ملک تسبیح گوی و تنزیه و
تقدیس بجا آور بکمال قدرت بچنین مخلوقی زیرا که طینت آدم را در چنین موضعی مخمر
کرده اند یعنی جمیع اسما و صفات جمالی و جلالی در خمیر او تعبیه نموده اند و از اینجاست
ابیاتیکه مشتمل است بذکر آدم بهمین معنی ست شاید که فرموده بیت در ازل
پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد جلوه کرد رخش دید ملک عشق نداشت

عین

عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد خواست تا جلوه دهد صورت خود را محبوب جمیع
در بارگه است ولی آدم زد دیگر دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
یعنی حقیقت بعلم الیقین مشاهده نمودم که انسان مجلی معرفت الهی است و مظهر اسما جامعه
و مجمع الاضداد است زیرا که در بیت دیگر میفرماید آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال
بنام من دیوانه زدند چنانکه در قرآن مجید وارد است انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان وکان الانسان ظلوما جهولا
و حقیقت ملاحظه نمودم که همه ملایک تعظیم و تکریم نشأه انسانی نمودند چرا که میفرماید ساکنان
حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند جناب شیخ عطار قدس سره
در ترجیح حال انسان بملک میفرماید علم هست آنجای که اسرار هست قدسیان را عصمت
بسیار هست قدسیان را اور دهست و درد نیست درد را جز آدمی درخورد نیست
درد بیش آور که در میدان درد اهل درد از درد نشناسد مرد گر بود در ماتمی صد نوحه گر
آه صاحب درد را باشد اثر و این مرتبه عالیه برای انسان محض بفضل و عنایت جناب احدیت است
نه باکتساب و اجتهاد چنانچه در بعضی مواضع اشاره باین معنی فرموده بیت [illegible]
والقم ورنه گشتن چه میشد از آن توجه سود کوشیدن و اینکه عطا مرتبه بفضل است نه از جهد
وکوشش خود بروجه وافی بسط صافی از مصرع ثانی بیت برقع از چهره بیکشاید چه بر کاه
گلا بر شد و از آن پیمانه می معرفت چشند معلوم است کلی که مرتبه هیولانیت اصلا از اداقع
بر می‌آید بلکه قوه محض است هر صورت که فاعل بفضل خود باد و عنایت فرماید پذیرای آن خواهد بود

وبمقتضای فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین ملایک را العظیم وتکریم معظم ومکرم درگاه الهی باید نمود چنانچه آستانه پادشاهان میبوسند وتعظیم وتوقیر مینمایند با آنکه آن آستانه خاک وگل است بیت دیگر مرغ دانا نشود در چمنش نغمه سرا هر بهاری که بدنبال خزانی دارد یعنی مرد خردمند در چمن دنیا که دم سردی دی ماه وخزان فنا در پی دارد خرسندی نمیباشد چنانچه شیخ حکیمی گفت در لذت دنیا لا بقا نیست الغرض صورت از او بردار حکیم در جواب فرموده که از امر غیر باقی اصلا لذتی نیست بیت دنیا نفسی است هیچ در هیچ پوچ است چون در سر عمر نگشت هیچ دعا رفت گلشن شیراز مکرر است یعنی یا الفصیح فرموده

بیت نشین بر لب جوی وگذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس نقد بازار جهان بنگر وآزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس هر که را خواهند آخر بندد شنی گفت که چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجو ز سفله مروت که شیئه لا شیئی نوشته اند بر ایوان جنة الماوی که هر که عشوه دنیا خرید وای بوی دیگر مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد محقق نماند که اهل عرفان در بعضی اصطلاحات خود تعبیر از کون نعمه چنانچه مغ که کبر و ترسا است میگویند مرشد کامل میخواهند چه او ایمان بامور باطل اصلا ندارد و کفر عبارت از ستر است چنانچه ستر حق نشناس ستر باطل میشاید چنانچه اول مذموم است ثانی ممدوح است گویا در اینمقام مراد از پیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه ومراد از شیخ آدم صفی علیه السلام است میفرماید که من مرید وغلام باخلاص حضرت امیر المؤمنینم ای آدم تو از من مرنج چرا که وعده تو کردی که گندم نخوری وخوردی و آنحضرت با آنکه عهد هم نکرده بود نخورد و از این اصطلاح با این بیت عطار ربطی میتوان داد بیت

زان

مز آن کبرم در اینعالم که بتخانه بنا کردم شدم بر بام میخانه و کبران را ندا کردم از آنما در که من زادم دگر باره شدم حقش از آنم کبر میخواندند که باباد زر با کردم یعنی من آن عالم که خانه عشق را بنا کردم که توجه است از برای مشایخ بنا میکنند خواهی مسجد گوی خواهی میخانه و اهل عبادت و مردان را خواندم وجفت او شدن یعنی از پیر و مرشد یگانه زاده بودم دیگر باره جفت شدم یعنی یگانه گشتم دیگر این بیت

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند چنانچه بآیه کریمه اشاره است وستور و کرایت یعنی آسمان که اعظم واشرف اجرام است قابلیت این مظهریت نداشت بر آنکه انسانم بجهت آنکه مظهر اسم جامعه باسم و معرفت کامله تحصیل کنم مقرر و معین فرمودند و از اینجا حل این بیت میشود حقا که در زمان تر مژده امان گر سالکی بعهد امانت وفا کند یعنی اگر بمقتضای مظهریت اسم جامعه بودن بفعل آورد و تعویل قوای نفسانی و جسمانی کرده از طرفین افراط و تفریط احتراز نماید و نفس را مخلی از رذایل و محلی بفضایل سازد چنانچه نفوس ترقی و تنزل نموده نفوس عروجی بمبدأ خود رجوع نماید و دایره کمالات دین در کوشش تمام گردد و بحکم من بیدا والیه یعود و یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بمبدأ اصلی خود رجوع نماید هر آینه فانی از خود و باقی بحق خواهد بود پس صادق است که هر که وفا بعهد خود کند مژده امان یعنی امان از فنا یافته باقی به بقاء الله خواهد شد ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون دیگر من که امروزم بهشت نقد حاصل میشود وعده فردای زاهد را کجا باور کنم مقصود آنکه هر گاه ربط بدرگاه الهی بهم رسد و عبد بقدر استعدادی که دارد متخلق باخلاق الله گردد

و از لذت روحانی بسبب ربط با عالم مجردات ملتذ شود این بهشتیست نقد در صورت
سیفر باید مرا که امروز بهشت نقد میسر است وعدهٔ فردای زاهد را که میگوید در این نشأه میسر نیست
و منحصر بآخرت است چرا این وعدهٔ دروغ را باور کنم با آنکه میدانم که در دنیا میسر است بهشت حاصل است
چنانکه در آخرت بیت اگر دل تو طبیعت را بهشتی هم اینجا و هم آنجا در بهشتی و کلام لسان الغیب
همین معنی دارد که در آخرت بهشت نیست چه اگر مقصودش این معنی بودی در اشعار دیگر تصریح بوجود بهشت فردا
و بهشت نشأه دنیا نمودی مثلا این بیت فردا اگر بهشت و کوثر و حور از برای ماست امروز نیز
ساقی مهروی جام می دیگر کفتم که نقد زلف رسوای عالمم کرد کفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آمد
چون زلف عبارت از کثرت شئونات و اعتبارات است پس مانع از مشاهده نور وحدت
و ظهور وجود مطلق را میپوشاند یعنی کفتم کثرتیست که حجاب نور وحدت مطلق است مرا کافر و گمراه
ساخت و از مشاهده نور وحدت حقیقی محروم گردانید در جواب کفت که اگر دانشمند و محقق باشی
هم آن کثرت تو را بوحدت میرساند و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
بزیر پرده هر ذره پنهان جمال جانفزای روی جانان و در غزل دیگر اشاره باین معنی فرموده بیت
گر چلیپای سر زلف ز هم بگشاید تا ابد سر نکشد از سر پیمان زنو این بیت اشاره بعهدیست
که در روز الست حق سبحانه و تعالی با ذریه آدم بسته که واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و چون امر ازلی است بمقتضای کل ما ثبت
قدمه امتنع عدمه ابدی خواهد بود چنانچه در غزل دیگر میفرماید بیت ماجرای من و
معشوق مرا پایان نیست هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام و تکالیف شرعیه که آنست

که مکلف

که مکلف بذکر عهد اول باشد پس هر که در این نشأه تجدید عهد نمود و بربوبیت او و بندگی خود
اقرار کرد بنعیم مقیم رسید والا بعذاب ابدی گرفتار شد دیگر خیز تا از در میخانه گشادی
طلبیم بر ره دوست نشینیم مرادی طلبیم زاد راه حرم وصل نداریم مگر بگدائی ز در میکده زادی
طلبیم معرفت حقیقی که عبارت از محرم حرم وصل شدن است بیکی از دو طریق میسر است
اول تصفیهٔ باطن بدوام فکر و مواظبت ذکر که زاد راه سالکان طریقت و اولیاء وادی حقیقت
در سلوک راه حرم وصل است ایشان را سالکان مجذوب گویند دوم جذبهٔ غیبیه که از رب
تجلی جمالیهٔ او بدو رسد و عبد را از خودی خود برباید و مجذوب سازد که جذبة من جذبات الحق خیر
من عبادة الثقلین و صاحب این جذبه را مجذوب سالک گویند و معرفتی که از راه فکر
و استدلال بهم رسد معرفت حقیقی نیست چه خللی در آن نظر نیست که اشتباه جنس بعرض عام و
خاصه بفصل شبهه است و اهل نظر را دلیلی بغیر از ذوق سلیم نیست و معرفت از راه وجد مخصوص
انبیاست در بصورت لسان الغیب میفرماید که گشاد کار بسته ما منحصر است بمیخانه که
مقام محو و بیخودی است طلب زادی کنیم که بظهور تجلیات غیبی و بقصد و کرم لاتیان حق
طلب فیض نمائیم والا زاد راه حرم وصل که ذکر و دوام فکر باشد نداریم و در جای دیگر میفرماید بود آیا
که در میکده ها بگشایند گره از کار فروبسته ما بگشایند دیگر اگر بدیده کشم سرمهٔ سلیمانی پری
رخان هر دم ما میبرند پنهانی چون سرمهٔ سلیمانی خاصیت آنست که هر که در چشم کشد از نظرها پنهان
میشود مقصود آنکه با وجود پنهان شدن از انظار آنان که صاحب حسن اند به پنهانی هم راه برده
میشوند به تجلیات حسن فریفته خواهند بود چرا که آشکار و پنهان حاضر و غایب در اینجا یکسانست
دیگر از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم مراد آنکه جمعیت عبارت
از تکثرات و تعینات است در مظاهر شئونات ذات الله و زلف پریشان عبارت

از این کثرت و تفرقاتست که در مقابل جلوهٔ ذاتی مضمحل شدند و اینجاست که از کثرت وحدت
و از تفرقه جمعیت بهم رسد از تفکر در آفاق و انفس حاصل میشود چه اثر دلیل بر وجود موثر است
و فی کل شیء آیة تدل علی انه واحد سالک را بعد ازین سیر باید که جمعیت که وصول او بحق
از تفکر در کثرت بجهت او حاصل شد پس این خلاف عادت است که کثرت سبب وحدت بوده
شده چه از نقیض بمقصود رسیده و اهل منطق نیز قیاس خلف گویند دیگر مرا چو خلعت سلطان
عشق میدادند ندا زدند که حافظ خموش باش خموش اشاره است بحدیث صحیح من عرف الله
کلّ لسانه مخفی نماند که عشق عبارتست از قرب و اتحاد با معشوق حقیقی است موجب فنا از صفات
عاشق و بقا به بقای معشوق چنانچه در حدیث وارد است که همیشه بنده من بسبب عبادات زیاده
از واجب که نافله باشد بمن نزدیک میشود تا بحدیکه او را دوست میدارم و از غایت دوستی
چنانکه در عرف میگویند که فلان با فلان کمال اتحاد دارد با من اتحاد بهم میرساند
در محبت بمثابه که من چشم و گوش و دست و پای او میشوم و این کنایه از فرط قرب و محبت است
پس از غایت قرب گویا با او متحدم بمن می بیند و بمن میشنود و بمن راه میرود پس در این صورت
هرچه از عبد صادر میشود گویا از خالق صادر میشود که عبد در مقام فناست حاصل آنکه
آن زمان که خلعت سلطان عشق که موجب انخلاع از لباس بشریت و فنای وجود است
مرا بپوشانیدند از غیب ندا در دادند که حافظ خموش باش که زبان تو در معبر زبان
دیگری است پس گفتگو را بخود منسوب مساز و از اینجا توفیق میان الحدیث که من عرف الله
کلّ لسانه و من عرف الله طال لسانه جلوه ظهور میبخشد چه در این صورت زبان عبد کوتاه
و زبان معبود شده که اشرف و اطول است چنانچه مولوی معنوی این نکته را باین معنی نموده

مثنوی

مثنوی ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم حمله مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنکه ناپیداست باد لسان الغیب نیز مکرر این معنی را بیان فرموده بیت در پس آینه طوطی
صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم که من دلشده
این ره نه بخود میپویم من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست که بهر دستکه میپروردم میرویم دیگر این ابیات
باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش ای دل اندر بند زلفش از پریشانی
منال مرغ زیرک چون بدام افتد تحمّل بایدش نازها زان نرگس مستانه اش باید کشید این دل
شوریده گر آن زلف و کاکل بایدش مقصود آنکه مکاره و دشوارها که در راه مطلوب سالک
روی دهد باید صبر و تحمّل نماید بلکه خار این راه را گل پندارد چه باغبان که بواسطه پنج روزه صحبت گل یکسال
در آزار محنت خار هجران کشیده چون باید صبور باشد سالک راه حق را که گنجایش است انواع شقوت و تنش بار
کمال شقوت و نفس داشته جز وجد و سرور و نعمت التصور نباید چنانچه شیخ سعدی گفته که جمال کعبه چنان
میدواندم بنشاط که خارهای مغیلان حریر مینماید حاصل کلام آنکه سالک باید بر وقوع مکاره
چندان صبر نماید که ملایم طبع او گردد بیت رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای
چشم گرگ دیگر طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادتی ببری یعنی علّت غائی آدمی
و پری و سایر موجودات بمقتضای کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
عشق است اراده نمای و سعی کن که بعلت غائی ایجاد ممکنات برسی چه فعلی که علت غائی بر آن
مترتب نشود در حقیقه وجود و عدمش مساوی است پس هرگاه سعی نمودی خواهی رسید که
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا دیگر یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم رخساره
بکس ننمود آن شاهد هرجائی یعنی هیچ ذره از ذرات عالم نیست که از جلوه جمال آن ذات مقدس

خالی باشد معهذا از نظر همه مخفی و پوشیده است بیت بر هر چه بنگرم تو نمودار بوده
ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده سبحان من ظهر فی بطونه وبطن فی ظهوره بدانکه
اهل عرفان که دعوی رؤیت میکنند حتی در دنیا دیدن در مرایا و مظاهر است والا غیر از
اشعری کسی قایل نیست که رؤیت جمال بحت بچشم ظاهر ممکن باشد دیگر ملک در سجدهٔ آدم
زمین بوس تو نیت کرده که در حسن تو چیزی دید بیش از طور انسانی این کلام خطاب بحضرت سید
کاینات و خلاصه موجودات که بمقتضای لولاک لما خلقت الافلاک علت غایی کاینات است چه
نور مبارک آنسرور از جبین مبین حضرت آدم صفی ع ظاهر بود و درخشان یعنی ملایک در سجده آدم
زمین بوسی تو کردند که مظهر و مجلای حق سبحانه و تعالی بجمیع اسما و صفات تو بودی چراکه در حسن تو
معنی مشاهده نموده که خارج از طور انسانی و بیرون از حوصله ملک و ملکوت بود پس در حقیقت ملایک
سجده رب الارباب تعالی شانه از قبله حقیقه محمدیه صلعم نمودند دیگر تیر اشاره باین معنی نموده
بیت بدلربائی اگر خود سر آمدی چه عجب چو نور حسن تو بود از اساس عالم بیش
دیگر از انجمله این بیت است عکس روی تو چه در آینه جام افتاد عارف از خنده می
در طمع خام افتاد رو باصطلاح عرفا عبارت از ذات من حیث هی هی حضرت وجود مطلق است
که همه ذرات در پرتو نور او مضمحل بلکه مندرج و منمحق اند و خنده می عبارت از انبساط و شکفتگی حال
عارفست یعنی پرتو آنذات که در آینه جام که قلب عارف باشد افتاد چنانچه نور آفتاب بقرص
بتابد حاصل آنکه عارف از غایت انبساط که خود را لبریز از آن نور دید بلکه عین آن نور خود را
مشاهده نمود در طمع خام افتاد و پنداشت که آن نور انیت از خودش ناشی شده از آنجهت
در طمع خام افتاده انا الحق گفت چنانچه مولوی میفرماید مثنوی چون پری غالب شود بر آدمی

گم شود

[illegible]

گم شود در بر وصف آدمی هر چه گوید آن پری گفته بود زین سری زان سری گفته بود چون پری را
از دم قانون بود کردگار آن پری خود چون بود آدمی رفته پری خود او شده ترک بی الهام تازی گو شده
چون بخود آید نداند یک لغت چون پری را این ذات و صفت پس خداوند پری و
آدمی از پری چون باشدش آخر کمی وارزین تفاوت که انا الحق عارف تو ع فا کفر نیست
چراکه انا الحق حقیقت و انا الحق فرعون کفر است و اشاره باین فرق نموده که میفرماید
نظم در سرای انا الحق در بوالفضول زدند یکی قبول یکی رد این چه بوالعجب است دیگر اینهمه عکس می و
نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد یعنی اینهمه اختلافات که در انفس و
آفاق مشاهده میشود یک تجلی ذات اقدس حضرت باری تعالی است که در مرآت قلوب جلوه گر شده
از قبیل ضوء آفتاب که بشباک شیشه الوان بتابد بی نور آفتاب که اصلا لون او بنظر نمیاید
و جلوه ظهور نمی بخشد بیت من و تو عارض ذات وجودیم مشبکهای مرآت وجودیم
دیگر غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید از کجا سر غمش در دهن عام افتاد یعنی
استیلای عشق بمقتضای من عرف الله کل لسانه زبان خاصان که عبارت
از عارفان حقیقت برید از حیرت آنکه می بینید که عموم اشیا در تسبیح حقند که وان من شیء
الا یسبح بحمده ولیکن لا تفقهون تسبیحهم و نمیتوانند بیان این معنی نمود که چگونه در همه ذرات
جلوه ظهور باقیه چنانچه گفته اند حق بر عروش جمله ذرات مستوی است این نکته یاد گیر
و اسرار کفا هر ادر نیست که ظهور پرتو حق بر اشیا عبارت از این باشد که مظهر انوار
خواجه محمد دهدار در شرح پرتو جمال که رساله ایست از شیخ نجم الدین کبری میفرماید که هر زمان

ونفس الرحمن که نور وجود مطلق فیاض است از غیب هویت بر اجزای این عالم فایض میشود

چنانچه فیضان حیات از روح بر اجزای بدن و چون اثر آن حیات در بدن حیوانات

اظهر است و از اثر آن فیض نسبت باجزای عالم اینست که این نفس را حیوانات ذکر هو ظاهر میشود

پس حیوانات جمیعا در هر نفس ذکر هو که اشاره بذات مطلق است مشغول اند لیکن علم العلم ندارند

و ظاهرا پاس انفاس عبارت از اینست که بر این مطلع شوند و دور نیست از انکه حکما میگویند

ممکن چنانکه در حدوث محتاج بعلت است در بقا نیز محتاج بعلتست همان فیض نفس رحمانی خواهند

نه چون میگویند اما تسمیه مختلف است و مراد حکیم سنائی علیه الرحمه ظاهرا از این بیت

که سیمرغ باید عارفان در دمی در عید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند یعنی بر آمدن نفس و در شدن

زین قصه ذکر هو مزنه هو است در صورت عنکبوتان مگس قدید کنند اشاره بمذهب نفوس است

که حبس نفس را سبب طول عمر میدانند و هر نفس که در او در عید توان کرد بواسطه قدید کردن مگس

و باقی داشتن بنیه که مگس است نگاه میدارند و بعضی عرفا میگویند که در هر نفس در عید اشاره

بتجلی جلالی و جمالیست که اشیا هر دم بتجلی جلالی معدوم و بتجلی جمالی موجود میشوند اما از سرعت

حس ادراک آن نمیکنند که همیشه موجود می بینند چه عدم قابل دیدن نیست و اشعری میگوید که عرض را

این حالتست که العرض لا یبقی زمانین اما وجود جوهر مستمر است نه باین معنی که همیشه هست بلکه باین معنی که

در هر دم معدوم و موجود نمیشود چنانکه صوفیه در جوهر و عرض هر دو قایلند اشعر در اعراض فقط

در صورت همین معنی دارد که وجود عالم نسبت بکمال قدرت الهی مگس است و عنکبوتان مگس را هستی

میدارند تا قدید شود اما آنچه نه کمال قدرت الهی است که در هر دم میخواهند که بافاضه تجلی

ذات عالم را موجود کنند ناچار است که اولا بتجلی جلالی افنای آن نماید تا بتجلی جمالی ایجاد

آن ممکن باشد و الا تحصیل حاصل خواهد بود افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید

بعضی

بعضی عرفا اشاره باین معنی کرده اند بعد از اطلاع بر آن معنی پرده حقا از چهره مقصود میگشاید و

در تنه معنی علا جلوه ظهور میبخشد دیگر سپس چنین بتجلی ان که چاه در راه است کی همیروی ایدل

بدین شتاب کجا نصیحت سالک است یعنی حالتی خوشیکه ترا روی دهد که سبب تجلی ان

عبارت از آتش شوقی و تعجیل مکن که با پیر و مرشد سلوک میسر نیست زیرا که چاه که عبارت از افتادن

از مرتبه علیه بپستی است بسبب لغزش قدم سالک راه میباشد چنانکه مکرر باین معنی اشارت فرموده بیت

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی طریق عشق پر آشوب و فتنه است

ایدل بیفتد آنکه در این راه با شتاب رود و مولوی میگوید مثنوی راه دور است و پر آفت

ای پسر راه رو رامی بباید راهبر گر تو بی رهبر فرود آیی براه گر همه شیری فرو افتی بچاه دیگر زباغ

وصل تو یابد ریاض رضوان آب ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب بدانکه وصل عبارت

از معرفت و متخلق باخلاق الله شدنست و هجر عبارت از اوصاف ذمیمه که منتهی بفرقت و بعد میشود

و بنا بر تجسم اعمال که آیات و احادیث دلالت بر آن دارد معنی بیت ظاهر است که یوم تجد کل نفس

ما عملت من خیر محضرا و آیه الیوم لا تظلم نفس و لا تجزون الا ما کنتم تعملون و حدیث الذی یشرب

فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی جوفه نار جهنم و روایه الظلم ظلمات الی یوم القیامة و المتکبرون

یحشرون علی صور اعمالهم و حدیث ارض الجنة قیعان و غراسها لا اله الا الله و جامع

علوم ظاهر و باطن شیخ بهاء الدین در شرح اربعین از ارباب قلوب و مکاشفات نقل نموده

که حیات و عقارب در قبر عبارت از افعال ذمیمه و اعمال قبیحه دنیویه است و بهشت و رضوان و حور

و قصور عبارت از اعمال صالحه و اعتقادات حقه این نشئه است که در آن نشئه بصورت لایقه

ظاهر شوند چه حقیقت واحده بصور مختلفه بحسب اختلاف مواطن متغایره ظاهر میگردد و محقق میگوید که جای استبعاد

نیست زیرا حقیقت هر انسانی که در ذهن موجود شود صورتی و حقیقتی دارد مسمی بوجود ذهنی و ظلی و در لفظ صورتی

القیعة بالکسر و القاع بمعنی واحد و هو المستوی من الارض و اقل

قیعة جمع قاع و جمع القاع اقوع

و اقواع و قیعان صارت الواو

یاء لکسرة ما قبلها و قاعة الدار

ساحتها مجمع البحرین

غیر اول است ملفوظ و در کتابت غیر آن است مکتوب پس چه استبعاد دارد که اعمال بحث نشستن
مختلف شود بلکه بعضی آیات صریحه در این معنیست مثل الّذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انّما یأکلون
فی بطونهم نارا چه ظاهر آیت که مال یتیم آتش است سبب آتش چنانچه مفسّران ظاهر التفسیر میکنند
و نار صادق است در این نیز صوری بمعنی از ضمیر دبیر نزول کرده و بکار آمده بی آنکه موضع خود را
واگذارد و همچنین است معنی تنزّل که در کلام محقّقین وارد است که وجود تنزّل کرده و مولوی نیز اشاره
باین معنی فرموده بیت هشت دوزخ چیست اعمال بدت هشت جنّت چیست اوصاف خوشت
دیگر گمان مبر که بدور تو عاشقان مستند خبر نداری از احوال زاهدان خراب یعنی
همه موجودات بتجلّی وجود مطلق موجودند در ذکر معتقد که وان من شیء الّا یسبّح بحمده ولکن
لا تفقهون تسبیحهم اگر خواهی که گردد بر تو آسان وان من شیء لا یکبره فرو خوان امّا
چون اکثر خبر ندارند پس مستند و خراب است العیب بمعنی بالاکبر در صفحه بیت جلوه گاه رخ او
دیده من نیست ماه و خورشید همان آینه میگرداند ۞ همه کس طالب یار است چه هشیار چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت ۞ و صاحب گلشن راز فرموده ۞ همه ذرّات عالم همچو
منصور تو خواهی مست گیر و خواه مخمور ۞ در این تسبیح و تهلیلند دایم بدین معنی همه باشند قایم ۞ همیشه کفر
در تسبیح حقّست وان من شیء گفت اینجا چه وقتست چون انسان مظهر همه اسما و صفاتست بخلاف
ملایکه که مظهر همه اسما نیستند مثل سبّوح و قدّوس و شیطان مظهر اسمای مضلّه و هر گاه انسان
مظهر الله باشد که مظهر جمیع تعیّنات اسمائیّه و صفاتیّه است پس بمقتضای لا یسعنی ارضی و لا سمائی
بل یسعنی قلب عبدی المؤمن سراپرده محبّت او بلکه سرادق جلال و مجلای تردّد اجلال خواهد بود
چون انسان عالم اکبر است عین پس صادق است که دیده آینه دار طلعت اوست و در این غزل
همین معنی را مکرّر فرموده بیت مجال نیست بسان منظر چشم زانکه این گوشه خاص خلوت اوست

۱۹۰ الم

چرا که مراد از چشم بصیرت است نه باصره بقرینه خیال زیرا که باصره طاقت دیدار آنجمال ندارد لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار و اگر کسی سؤال کند که هرگاه انسان مظهر و مجلای حضرت احدیّت جمع باشد
پس مجلا و مظهری فوق این متصوّر نیست پس حضرت سیّد کاینات صلعم در این مرتبه بر دیگری مزیّتی ندارد
جواب آنکه آنحضرت که مظهر جمیع اسما و صفاتست بر وجه استوا و اعتدالست چنانکه همه اسما
و صفات بر وجه استوا و اعتدال در آن ذات مقدّس جلوه ظهور یافته بمثابه در هر گاه آفتاب
در وسط السّما باشد و نسبتش به افق علی السّویّه باشد شخص را در آن وقت سایه نیست چنانکه با این نسبت
آنحضرت سایه نداشت بیت زمان خواجه وقت استوا بود که از هر ظلّ و ظلمت مصطفی بود بخلاف
امّت اگر چه مظهر جمیع اسما و صفاتند امّا بر وجه اعتدال نیست بلکه افراط و تفریط دارند
و لهذا لبعضی صفات غضبیّه مثلا بر ایشان لمعاتست و بعضی صفات دیگر دیگر عیب رندان مکن
ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت اشاره است بحدیث صحیح الدّنیا مزرعة الآخرة
دیگر روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست بدانکه
رو باصطلاح اهل عرفان ذات حقیقت من حیث الالهیّت است که جمیع موجودات در اشعّه جمال او
مضمحلّند چنانکه در شرع نیز بمعنی ذات آمده که یبقی وجه ربّک یعنی باقی است ذات ربّ تو
و گیسو و زلف عبارت از شیونات و تعیّنات و اعتبارات ذاتست و چون همه موجودات
پرتو ذاتند متکلّمین باین عبارت میگویند که خلق و موضوع ذاتند پس عارف میفرماید که هیچ
نظری نیست که روشن از پرتو روی تو نباشد چه وجود بمعنی ظهور و روشنی است و هیچ بصری نیست
که منّت خاک در تو بر او نباشد امّا دلالت این نظاره که ظاهر را در مظهر و حالی را در مجالی و وحدت
مشاهده نماید مخصوص صاحب نظرانست که اهل توحیدند و دیده باطن ایشان بمصقله لا اله الّا الله

و ذکر حرام و اکل حلال طیب روشن شده است نه جماعتی که محبوس چاه طبیعت و اسیر زندان اند
سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست یعنی متعینی نیست که متعین به تعین تو نباشد و به عبارت متکلمین موجودی نیست
که از ایجاد تو موجود نشده و در لفظ گیسوی تو اشاره است بلطیفه که ذات اقدس در هر جا که پرتو انداخته
و در هر مظهر که ظاهر گشته در پرده حجاب همان مختفی است که سبحان من ظهر فی بطونه و بطن فی ظهوره
و لسان الغیب با این معنی مکرر اشاره فرموده بیت وصف رخساره خورشید رخش سیر که در این
دایره صاحب نظران حیرانند :: ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا نور آفتاب کجا
دیگر ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود وین بحث با ثلاثه غساله میرود :: ازانکه جمعی که
دل خود را بمصقل لا اله الا الله صیقل نمایند بقدر صفای قلب و نورانیت باطن صورت
مرشد و هادی خود را که مطلوب الشان است مثل حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه نورانی
می بینند اما بتدریج صفای قلب و ترتیب آن پس اول سر مبارک نورانی بر ایشان جلوه
میکند اثیر اکمل مانند چون تصفیه قلب و نورانیت دل ترقی نمود صورت مبارک روشن میشود و ایشان را
لاله میبینا مند همینکه سراپای قامت مبارک را توانند دید سرو خوانند هر کس از اصطلاحات
این طایفه مطلع باشد میداند که مقصود از مصراع اول همین معنی است و منظور از ثلاثه غساله سه
مراتب فناست که از برای آنها روی میدهد اول فنای افعالی و آثاری که در اینجا یکی است
یعنی افعال و آثار خود را محو کرده در مقابل آثار حق معدوم می بیند و از لوث خودبینی پاک میشود
دویم فنای صفاتی که غیر صفات حق را محو میکند و در جنب صفات وجود حقیقی محو و مضمحل میداند سیم فنای ذاتی
که ذات را چنان می بیند که موجودات غیر مستقله دارند و وجود حقیقی نیستند حاصل آنکه
سه مرتبه تصفیه قلب و غسل از لوث انیت بعمل آید در هر مرتبه چیزی شسته میشود اول افعال
و در اول گل می بیند در دویم صفات و در دویم لاله می بیند سیم ذات که سرو می بیند و می تواند بود

لمعز

که معنی این باشد که افعال خود را از رذایل غسل دهد که فعل بد اصلاً از او سر نزند و بعد از آنکه
فعل خوب شد و صفات ذمیمه را تطهیر دهد که جز صفات الله صفتی نماند و این مرتبه تخلق باخلاق الله است
بعد از آن منکسره اعتباریه را در مقابل وجود اصلی قایم بذات لا وجود داند و ذات اعتبار از
صفحه نظر بشوید که بغیر از مطلوب حقیقی در نظر او جلوه ظهور ننماید دیگر حمل بر اصطلاح شاربان خمر که
عبارت از سه پیاله است صباح میخورند تا معده ایشان را از اخلاط فاسده غسل دهد یا عبارت
از سه دختر رز غساله است فی صورتی ندارد و حمل کلام لسان الغیب بر امثال این معانی نمودن از عدم
علم بمرتبه آن بزرگ است مقصود همان سه مرتبه فناست دیگر فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم بنده عشق که فی الحقیقه پادشاه صورت و معنی است از آن رو که
مقید بهیچ قیدی و محبوس بهیچ مرتبه از مراتب تعینات نیست الله از این بنده کی آزاد و دلشاد
خواهد بود چنانچه شیخ فرماید اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است
چنین بنده که سر همه آزادیهاست که فارغ از قیودات نشاتین و مصدر همه شادیهاست
که جز جمال محبوب نبیند و مظهر و مجلای دوست می بیند چنانچه شیخ سعدی گفته بیت بجهان
خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست غم و شادی بر عارف
چه تفاوت دارد ساقیا باده که شادی آن کاین غم از اوست دیگر سایه معشوق گر افتاد بر
عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او بما مشتاق بود اشاره بحدیث قدسی است که کنت کنزاً
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف دیگر نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم یعنی لوح دل من صاف از اغیار است که جز تجلی جلوه ظهور

ذات احدیت که الف عبارت از آنست میشت چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه مرویست که الالف اشار بها الی الذات الاحدیة چه
احد همه حروف الفست چه اگر الف را کج نمایی دال خواهد شد و همچنین بتعین به تعینات همه حروف میشود
ذات احدیت احد و خالق همه مخلوقاتست و ظهور اسمی بعین الیقین بیان نماید هرگاه رشته را
بقدر شبری مثلا راست بر صفحه بگذاری الفست و اگر از سر رشته قدری برگردانی صورت
ب و ت و ث میشود و علی هذه القیاس سفرماید اینکه استاد ازل جز دیگر یادم نداد بجز
الف قامت یار که موهبتی است عظمی و عطیه ایست کبری در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی مقصود آنکه سالک باید در راه طلب هیچ چیز را سد راه مطلوب نسازد
بهر چه مشغول شوی از دوست وا مانی چه رتبه زیبا خصوص صاحب روحانی که عبارت از فضیلت و کمالات
ظاهریست که مایه خودبینی است و در راه طلب هیچ حجابی بزرگتر از خودبینی و هیچ سدی بدتر از خودپرستی نیست
سایغ عزت جز بدست بیخودان ندهند و افسر عزت جز بر سر میران ننهند چنانکه [illegible]
رحمه الله الملک الوهاب فرموده بیت هر سری را در خور همت کلاهی داده اند افسر دیوانگان [illegible]
آفتاب مراد از دیر مغان چنانچه سبق ذکر یافت اولین مقام طلبست و شیدایی عبارت
از مقام وله است و حیرت چه در اول وهله سالک نمیداند که مآل کارش بکجا خواهد رسید
و خرقه عبارت از زهد و ستریست که بسبب معایب درویشی میپوشند که در نظر ظاهربینان در مراتب
سیر و سلوک خود را در کمال رتبه وا نمایند و استجلاب اغراض فاسده خود سازند و دفتر
کنایه از علوم رسمی و دکان خودفروشی و مراتب ملایی و علم ظاهریست که حجاب روحانیست و اشد از حجاب
جسمانی و ظلمانیست شعر لمؤلفه مغرور فضیلت از خدا باشد دور زنجیر گر از طلا بود هم قیدست
و عرفا در اینکه رفع حجاب روحانی اشد از حجاب ظلمانی و جسمانیست تشبیه بدین روش
کرده اند هرگاه باغی در نهایت نضارت و لطافت مشحون و انواع گلها و ریاحین بوده باشد

و دیواری یکتا ف آلوده سد مشاهده چنین باغی باشد بخاطر هر کس میرسد که این سد را از میان بردارد
اما اگر دیواری مطلا و مرصع که صنعتهای بلیغ بکار برده و سالها استادان بدایع نگار و
هنرمندان فضایل شعار هنرها در آن دیوار بخرج داده باشند این مثل فضایل ظاهری است
که بسالها تحصیل شده صاحب همتی باید که چنین دیوار را قلع و قمع نماید پس ما حصل این بیت آنکه
در مراتب سیر و سلوک شمه ای از شعشعه حالی ترک عیب پوشیها نموده و خود را مجرد ساخته
فضیلت ظاهری که سرمایه مباهات و مفاخرتست برکنار گذاشته و از هر چه مایه عجب و کبر و خودپرستیست
پرداخته و خرقه و دفتر که حجابات سهمت در راه طلب رهان مایه محبت و بیخودی کرده جز یار
هیچ چیزی در نظر ندارم اللهم ارزقنا مرتبة الصدیقین بحرمة محمد و آله و عترته المعصومین دیگر
دل که آیینه شاهیست غباری دارد از خدا میطلبم صحبت روشن رایی بدانکه دل که عبارت از قلبست
مراد از آن نفس ناطقه انسانیست که عقل انسانی نیز گویند قال تبارک و تعالی ذالک لمن کان له قلب
ای عقل و آن جسم صنوبری که محل روح حیوانیست عبارت از خونیست لطیف از صفوه و زبده
اخلاط بهم رسد و نفس ناطقه که تعلق ببدن میگیرد بواسطه روح حیوانیست باین اعتبار آن جسم صنوبری را
قلب خوانند دیگر بسبب تقلب احوال که هر زمان بحالتی است آنرا قلب گویند چنانچه در حدیث
وارد است که قلب العبد بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء الغرض نفس ناطقه
انسانی که تعبیر از آن بدل میکنند و میگویند فلان مرد صاحبدلیست یعنی از آلایش جسمانی
معرا و مبراست و معدن علم نفس ناطقه است نه اینکه علم از خارج داخل وی شود بلکه
مثل چشمه ایست که هر چند بکاوند آب از آن بیرون آید و افلاطون الهی و ارسطو و دیگر حکما تصریح
باین معنی نموده اند و افضل المتاخرین بابا افضل کاشی رحمه الله در رسایل خود تصریح نموده
که مردانکه در راه طلب خونها خورند و رنجها کشند و از عالم معنی بویی برند جهه آنست

انهمک الرجل فی الشیء ای جدّ ولج

که علم را بیرون از خود طلب نموده اند و حال آنکه معدن علم رب اند بیت ای مظهر انوار
الهی که توئی وی آینه جمال شاهی که توئی بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب
هر آنچه خواهی که توئی حاصل که نفس ناطقه بمقتضای ونفخت فیه من روحی آینه شاهی است
و بسبب انغماس در غواشی جسمانیات و انهماک در شهوات و لذات حسیات
غبار ظلمت گرفته و زنگ کدورت بر آن نشسته از حد انطباع صور محجوب گردیده پس لابد است از صحبت پیر کامل
که بصفای روحانی و توجهات صمدانی مصقله ریاضت و فیض مصاحبت زنگ کدورت از آینه
دل بزداید رباعی یارب شاهی که باطل ببرد راهی بنما که ره بمنزل ببرد یاری بنما که زنگ
ز دل بزداید بالصیقل زنگ از دل ببرد چه در سیر و سلوک هیچ مددی بهتر از پیر کامل نیست
و هیچ معینی اقوی از مرشد فاضل نیست پیر کامل را تشبیه کرده اند بحوضی که متصل بدریاست و کسی که
ربط با آن بزرگ بهم رساند مثل اینست که آب قلیل خود را متصل بآن دریا سازد که هرگاه دریای
فیض متموج در آید سرایت بآن آب میکند و بعضی را اعتقاد اینست که بدون مرشد کامل
طی الطریقه ممکن نیست مثل اینکه شخصی هر چند فاضل عصر و وحید دهر باشد بی دلیل از بیابان ایتکه
خود را به بیت الله الحرام نمیتواند رساند الا بدلیل بدرستی چنانکه لسان الغیب نیز
تصریح نموده بیت من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
و بعضی از اکابر دین در رسایل خود چنین فرموده اند که لا یعرف الحق الا بصحبة شیخ مرشد
او استاد کامل و همه دان همدانی در بعضی رسایل میگوید لعلک تقول انما السبیل الذی
یجب علی العاقل سلوکه حتی یتمکن من الایمان بالنبوة فنقول سلوکه سبیل من لا ذوق له فی الشعر من
مجالسة اهل الذوق حتی یحصل غرضه والمراد باهل الذوق اقواما طهروا بطونهم عن رذایل

الاوصاف

الاوصاف والاخلاق حتی فاضت علیهم من الالطاف الحق ما یستحیل عنده العباره و در فصلی دیگر
میفرماید کل السعادة للطالب ان یشرع بکلیته روحه و قلبه لخدمته واصل منهم فی آیه
و مشاهدته حتی اذا افنی عمره فی خدمته احیاه الله حیوة طیبه و مخفی نیست که هر سلسله منتهی
بخلیفه بلا فصل حضرت سید کاینات اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله
علیه میشود و مذهب حق امامیه اینست که خرق عادت از پیران و محبان حضرات ائمه معصومین
صادر میشود چنانچه فرید الدهر و وحید الزمان سلطان المحققین برهان الملة قدوة نصیر الملة
والدین در تجرید العقاید که موشح ببراهین عقلیه و دلایل نقلیه ساخته است مذهب حق امامیه را
نقل فرموده که اینفرقه محقه خرق عادت را بر غیر معصوم نیز جایز میدانند و کسیکه منکر باشد
منکر نص قران شده چنانکه آن بزرگ فرموده که قصه مریم و غیرها یعطی جوازها یعنی
قصه مریم که در قرانست که کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم
انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب و همچنین
قصه آصف ابن برخیا وزیر حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام که بخدمت حضرت
سلیمان عرض کرد من تخت بلقیس را حاضر میکنم پیش از آنکه مدنظر تو باز گردد چنانچه
در فصیح کلام میفرماید که انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک چندین کس که
حلقه ارادت و بندگی حضرات علیهم السلام را آویزه گوش هوش قرار داده اند چندین کرامات و خرق عادات
صادر شده که بیرون از وصف و تعین است و از غایت اشتهار حاجت بذکر ندارد مقصود
از این تطویل آنکه بجلوه ظهور رساند که عقیده و طریقه مذهب حق اثنا عشری راست آنانکه غیر این عقیده
دارند در وادی ضلالت اند سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست که مثنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

دیگر چو بهیسته‌ام از دیده بدامن که مگر یکبارم نشاندسهی بالایی بدانکه در صدور افعال اختیاری

از عبد چهار چیز باید اول علم بمنفعت و دفع مضرت دویم خواهش سیم اراده و فرق میان خواهش

که شوق گویند و اراده در روزه واضح ظاهر شود از برای شخص تشنه که آب در برابر باشد خواهش است

و اراده خوردن نیست چهارم حرکت عضلات و اعضاء آن و فعل امور چهارگونه مترتب بر یکدیگرند

و چون سالک تصور نفعی که وصال مطلوب حقیقی است که باصطلاح سهی بالا در کنار نشاندن

عبارت از آنست نموده است که میفرماید چون کلشن وصال آب از جوبیار دیده میخوردم مدار کار خود را

برگریه نهاده ام شاید که آبی بروی کار آید و نهال تمنا بارور شود چنانچه میفرماید بیت گریه آبی

برخ سوختگان باز آورد ناله فریادرس عاشق مسکین آمد و از انجمله این بیت کشتی باده بیاور

که مرا بی رخ دوست گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی و این بیت تاکید معنی سابق میکند یعنی آنچه مرا

از باده معرفت بیخود کند که یکباره کی مرا از غرقاب کثرت بساحل وحدت رساند که جذبة من جذبات

الحق خیر من توازی اعمال الثقلین بیت بخور می تا زخویشت وارهاند وجود قطره بر دریا رساند

یعنی هر حاسه از حواس مرا براهی میبرد چنانچه گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی اشارت است

که مرا یکباره سیر و جذبه از این غرقاب کثرت وارهان و بساحل وحدت رسان معنی دیگر

که نیک نظر حقیر میرسد اینکه در فراق و جستجوی حبیب هر لحظه که ملاحظه نظر و هر گوشه که بخیال میرسد

هر یکی دریاییست بی پایان که مرا در ضلالت انداخته و این از خود بینی و هشیاری است که غیر حبیب

در نظر جلوه میکند میخواهد که بکشتی باده عشق و معرفت و بیخودی بنجواهد که آن باده فنا و بیخودی کشتی

این دریای هستی که ضلالت است شده بکشتی مستی و بیخودی از دریای هشیاری و هستی خلاص شده

زندان

۲۱

زندان و بوته هجران را بدرود و بوصال کعبه جمال سرور خوشنود گردد چه باده محبت و معرفت

که عبارت از جذبه بخودکشتی نجات و سری از جمال دلارای مطلوب حقیقی که هر چند بخود نزدیک

از او دور خواهی بود حیرت و سرگردانست لهذا بهر لحظه و گوشه که نگاه کرده یار در پرده و غبار

مستغرق بیند پس جمیع ذرات برای او دریایی است که در میان امواج دست و پا میزند پس والله اعلم

که مراد از کشتی باده یا جذبه و شور بیخودیست یا پیر کاملی که باطنش محل منبع و کشتی محبت

و معرفت است کلمبیع دیگر کرده ام توبه بدست صنم باده فروش که دگر می نخورم بی رخ بزم

آرایی یعنی در شرع طریقت بدست واصل کاملی که از باده معرفت سرخوش است دیگر از آن

از جوش معرفت تردماغ میسازد توبه کردم که تر معرفت در جگر آشکار انکنم مگر وقتیکه بزم

آرایی بعبه باشد یعنی سخن فهم مردی و صاحب دردی که چاشنی این باده کلام چاشنی رسیده باشد

چه اسرار بلند و معانی ارجمند را با نا اهل گفتن ظلم است کما قال عیسی علی نبینا و آله

و علیه السلام لا تعطوا الحکمة غیر اهلها فتظلموها و ناظر بر این حدیث مشهور لو علم ابوذر

ما فی قلب سلمان لقتله او لکفره مولوی سلیمانی نکردی در ره عشق زبان جمله پر عمان

چه دانی ٭ بر بیگانه چه جنس کفت بدردی کش خویش که مکو حال دل سوخته با خامی چند ٭ با مدعی مگویید

اسرار عشق و مستی بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی دیگر سر این نکته مگر شمع بر آرد بزبان ورنه

پروانه ندارد بسخن پروایی بدانکه سلطان عشق را دو جنبه است از حیثیت عاشقی مقتضی اخفا و بطون

و از حیثیت معشوقی مقتضی ظهور که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

بیت نکورو تاب مستوری ندارد چو در بندی ز روزن سر بر آرد بهمه حال وقتی که

عاشق با معشوق متحد شد یعنی همرنگ مثل آهن که خلق آتش گرفت هر چه عاشق گوید

فی الحقیقه معشوق گفته چون ناله بلبل از پی گل شنوی گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی و از اینجاست
که من عرف الله کلّ لسانه یعنی وقتی که بلسان حق حرف زند و بمرتبه بی یسمع و بی یبصر رسیده
باشد و من عرف الله طال لسانه و این وقتی است که معرفت و اتحاد بدرجه کمال رسیده
متصف باوصاف الهیه گردد و بمرتبه بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق رسد پس آنوقت آنچه بگوید از حق
گفته لهذا میفرماید که سرّ عشق مگر شمع بزبان آرد که وصف آتش دارد و بمرتبه طال لسانه رسیده
و الا پروانه که هنوز رنگ معشوق نگرفته و در مرتبه کلّ لسانه محبوس است کجا پروای سخن دارد
که آنچه بگوید از خود گفته و در مرتبه اتحاد میفرماید شعر دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی در دیده
نور تو وگرنه بردوختمی جان همدم تست ورنه روزی صد بار در پیش تو چون شمع بسوختمی
دیگر سخن غیر مگو با من معشوقه پرست کز وی و جام میم نیست بکس پروایی و شرط دیگر
از آداب سلوک آنست که باید سالک جهه همتش بغیر مطلوب حقیقی چیزی نباشد و اگر کونین را
بر او عرض نمایند لطف التفات بر او ننماید و باید دانست که مطلوب حقیقی و شهود صرف بدون
صورت مثالی متصوّر نیست که آن حقیقه مجهول مطلق است کما قال باقر علوم الاوّلین و الآخرین
علیه آلاف التحیة و الثناء کلّما میّزتموه باوهامکم فی ادقّ معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود
علیکم و لهذا در مصرع دوم معشوق را قرین جام که صورت مثالی دارد و صاحب مقدار است
انداخته و همچنانکه مراد از جام باده است که در جام است از صورت مثالی هم مثال است
که معشوق باشد بلکه مراد از می همان نشاه معشوقیت است تا منافی مصرع اوّل نشود که گفته سخن غیر عشق
مگو بگوید و در مصرع دوم سخن جام که غیر معشوقست خودش گفته می تواند بود که مراد از جام قلب
عارف باشد که مالامال می معرفت است و سالک در بدو سلوک می دود دلدار را همواره نصب العین

دل من

دوست تا زمانیکه از لوث ثنویت اینیّت پاک شود و ظاهر و مظهر و جالی و مجلّا از نظر نطق بالکلیه مرتفع
گردد و بنجر یکنور مطلق در پیشگاه خلوت خیال او جلوه ظهور نبخشد پس دل را که دوست دارد از آن نیست
که دلدار در اوست پس غیر از معشوق کسی را دوست ندانسته رباعی که قبل از این شعر نوشته شده کمال مناسبت
دیگر نرگس ار لاف زد از شیوه چشم تو مرنج نروند اهل نظر از پی نابینایی یعنی نرگس هر چند صورت چشم دارد
اما از حقیقت بینایی و بصارت بی نصیب است همچنین آدم صورتان که از معنی انسانیت عاری‌اند
انجا عین انسان بالقوه اند از نبات خودیه سبز که آنرا گندم میگویند تا عین انسان بار آنکه اگر
بحدّ کمال رسد گندم خواهد شد چنانچه مولوی فرموده ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست و خواجه و سایرین اشاره نموده اند شده زاهد بهوای
گل رخسار حبیب همچو نرگس همه تن دیده ولی نابیناست گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست اما گویا که سنّت سنیّه الهی بر این جاری شده که در برابر
هر محق مبطلی و در مقابل هر موسی فرعونی و در مقابل جناب محمدی صلّی الله علیه و آله ابوجهلی
و ابولهبی بعقب باشد در این چمن گل بیخار کس نچید آری چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است
چنانچه جمعی که چند مسئله حیض و طلاق حفظ کرده خود را فقیه تصوّر کرده احادیث منی اداها کفیه
ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدّها شیء در شان خود نازل میدانند و همینکه حرفی از تهذیب اخلاق
و تزکیه نفس از کسی شنیدند لب بطعن میگشایند که این صوفیت و در کتاب کافی و غیر ذلک
بابها در مذمّت صوفیان مسطور است از حقیقت غافلند که مدار بمعنی است نه بلفظ بنی عباس
لعنهم الله که میخواستند آثار و فضایل ائمه اطهار علیهم السلام را محو و منسی نمایند چنانکه متوکل عباسی

[illegible]

علیه اشد العذاب والعذب آب مجازی مقدس کربلای معلاست که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله
متم نوره ولو کره المشرکون القصه چند نفر از سنیان ابو حنیفه و محمد شیبانی و ابو یوسف و شافعی و مالک
و احمد حنبل و تلامذه ایشان را در علوم ظاهری تربیت کرده لقب نمودند و بامور شرعیه قیام نمودند
و در علوم باطن مثل استجابت دعا و استشفاء امراض و غیر ذالک مثل سفیان ثوری
و امثال آن برانگیختند و صومعه‌ها و بقعه‌ها بنا کردند که هیچکس نزد ائمه بمحضر مبارک حضرات ننموده
بکلی گمنام باشند و انجماعت صوفی نوشته خود را در صورت اهل آخرت و زهاد بمردم وا
نمودند و مذمتی که وارد شده در حق این فرقه صوفیان و پیروان آنهاست بنابراین باشد
حدیث نبوی است عن حضرته سیاتی زمان علی امتی لا یبقی من الاسلام الا اسمه
ولا یبقی من القرآن الا رسمه فقهائها ذلك الزمان شر فقهاء تحت الارض منهم خرجت الفتنة والیهم تعود
پس این عبارات باید مجتهدین جامع الشرائط و المدرکات که اهل الله اند و فقرای
سالکین طریقت را که عبد الله اند مذمت نمود که شاهان سکه و خسروان تکیه‌اند چنانچه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند ما التصوف فرمودند تا ؤه توبه و صاد ه صفا
و واو ه وفا و فاء ه فنا با اینهمه زبان بدگویان نمی‌توان بست حسود بد فطرت
چون نبیند عیب در ظاهر بگوید خصم بد باطن درم خود عالم الغیب منکران چون دیده
شرم و حیا برهم نهند تهمت آلوده‌گی بر دامن مریم نهند کو تیا باور نمیدارند روز
داوری کین همه قلب و دغل در کار داور میکنید اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده
شوی ورنه سخن بسیار است دیگر انچه شیم چه خوش آمد که سحر که میگفت

برادر میکده

بر در میکده با دف و نی ترسائی گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز شود
فردائی میکده سالقا معلوم شد مقام عشق و بیخودیست و ترسا آنست که بهور انانیت بکلی
از و مسلوب شده ولی از صفات نفس مصفا و روحانی گشته چون از خود و از حق و مطلب برست
اثبات میکند شباهت بضیاری دارد که بسم الله فالمند میفرماید مرا این سخن چه خوش آمد که امیر د
بمرتبه عالیه کمال نزدیک شده بطور پیشه میگفت که اگر مسلمانی از این قبیل است که حافظ و سایر
صورت پرستان و جمعی که قدم از طریقه مجاز بیرون نهاده و بوئی از حقیقت نبرده اند دارند آه
از آنروز که بطون ظهور شود و قیامت قایم گردد و نقاد بصیر بغیر از نقد که در دار العیار خلاص
بلکه حقیقه مسکوک شده باشد نگیرد چه او حقیقت طلب است و اینها کوچه گردان مجاز و تجاران
متاع شرع و ظاهر آرا اند بیت فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که
عمل بر مجاز کرد و لفظ اگر موهم شک در وقوع قیامت است بلکه تنبیه علم بجهل فتنی است از بلاغت
چه ظاهر پرستان گویا منکر روزی اند که نقد و قلب اعمالشان ظاهر میشود والا چگونه مرتکب
افعال ذمیمه میشوند انتهی چنانکه جمود طبع دارند از لفظ اگر ایراد مینمایند مثل آنکه لطافتی گفته
بیت چه بر دریا زند تیغ بلارک بماهی گاو گوید کیف حالک شخص نحوی اعتراض کرد که
بقاعده نحو بعد از کیف مرفوع باید که حالک بضم لام باشد و در اینصورت قافیه فوت میشود
شیخ نظامی در جواب فرمود که گاو نحو نمیداند مقصود از شرح اینها اینست که سرتا پا از می و
معشوق و خرق و امثال این الفاظ است ارباب خرق بدانند که اصطلاحات اشعار و الفاظ
بر معانی خبیثه مجهوله است قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تظنن بکلمة خرجت من احد
شرا وانت تجد لها فی الخیر محملا والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی علی محمد و آله الطاهرین

مقاله سیم در بیان معانی ابیاتی که ظاهرا موافق اصول اشعری است و حال آنکه مراد آن بیت

بیت برو ای زاهد دعوت مکنم سوی بهشت که خدا روز ازل ز اهل بهشتم ننوشت

مراد از نبودن اهل بهشت نه اینست که از اهل دوزخ باشد چه بمقتضای آیه کریمه و لا تیأسوا من رحمة الله الا القوم الکافرون نومیدی از حضرت عزت کفر است بلکه مراد اینست که از اهل الله‌ام نه از اهل بهشت و نه از اهل دوزخ که الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله و باعتبار الدنیا سجن المؤمن دنیا و آخرت تا و بال به بهشت و دوزخ و عبادت از جهت بهشت نمیکنم و در لوح التقدیر که عبارت از علم الهی است مرا از جماعتی نوشته اند که برای بهشت عبادت کنم بلکه عبادت من محض رضای اوست کما قال امیر المؤمنین علیه السلام ما عبدتک طمعا فی جنتک و لا خوفا من عقابک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و لسان الغیب در مقطع غزل الصریح باین معنی فرموده بیت حافظا لطف حق ار با تو عنایات دارد باش فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت و در جای دیگر فرموده عاشق تام را با کفر و با ایمان چکار تشنه دردم مرا با وصل و با هجران چه کار گدای کوی تو از بهشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است دیگر گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش گو گناه من است بدانکه مذهب در افعال اختیاری عبد بعد از اختلافات سه قول شده اول معتزله که عبد را در فعل حسنه و سیئه مستقل میدانند دوم اشعری که مجبور رسیدانند و عمده ایشان میگویند که خالق خداست و کاسب عبد است سیم مذهب حق امامیه که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین اثبات اثنا عشریه جبر میفرمایند

که گناه

که گناه اختیار ما نبود یعنی مستقل در این معنی نبودیم چنانکه معتزله میگویند نه آنکه مجبور بودیم که نفی اختیار اثبات جبر نمیکند دیگر هرگاه سالک در مداومت عبادت مستثنی بمرتبه رسد که ولی شود حقتعالی متولی امور او گردد چنانکه حدیث لا یزال یتقرب العبد بالنوافل حتی احبه کنت سمعه الذی یسمع بها و بصره الذی یبصر بها و رجله الذی یمشی بها و یده الذی یبطش بها بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی یبطش و آیه کریمه ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی دلالة دارد استعدادی ندارد که آن مظهر افعال الهی شود پس هرگاه فاعل دیگری باشد او را اختیار نیست اما فعل حقتعالی گناه نمیباشد پس گوئیم در انظار گناه مینماید در حقیقت گناه نیست مثل خرق کشتی و قتل صبی که از جناب خضر علی نبینا و آله و علیه السلام صادر شده از حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق صلوات الله علیه مرویست که حقتعالی امر کرد و نخواست و خواست و امر نکرد امر کرد ابلیس لعین را بسجده آدم و خواست که سجده نکند اگر خواستی که سجده کند هر آینه میکرد و نهی جناب آدم و حوا از خوردن درخت گندم نمود و خواست که بخورند اگر نخواستی هر آینه نمیخوردند دیگر حدیث قدسی است که فرموده من خدایی‌ام که نیست بغیر از من خدایی خالق خیر و شر خوشا بحال کسی که من خیر را بدست او جاری ساختم و وای بر حال کسی که من شر را بدست او جاری کردم و وای بر کسی که بگوید چرا چنین و چنان شد بیت گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است

ت سنگریزه که سوی خصم انداخت مظهر آن زنده ذات خداست دیگر آنکه تنها مشرب عرفا کاینات مظهر و مجلای حقیقت وجود است که در هر اسمی مظهری بواسطه آن از اسماء الهیه تجلی مینماید پس مظهر قهار که مقهور و مقصور رند مینماید چنانچه میفرماید بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است

آتش گرا لبو زد گر بو لهب بنا شد و عرفا میگویند که هیچ تجلی از مبدأ مکرر نمیشود و یک مظهر مجلای دو تجلی نشود
پس بنا بر آنکه مصنوعات و مخلوقات مظهر ید احدیت مظهریت همه خوانند چنانکه گفته اند بیت
کفر هم نسبت بخالق حکمت است چون بما نسبت دهی کفر آفت است بیت گفتم صنم پرست مشو
با صمد نشین گفتا بکوی عشق هم این و هم آن کنند ** چه خوبان مظهر روی آله اند بر این معنی
حیران از آن روست باید دانست که هر گاه مصنوعات آلهی غیر متناهی است باید اسماء الله
نیز غیر متناهی باشد و حال آنکه مشهور نود و نه نام است و زیاده از هزار یکنام نیست جواب آنکه
نوع اسماء هزار و یکیست و تحت هر نوعی افراد نامتناهی مندرجست مثلا بواسطه عقول
در افراد غیر متناهی جلوه نموده و حکیم سنائی اشاره باین معنی فرموده بیت نامهای عزیز
محترمش منبع جود و معدن کرمش ** هر یکی زان فزون ز ملک و ملک ** زان هزار و یکیست
صد کم یک ** و هرگاه مشرب اهل التصوف این باشد که ظاهر در مظاهر اوست یعنی خالق وجود
همه افعال اوست هر چند کاسب عبد است چون خالق عبد هم اوست که میفرماید گناه اختیار
ما نبوده و این مستلزم تسنن نیست چه از مقالات مرکز دایره عرفان و محیط عالم ایقان صوفی
صافی درون شیخ صفی الدین اردبیلی انار الله برهانه و دیگر کتب معلوم میشود که صوفی کافی بغیر از
شیعه اثنا عشریه نیست و آنکه صاحب قصیده ابیات را ظنی چنین نتوان برد که عقیده
خود در القصیح فرموده بیت چو ز اسپ نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم **
ابدال غلام شاه جهان باش شاه باش پیوسته در حمایت ظل آله باش آنرا که دوستی
علی نیست کافر است گو مرشد زمانه و گو شیخ راه باش قبر امام هشتم سلطان دین رضا **
از جان ببوس و در آن بارگاه باش امروز زنده ام بولای تو یا علی فردا بروح پاک امامان گواه باش

وان

و این دو سه بیت اشاره بحدیث صحیح حب علی حسنة لا یضر معها السیئة و بغض علی
سیئة لا ینفع معها حسنة هم مذهب ما است زان سبب است بلند یعنی فلک الحمد لله
اثنا عشری است دیگر مردی گر نشنده در خیبر بپرس اسرار کرم ز خواجه قنبر بپرس
گر تشنه فیض حق بحقیقی حافظ سرچشمه آن ز ساقی کوثر بپرس توجیه دیگر در آنکه گناه اختیار
ما نبود شاید مراد این باشد که حضرت احدیت جل شانه در ایجاد فطرت هیچ گناه و معصیت
خلق نفرموده لیکن بواسطه مقتضیات و تعلقات که بندگان قادر بر فعل و ترک آن بوده اند
مختلف شده بعضی مرتکب معصیت و برخی متحمل عبادت گردیدند و اینکه میگوید گناه اختیار ما
نبود یعنی من حیث الفطره و خلقت گناه اختیار نکردیم بلکه مقتضیات و تعلقات باعث بر گناه ما شد
حال باید در مقام اذعان بر گناه خود نمود تا حضرت رئوف ترحم و عفو نماید محقق نماند
جمیع امور اختیاری عبد فعل و کسب از خود عبد است چنانچه میفرماید گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم
نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند یعنی رنج و راحت که ترا پیش آید بواسطه مقتضیات و ملالات و مصالح
احوال خود است نسبت آنرا بغیر از خود مده و مگو که اینها خدا کند زیرا که بر حسب مقتضیات و قابلیات
خود است که خداوند بر آن علیم و خبیر است واقع میشود هر چند حکمت آن ظاهر نباشد چه خفای
حکمت دلالت بر عدم حکمت و مصلحت نمیکند و شاید این رنج و راحت که بسی کمال عارض میشود اسرار
و مصلحت با حیات احدیت است و عنده علم الکتاب و لسان الغیب اشاره باین معنی فرموده اند
بیت با صبا در چمن لاله سحر میگفتم که شهیدان که اند اینهمه خونین کفنان ** گفت حافظ
من و تو محرم این راز نه ایم از لب لعل حکایت کن و شیرین سخنان ** دیگر این ابیات

نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست ، آنچه استاد ازل گفت بکن آن کردم ، مکن بچشم حقارت نگاه
بر من مست ، که نیست معصیت و زهد بی مشیت او ، بر آنسرم که ننوشم می و گنه نکنم ، اگر موافق
تدبیر من شود تقدیر ، مکن بنامه سیاهی نگاه بر من مست ، که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند ، آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم ، امید از کمال صاحبان
فهم و ادراک آنکه اگر خطائی بینند قلم عفو کشیده حمل بر این فرمایند که خطا شیوه غیر معصوم است
حدیث قدسی است لولا انکم تذنبون لذهب الله بکم و جاء بقوم یذنبون و یستغفرون فیغفر لهم
بیت کمال سر محبت ببین نه نقص گناه ، هر آنکه بی هنر افتد نظر بعیب کند ، کبری از این کلمات
قیاس مع الفارق است مثنوی توجیه کلام جناب شیخ عطار قدس سره که گفته در صورت اسم آمده و
ستر همه مان شده مراد او نه این است که مبدأ اول با تصور تنها آمده بقرینه کلام دیگرش که میفرماید
بیت هرگز دیدی که هیچ مخلوقی گردید خدای یا خدا گردد لیکن سخن درست این باشد
کز ذات صفات خود فنا گردد ایزد بزبان حال میگوید او ما نشود ولی زما گردد و از کلام
سلطان المحققین نصیر الملة والدین است رباعی موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موهوم و
مخیل باشد هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقش دومین چشم احول باشد دیگر این بیت
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را حافظ بخود نپوشید این خرقه
می آلود ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را یعنی در مقام نیکنامی که جهة طاعت و عبادت
محض باشد مثل ملائکه و افلاک و انجم که همه محکوم و مأمور و مشغول کار خودند و اصلا اختیار بر سر دیگر نباشند
انسان را گذر ندادند بلکه در مقام تکلیف مختار و قادر بر خیر و شر و طاعت و معصیت قرار دادند

جناب مولوی

جناب مولوی بهمین اشاره فرموده اختیار آمد عبادت را نمک ورنه میگردد بناخواه
این فلک گردش او را نه اجر و نه عقاب که اختیار آمد هنر وقت حساب زانکه
کرمنا شد آدم ز اختیار نیم زنبور عسل شد نیم مار مؤمنان کان عسل زنبور وار کافران
خود کان زهری همچو مار علی هذا اشاره میفرماید اگر تو نظر تحقیق نمی پسندی تغییر ده قضا را
ثنیه است مر مدعی را چه خلاق عالم بنای هر کار بمقتضای عدالت و حکمت گذاشته
دیگر در ازل هر کو بفیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود اشاره است بحدیث
السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه یعنی سعادت و شقاوت هر کس بحسب اقتضای عین ثابته
اوست و این همین معنی است که حکما میگویند که ماهیت مجعول نیست یعنی ذات و ذاتی علة
نمیخواهد که الذاتی لا یعلل آری وجود و عدم که بر عارض شوند از برای ماهیة علة میخواهد و این
گنجایش نزاع ندارد چه بلا وصلت و هر یاد ان میگویند که حقیقت انسان بلا موجود و معدوم
کرد و این بیت اشاره بهمین معنی است گفتم که بی خط خطا بر تو کشیدند گفتا همه آن بود که بر لوح
جبین بود بدانکه اشراقیین میگویند که ماهیة مجعول است نه باینمعنی که جاعل ماهیت را ماهیة کرده
بلکه باینمعنی است که ماهیة را چیزی کرده که عقل انتزاع وجود او میتواند نمود و از ماهیة معدوم
نمیتواند پس متعلق جعل ماهیة است باینمعنی و مشائین میگویند که متعلق جعل وجود اوست
نه باینمعنی که وجود را وجود کرده و ماهیة را ماهیة بلکه ضم وجود بماهیة کرده و آنکه جعل ماهیة را
باینمعنی فهمیده است که ماهیة کرده غلطیست فاحش دیگر ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم
چشم خرقه از سر بدر آورد بشکرانه سوخت یعنی باز آ که بجمال عالم آرای تو روشنی

بچشم تو باز آید که مرا مردم چشم پرده ها از خود بدر آورد و بصدقه بازگشتن تو بوجهست
چه رسم قدیم چنین بود که هر صدقه میکرد قبول میشد آتش ظاهر شده آن صدقه را میسوخت
چنانکه در حکایت هابیل و قابیل مسطور است حاصل آنکه از شوق دیدارت همه
حجابات و پرده ها را از چشم دل و دیده برداشته بصدقه وصالت سوزانده چون نرگس سراپا
چشم شده و چشم براهت دوخته ام با اینهمه باز ماجرا مینمائی و خود در پرده حقانی ماجراهم
عبارت از کثرات و تعینات است نوید و امید هم حمل میتوان نمود و این شعر نیز
اشاره باین معنی است — تا نه بیند چشم یوسف دیده بروی دگر پرده غیرت قضا
بر دیده یعقوب بست

خاتمه در ذکر بعضی از اتفاقاتی از دیوان اعجازنشان آن عارف لاریب لسان الغیب بظهور رسیده
در حکمة العین مسطور است لتتمه بپیوسته در وقتیکه حضرت صاحبقران گیتی ستان
مروج مذهب حق اثنا عشری شاه اسمعیل الحسینی الحسنی بهادرخان انار الله برهانه بانهدام
مقبره مخالفین حکم فرموده ملامکس نام مردی که در رکاب ظفر انتساب حضرت شاهی
ظل الهی بود وارد مزار متبرک خواجه علیه الرحمه میشوند و ملامکس در انهدام سرقدامت جد
تمام داشته از آنجا که فاتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله فراست شاه
جنت آرامگاه حقانیت خواجه را یافته مدافعه و مسامحه مینمود لهذا از سماحت ملامکس آنحضرت
ملتجی بدین میشود که از دیوان خود خواجه در باب اعتقادش تفألی نمایند این غزل الفالش می آید
جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم و ثانی الحال در باب اینکه
مبالغه که ملامکس دارد از عناد است یا در دین تفالش می آید — ای مگس عرصه سیمرغ
نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری دیگر از بعضی اتفاقات مسموع شده
که روزی شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان رحمه الله تعالی با انگشتری
که تعلق خاطر داشت بازی میکرد از دستش افتاده غایب میشود هر چند در تفحص و تجسس آن
مبالغه میکنند پیدا نمیشود و بساط تیر میچینند اثری ظاهر نمیشود اتفاقا دیوان خواجه در مجلس حاضر
بوده شاه مرحوم تفألی میفرمایند این غزل می آید — دلی که غیب نمای است جام جم دارد ز خاتمی که
دمی گم شود چه غم دارد شاه از نهایت تعجب دست بر زانو میزنند که سبحان الله فی الحال انگشتر

که از شکاف قبا داخل شده بود اتفاقاً ظاهر شود   دیگر مشهور است که شاه عباس الحسینی الصفوی
اعلی الله مقامه زمانیکه عزیمت تسخیر آذربایجان داشت تفألی فرمودند این غزل آمد
عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ   بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است   بعد از آنکه
بدان صوب نهضت فرمود باسهل وجهی در تحت تصرف اولیای قاهره در آمد   دیگر مؤلف میگوید
او ایامی که در سمت داراب میبود و پیوسته توطن شیراز در خاطر میگذشت روزی
تفأل کردم این غزل آمد   دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس   نسیم روضهٔ شیراز پیک راهت بس
دیگر آنچه در عصر مؤلف روی داد اینکه فتحعلی سلطان پسر امامقلی خان در نهایت حسن و جمال
رنگ رخساره دلفریب را از لالهٔ گلرنگ در آتش نموده قبای سبز زرافشان بر قامت
رعنای سرو آسا مرتب ساخته و بجانه سوزی دلهای اسیران پرداخته روزی بسر
سر تربت حافظ که اواخر ماه رجب بود رفته از دیوانش تفألی نمود بفالش آمد   سرت
با قبای زرافشان چه بگذری یکبوسه   نذر حافظ پشمینه پوش کن   در آنحالت فتحعلی سلطان
میگوید یکبوسه چه وقع دارد هر بوسه نذر کردم بعد از آنکه مست شده خدمت سالم اداکنم
چون در ایفای وعده تأخیر واقع میشود چنین مشهور است که باز روزی آن بزرگزاده
بزیارت مزار خواجه رفته باز تفألی مینماید بفالش میآید   گفته بودی که شوم مست و دو بوسه بدهم
وعده از حد شد و ما نه دو دیدیم نه یک   در آنحال سنگ مزار آن سرحلقهٔ اهل عشق را شکسته
ساخته با کمال ارادت بوسیده زیارت میکند   دیگر وقتی عزیمت بلاد هند کرده

بگجرات

گجرات که یکی از محلات هند است بخانهٔ کنعان بیک که از مشاهیر آنجا بود وارد شده
او را برادری بود یوسف بیک نام   اتفاقاً بسبب منازعه که فیمابین اهل گجرات بود
یوسف بیک مذکور با جمعی بشهر بجنگ رفته بعد از فراغ طرفین از جنگ از جمله جماعتی که مراجعت
نکرده بودند یکی هم یوسف بیک بود و کسی نمیدانست که این یوسف را گرگ خورده یا بچاه افتاده
یاران همگی افسرده و پریشان بودند از اتفاقات حسنه دیوان خواجه حاضر بود تفألی کردیم
این غزل آمد   یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور   کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
بعد از استماع این کلام خجسته همگی خوشحال و منتظر اثر این فال گردیده در صباح همان شب
یوسف بیک مذکور رسیده خاطر ایشانرا از تفرقه آسوده ساخت   دیگر در همان صوبهٔ گجرات
با جمعی از یاران بخانهٔ شخصی از اعزّه مهمان شدیم اتفاقاً در آن شب ضیافت مضیف را پسر خورد
سالی بود که کمال دلبستگی با او داشت بسبب سابقهٔ مرض فوت شد بعد از اداء دلداری
و مراسم تعزیت گذاری بجهة تسکین خاطرش از دیوان خواجه تفألی کردیم که انشاء الله الرحمن
حق تعالی این پسر را در عوض تدارک بفرزندی دیگر خواهد فرمود یا خیر این غزل در آمد
نخواهد انجم از سرو و لاله خالی ماند   یکی همی رود و دیگری همی آید   در همان زودی حضرت واهب
پسری عطا فرموده والدین را از دیدارش وجدی تمام و بهجتی لاکلام حاصل شد امید
که بنظر ارباب طبع و هنر رسیده از صحبت مطالعهٔ این نسخه محظوظ گردیده کاتب را بتیرید دعایی
یاد آوری فرمایند



فصل در بیان نگاه داشتن قاعده کسوت اولیا و اظهار نگاه داشتن کسوت اولیا
از کوچه کردی قال النبی صلی الله علیه و آله الطاهرین ویل لمن لبس الصوف فخالف قوله فعله
و در آداب السالکین است باید مرید آنگاه خرقه پوشد که حق آنرا از خود طلب کند و بداند
که بر آن استقامت توان کردن و بر عنا و مشقت در راه طریقت دمی بدهد و در راه حقیقت
صبر توان کرد و از عهده آن بتمامی بیرون توان آمد و چون پوشید خود را بزرگ بالقدم
باز نماید و اگر آنرا عمری ضایع نشد صحبت مشایخ روز قیامت خصم او باشند و اگر بعضی بجای
آورد جمع اولیا شفیع او باشند و اگر بعضی بجای نیاورد و بهانه بعضی قناعت کند بهم خرقه
را بخواری از وی بستانند و آنگه بعضی و ازین بعضی در روز قیامت سیاه روی باشد و هر کس
به این بلا آید و بر گردد مرتد طریقت باشد و مرتد طریقت بدتر از مرتد شریعت است چه
مرتد شریعت بیک کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله نجات یابد اگر چه
طاعت او بعد رد و اما مرتد طریقت اعمال ثقلین بکار نیاید طلب کار یعبر الزوال ماکاسر
اسمعی است و در حدیث القلوب است که هر که از لقمه حرام نپرهیزد و از صحبت دنیا و اهل دنیا
دور نباشد آنرا گلیم و صوف پوشیدن روا نیست فقد خواجه سود و دهستی رحمه الله علیه
که چون درویشی کسوه اولیا پوشد و بر در پادشاه و ملوک رود و یا در کوچه و بازار سؤال کند
کسوه را با هر چه اسباب درویشی است از وی بستانند و درویش اندازند زیرا که چون
درویش لباس اولیا پوشد و در میان اهل دنیا راه برود و با ایشان آمیزش کند بدانید
که درویش نباشد مدعی و کذاب و دروغگو است و هر که جامه پشمین پوشد او را نشاید

که لقمهٔ حرام و چرب خورد و چون لباس پوشد با ملوک که هیچ شرم ندارند و کسوهٔ انبیا و اولیا را
در کوچه و بازار بیکبر داشتند و اهل دنیا احترام مرعی میدارند قال علیه السلام الحیاء من الایمان یعنی شرم
نشان ایمانست و هر که را شرم نباشد او را ایمان نباشد پس نباید لباس اولیا را در انظار خوار نمود
و در سلوک نامه مینویسد که مراد از مرقعه پوشیدن همچون کفنیست که امید از لذت
حیات منقطع گرداند و همه از رخت رنگانی پاک کند و غم و غصهٔ خود را جمله بر حدیث حق موکول کند
که موتوا قبل ان تموتوا و کلا از هوای خود بیزار شود آنگاه این لباس او را نیکو رسید و نیکو باشد
و الا مدعی و کذابست قول شیخ الاسلام احمد نامقی است قدس سره لا یحل الفقیران
یلبس الخرقه لیعرف بها و یشتهر بین الناس یعنی روا نباشد خرقه پوشیدن مر درویش را که سبب شناخت خود
و شهرت میان خلق و هر کس لباس صلحا را غیر معنی پوشد و از آن پوشش شهرت خواهد
هرگز کار وی انجام نپذیرد و لوای رسوائی و فضیحت دیگر چیزی نه بیند بیت تا بسوزی بر نیاید
بوی عود پخته داند کاین سخن با خام نیست در طریقت نامه آورده است که کلاه چهار حرفست
مراد از کاف گنگ شدن از سخنهای ناگفتنی و از لام لطف کردن با خلق الله و از الف آه
بیاوردن از هر چه بر سر آن از رنج و زحمت و مشقت آید و از ها از هواهای نفسانی
پاک شدن و خرقه را نیز چهار حرفست مراد از خا خلق خوش و از را ریاضت کشیدن
و لقمهٔ خود را بدیگران دادن و از قاف قرب از حق تعالی خواستن و از ها
های های بر حال و گناهان خود گریستن و زاری نمودن از بعد و هجران محبوب حقیقی
و هر کس

و هر کس با ملوک و اهل دنیا در لباس انبیا و اولیا و اهل سلوک بیامیزد خیانت کرده باشد و حق آن
نگذارده باشد گویند که خواجه ذوالنون مصری قدس الله سره شنید که مریدی از مریدان
ایشان بدرگاه خلیفه آمد و شد میکند و مقدار سه جوع و عورت او چه دارد فرمود تا آن مرید را
بیاوردند لباس و گلیم را گرفته بپوشید و چشم سرخ سوی او دیدند و فرمودند که لباس انبیا
و جامهٔ عارفان را هر روز میان خلق حیثیت چنین میگردانی و مینمائی و میخواهی که بدین جامه
پیش حضرت الهی بیائی و در این زمانه صوفیان پدید آمده اند که در ایشان چند خصلت است یکی
پای کوفتن دویم سر فرو کشتن سیم بدرگاه سلاطین لازم شدن و بجهة لقمه خصومت کردن
و خلق بر ایشان اعتماد میکنند و میدانند که اصل طریقت همین است و مقتدین بهمین گرفتار بوده اند
و باعث ذلت و خواری طریقت میشوند یقین است که صاحب طریقت از آنها بیزار است
قول ابو الحسن رحمة الله علیه است التصوف اسم و لا حقیقه و قد کان حقیقه و لا اسم
یعنی امروز تصوف اسمی است بی حقیقت و پیش از این حقیقتی بود بی نام زیرا که معاملت معلوم بود
و دعوی مجهول این زمان معاملت مجهول شده و دعوی معروف بیت نمیدانم که را مانم
بدین سیرت گرفتارم نه من هندو نه مسلم نه من ترسا بکارم منقولست که مشایخ صوفیه مرقعه
که پوشیده و حضر کرده اند بهر آنست که تا میان خلق این طایفه را علامت باشد و جملهٔ خلق
پاسبان آنها شوند که هرگاه قدم بر خلاف نهند هر کس زبان ملامت بر ایشان دراز کند
که اگر خواسته باشند با این لباس معصیت کنند از شرم خلق نتوانند کرد
چهار خلیفه که ایشان را چهار پیر گویند پیران اند حضرت امام حسن علیه السلام پیر حضرت

امام حسین علیه السلام پیر سیم خواجه عبدالله پیر چهارم خواجه حسن بصری و خواجه حسن بصری

دو خلیفه داشتند اول خواجه حبیب عجمی دوم خواجه عبدالواحد ابن زید بعد

ایشان چهارده خانواده شدند نه خانواده از خواجه حبیب العجمی و پنج خانواده از

خواجه عبدالله ابن زید جمله چهارده خانواده شدند اول حبیبیان دوم طیفوریان سیم کازرانیان

چهارم کرخیان پنجم سقطیان ششم جنیدیان هفتم فردوسیان هشتم طوسیان نهم

شهروردیان عبد الواحد ابن زید پنج خانواده اول زیدیان دوم ایازیان سیم ادهمیان

چهارم هبیریان پنجم چشتیان و خواجه حبیب عجمی اولاد عبدالرحمن ابن عوف مردی متقی بود

چهار نفر را خلافت داده اول شیخ فتح الله دوم بایزید بسطامی سیم خواجه خفیف چهارم خواجه داود طائی

پنجم فتح الله خود را چشتی گویند از این سبب خانواده چشتیان شدند و سلطان العارفین

بایزید بسطامی را خطاب طیفوریان ... خواجه حسن بصری را دیده بودند و خدمت حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام را کرده بودند نسبت از خواجه حبیب عجمی یافتند و خود را طیفوریان گویند

سیم کازرانیان که ابو اسحق کازرانی شاهزاده بود پادشاهی را گذارده خرقه اختیار کرد

و مرید خواجه خفیف شد از اینجهت کازرانی گویند چهارم کرخیان که خواجه داود طائی

مردی بزرگ بود جهت [illegible] که زان خود را کرده [illegible] بغداد آمد خدمت خواجه داود

طائی را کرده بود ایشان دو خلیفه داشتند یکی شیخ معروف کرخی دوم سری سقطی شیخ معروف

خود را

خود را کرخی گویانند بدین جهت معروف بکرخیان شدند پنجم سقطیان خواجه سری سقطی

دو خلیفه داشتند یکی خواجه محمد دوم خواجه جنید بغدادی شیخ خود را سقطی گویند و بجهه

سقطیان شدند ششم جنیدیان که ایشان خواجه جنید بغدادی پنج خلیفه داشتند

اول خواجه عثمان مغربی دوم خواجه نجم الدین فردوسی سیم ابابکر شبلی چهارم خواجه عمار

علوی دینوری پنجم خواجه علی الوکاتب خلافه عثمان مغربی خود را جنیدی گویانند

که خانواده جنیدیان شدند هفتم فردوسیان خواجه نجم الدین فردوسی خانواده فردوسیان شدند

هشتم طوسیان خلافه ابابکر شبلی خود را طوسی گویند از اینجهت خانواده طوسیان شدند

و از ایشان شیخ ابویوسف ... رسید و با ایشان بخلافه ابوالفرج طوسی رسیدند و با ایشان

شیخ ابوالحسن علی ... رسیدند و با ایشان شیخ سعید بارک مخزومی رسیدند نهم شهروردی

که خلافه مختار علوی مرد بزرگ بود خلیفه جنید بغدادی شده خود را شهروردی گویند شیخ احمد

شیخ محمد رسیدند و با ایشان شیخ وجه الدین رسیده بودند و ایشان شیخ شهاب الدین

شهروردی رسیدند پنج خانواده از عبدالواحد ابن زید اول خلافه عبدالرزاق

خود را زیدی گویانند دوم ایازیان ایشان دو خلیفه داشتند یکی شیخ علی الله دوم سلطان

ابراهیم ادهم بلخی شیخ خود را ایازیان گویند سیم ادهمیان ایشان نیز دو خلیفه داشتند

اول ابای الذین خود را ادهمیان گویانند

چهارم هبیری که خواجه حبیب بصری مردی دیندار بود دو خلیفه داشتند اول شیخ بایزید دوم خلافه علی شیر

رود باری شیخ بایزید خود را حیری گویانید از اینجهت حیریان شدند سلسله چشتیان خواجه ابو محمد چشتی
وچشت نام ولایتی است در آنجا آمد خدمت خواجه علی شیر و ابتدا از چشتیان گویند
خواجه نصیر الدین با بو احمد چشتی رسیدند و با ایشان بخواجه ابو یوسف چشتی رسید
و از ایشان بخواجه مودود چشتی رسیدند و از ایشان بخواجه عثمان هارونی چشتی رسید و از ایشان
بخواجه معین الحق والدین چشتی رسید و این خانواده چشتیان شدند

بدانکه الفاظ عرفا اکثری بکنایه و استعاره است از هر لفظی مراد و معنی مخصوص منظور دارند
تا خورده بینان دقایق اصطلاحات کلام متصوفه بقدر افهام قلوب خود از معانی الفاظ مراد فهم
ایشان مستفید شوند پس بدانکه سر گویند و هستی خواهند دستار گویند تکبر خواهند
دست گویند قدرت خواهند در گویند توبه خواهند خانه گویند دل خواهند محبوب گویند
حقتعالی خواهند کرشمه گویند تجلی الهی خواهند غمزه گویند جذبهٔ حق خواهند کنار گویند
مواصلت خواهند جامه گویند تن خواهند بندگی گویند عبادت خواهند آزادی گویند
معرفت خواهند آینه گویند دل خواهند طهارت گویند ترک خواهند نماز گویند
وصل خواهند معشوق گویند حقتعالی خواهند جم گویند تن خواهند آب گویند حال خواهند
بهشت گویند وصال خواهند دوزخ گویند فراق خواهند درخت طوبی گویند تن خواهند
حوض کوثر گویند دل خواهند جان گویند آدم خواهند حلال گویند ابلیس خواهند مسجد اقصی گویند
دل خواهند غیب گویند باطن خواهند شهادت گویند ظاهر خواهند نور گویند معرفت خواهند
ظلمت گویند شریعت خواهند مطلوب گویند حقتعالی خواهند مرکب گویند تن خواهند نوا گویند
جان خواهند موسی گویند عارف خواهند عصا گویند معرفت خواهند میدان گویند عالم خواهند
گوی گویند تن خواهند چوگان گویند جان خواهند صاحب چوگان گویند حقتعالی خواهند
مغز گویند تحقیق خواهند پوست گویند تقلید خواهند عرش گویند دل خواهند کلام گویند شیخ خواهند
جبرئیل گویند عقل خواهند بهار گویند باطن عارف خواهند سبزه گویند معارف خواهند
زمستان گویند باطن جاهل خواهند سردی گویند جهل خواهند کعبه گویند دل خواهند

کفر گویند پنهانی خواهند ایمان گویند پیدایی خواهند جنگی گویند جان خواهند جنگ گویند
تن خواهند نوا گویند نطق خواهند توانگر گویند شیخ خواهند گدا گویند مرید خواهند
لباس گویند تن خواهند مراد گویند حق تعالی خواهند آب گویند جان خواهند خاک گویند
تن خواهند شمع گویند معرفت خواهند شمعدان گویند مرد خواهند معجزه گویند معرفت خواهند
بیت الله گویند مرد خواهند بوستان گویند باطن عارف خواهند گل گویند معرفت خواهند
شورستان گویند باطن جاهل خواهند شوره گویند جهل خواهند یار گویند حق تعالی خواهند
صلح گویند اثبات خواهند جنگ گویند نفی خواهند غم گویند محنت خواهند شادی
گویند فراغت خواهند گنج گویند جان خواهند گنجینه گویند تن خواهند فقر گویند کمال خواهند
طوطی گویند زبان خواهند بیماری گویند تفرقه خواهند بند سر گویند حضور خواهند رب گویند
حق تعالی خواهند بیت الحرام گویند مرد خواهند شهر گویند وجود خواهند پسته و بادام گویند معانی
و حقایق خواهند زمین گویند تن خواهند آسمان گویند مرد خواهند آفتاب گویند معرفت
خواهند سلطان گویند حق تعالی خواهند خزاین گویند باطن خواهند صندوق گویند مرد خواهند
جواهر گویند معرفت خواهند ازل گویند ما اوّل خواهند ابد گویند ما آخر خواهند تن گویند
عالم خواهند جان گویند آدم خواهند تخت گویند مرد خواهند شاه گویند حق تعالی خواهند
گوشت گویند تن خواهند خرابات گویند فنا خواهند سفته و ریحان گویند معانی
و حقایق خواهند کوه قاف گویند شیخ خواهند سیمرغ گویند جان خواهند آتش گویند
عشق خواهند موم گویند عاشق خواهند تیر گویند کشتی لولا گویند میوتی خواهند بیر گویند
تن خواهند

تن خواهند جوان گویند جان خواهند گلشن گویند مرد عارف خواهند گلخن گویند مرد جاهل خواهند
نای گویند تن خواهند ناله گویند نطق خواهند بیت المعمور گویند حق تعالی خواهند [illegible] گویند حقایق
ماهی گویند عشق خواهند بتخانه و بتکده گویند مرد خواهند بت گویند حق تعالی خواهند یوسف گویند
جان خواهند چاه گویند تن خواهند مصر جامع گویند جامعیت وجود خواهند اسطرلاب
گویند وجه مرد خواهند گلزار گویند باطن خواهند نرگس و [illegible] و سنبل گویند معانی و معارف و حقایق
خواهند [illegible] گویند حقیقی خواهند قلعه گویند شیخ خواهند گورستان گویند تن خواهند
قطب گویند جان خواهند آتش گویند عشق خواهند پروانه گویند عاشق خواهند معدن گویند
باطن خواهند در و یاقوت گویند معارف و حقایق خواهند سجاده گویند تمکین باطن خواهند
عبادت گویند تفکر خواهند صوفی گویند عارف خواهند صلوة گویند محبت خواهند آشنا
گویند عالم خواهند بیگانه گویند جاهل خواهند نیستان گویند باطن خواهند نیشکر گویند
مرد خواهند شکر و نبات و قند گویند معارف و معانی و حقایق خواهند شرابخانه و میخانه
و میکده گویند مرد خواهند شراب و باده و می گویند معارف و معانی و حقایق خواهند قدح
و پیاله گویند دهن خواهند ساقی گویند عارف خواهند اهل مجلس گویند طالبان خواهند
صالح گویند عارف خواهند مشک گویند وجود خواهند نافه گویند معرفت خواهند
راه گویند کثرت خواهند منزل گویند وحدت خواهند شتر گویند تن خواهند
ساربان گویند جان خواهند دلربا گویند حقیقی خواهند یار گویند ترک معارف خواهند
اژدها گویند هوای نفسانی خواهند دیو گویند خیال و وهم خواهند مطرب گویند عالم خواهند

دف گویند تن خواهند صدا گویند نطق خواهند فرات و دجله و جیحون گویند باطن خواهند
صدف گویند مرد خواهند در گویند معرفت خواهند دلنواز گویند حقیقت خواهند
قرب گویند علم خواهند بعد گویند جهل خواهند خرقه گویند تن خواهند سدرة المنتهی گویند
مقام وحدت خواهند سلیمان گویند کامل خواهند مرغان گویند کاملان خواهند
زبان مرغان گویند سخنان خواهند غمگسار گویند حقیقت خواهند خضر گویند
مرد خواهند آب حیات گویند معرفت خواهند ذات گویند حال خواهند
صفات گویند تن خواهند لوح محفوظ گویند دماغ خواهند قلم گویند زبان خواهند
کرسی گویند سینه خواهند عرش گویند مرد خواهند عنایت ازلی گویند قلب دانی
خواهند لامکان گویند مقام وحدت خواهند صنم گویند حقیقت خواهند
مهدی گویند موحد خواهند دجال گویند شرک خواهند عید گویند مقام وحدت خواهند
قیامت گویند ظهور حقایق خواهند پل صراط گویند فهم باریک خواهند
ترازو گویند آیین رب خواهند نبوت گویند ظاهر خواهند ولایت گویند
باطن خواهند

نوری که از آن چشم و مرد بنده حیات است آن لمعه از مهر بتقوی علی است در بیات عیان ...

از اسم طلب سر قدیم ازلی تا باز کنی دیده بال نور جلی مانند علی جوی بالی اولا از نام محمد طلب نام علی







رساله مبارکه کی دومای

۳ل

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت سیدی و سندی و بمنزلة الروح فی جسدی بل وسیلة یومی هذا و غدی
روحی فداه فرمود که این چهار رساله که از فقیر نزد او لی مشروط بود که اگر این
عبارات و دعاوی از باب باشد که فضلا و علماء متقین از او نقل کرده‌اند
و بتوسط دوستی که بر زخیت در علم و معرفت داشت بفقیر رسید پوچ و باطل
است پس از آنکه شهرت کرد در میانه علماء متقین انار الله برهانهم نسخه‌ها
کردند معزی الیه هم رسیده جناب حاجی سید جواد کربلائی که از دوستانش
بود نزد فقیر فرستاد با بعضی از نوشتجات و بیاناتش که چرا امرا اندیده
رد فرمودند جواب فرمودند که رد صریح ننمود بشرط بودن این بلند پروازیها
از جناب شما مردود است و الا فلا جناب سید که رسول بود تصدیق
نمود ولی اظهار کرد که مرا با معزی الیه علاقه تامه تمامی است چرا که از سوابق ایام
اطلاع از حالات و ریاضات شاقه فوق الطاقه و قدس و تقوایش داشته
و دارم و از اینطرف جناب شما را هم عارف مکاشف المشته که فی زماننا
هذا سراغ ندارم نظر شما را انسب علیه متمنی هستم که در خلوات تشخیص از
حال معزی الیه داده شود که تکلیف خود را بفهم فرمودند سیدنا فقیر را
مدتی است چشم از صراف خلق بسته شده است و گرفتار خود هستم

کاری

کاری با کسی ندارم بنا کرد بعجز و گریه کردن که فردا در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله
خواهم گفت که خود از عهده این جوان بر نیامده بسبب تحیر متمسک با قا
گردیدم مرا راندند با همین مقام که کلام و عجز نشان صدقش مشهود شد فرمودند
الا ما شاء الله لیاقت و صدق حاجی سید کار خود را کرد در مراقبه آلیک
صورتش جلوه کرده بنحویکه در رساله ثانیه مرقوم فرموده‌اند حاجی سید زیاده
خوشوقت شد اذن خواست که بر دل نسخه را معزی الیه بنمایاند پس از
چندی مراجعت کرد و چنین ابراز داد که پس از خواندن رساله گریه
زیادی عاشقانه مستانه کرد و رساله را رد نمود مرحوم سیدی قدس
سره العزیز فرمودند حاجی سید این جوان بسبب جذبه و استغراقی که
دارد همه وقت بر یک حال نیست گاهی درست میگوید گاهی خارج زده
به دعاوی گزاف میرود حقیقت امر با او مشتبه است بهتر آنستکه
که مراتب انسانیه که از حق فی المعارج بهره دارد ازلاً و مظهریت پیدا
کرده است ابداً از اطوار اربعه نفسانیه و اطوار سبعه قلبیه بشر اشیر
نوشته شود بمنزله مرآتی گردد و خودش را در این مرآت مشاهده نماید
اگر جمیع کمالات مندرجه را دارا است پس چرا آخر را بنحو بزرگان سابقین
خود با عبارات نگوید که اهل عالم بهر آب خوش بهره برند و استفیض کردند و اگر
دارا نباشد همه مراتب را و بعضی دون بعض را برخورده که بزرگان رسیده
و گذشته و فرموده‌اند از دو صد پایه اگر یک کم بود بام را نجوید

نامحرم بود خوب حالی شود که چنین دعاوی پوچ و باطل البته حافظا
گر معنی داری بیار ورنه دعوی نیست غیر از قال و قیل حاجی سید رسیده
آمده رساله مرآت الانسانیه صورت بست پس از دیدن و خواندن
بجز گریه شوق جوابی از ما و نغمه نکفته حضرت سیدی فرموده که نعمای
ولایت الهیه و اوضاع سلطنت معنویه انسانیه ابدیه مالا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر را ملیاید بنظرش جلوه داد بلکه
هشیار گردد چه فرموده اند محو الموهوم و صحو المعلوم فلهذا این
رساله را البته صورت بسته سامعه افروزش گردید بیخودی سرشار
افراطی مانع از اصغا و اذعان بود حاجی سید میگفت شایق بملاقاتش
یافتم ولی دور براو را دارند که جائی نرود اگر اعوان حکومت و سلطنت
فرصتش دهند بحضور مبارک خواهد آمد بلکه تغییر اسلوبی او را نصیب گردد
افراط حالتش باعتدال منجر گردد آسوده شود و نجات یابد در دنیا
و آخرت این فقرات در سنه ۱۲۶۳ حکومت صاحب اختیار نظام
الدوله العلیه بود که فرصتش ندادند و او را باصفهان حسب الامر فرستادند
در منزل معتمد الدوله منزل داشته با حفظ چاتمه سرباز اتفاقا در
آن ولا از اهل معرفت و صفا آقا سیف الله نام بروجردی یکی از
دوستان سلسله الذهب علیه بود مجذوب بتمثیلی و مکاشف معتبری جداً
سحرگاهی در مراقبه قلب خدمت مولا علی علیه السلام روحی فدا احبائه
مشرف گردیده و امر میفرمایند او را که برو بمیرزا علیمحمد بگو عرض میکند

کدام

کدام میرزا علی محمد میفرمایند همینکه اسم خود را باب گذارده است
که دست از این دعاوی پوچ باطل بردارد الا عنقریب هلاک میشوی عرض مینماید
قربانت شوم اگر نشنود و دروغ پندارد چکنم فرمودند نشانه بتو
میدهم باو بگو باین نشانه که در پانزدهم شهر شعبان فلان مطلب را از ما خواستی
و دادیم بتو دست بردار و آسوده شو میگوید که حضور رسید اشد صبح آن شب بر
خواسته کمر را بابلاغ حسب الامر تنگ بسته وارد منزل کذائیه گردیده
جمعی را الخ مستحفظ دیده پرسیدم که خدمت سید شیرازی میتوان رسید
گفتند برو دق الباب کرده اگر اذن رسید داخل شو چنان کردم شخصی
آمد گفتم به آقا عرض کنید سیف الله بروجردی عرض دارد رفت و برگشت
گفت میفرمایند من از سیف الله میترسم ولی داخل شوید ملاقات کنیم
داخل گردیدم سید بیخودی در زاویه منزل توحیدی نشسته مثل یکپارچه آتش
سوزان سلام کرده جواب داده فرمود که شما را چه مقصد است چنین فهمیده
بود که از دوستان اویم عرض کردم پیغامی از حضرت مولی علی علیه السلام
دارم در کمال تعجب حواس خود را جمع کرده دو زانو نشسته سه دفعه فرمود که شما
خدمت آنحضرت رسیدید عرض کردم بلی چرا تعجب دارید عبد مولای خودش را
ملاقات میکند چه عجب دارد پس آقای شما مولی ندیده باشید بنا کرد بگریه کردن
مستانه پس از گریه زیاد فرمود پیغام مرا بگوئید عرض کردم فرمایش والاغی
که فرمودند عرض کردم از من باشد قبول نمی نمائید فرمودند نشانه معتبری
میدهم که جای انکار نباشد فرمود بگوئید عرض کردم که چنین فرمودند فرمود

صحیح است نشانهٔ پیغام را هم بفرمائید عرض کردم بی اختیار فریاد و ناله
و زاریهای بیخودانه کرده پس از آنکه آرام گرفت فرمود شما ذهبی نیستید عرض کردم
چرا فرمود خودت آقای ذهبی را دیده‌ای عرض کردم بتوسط حاجی آقا جان که از
دوستان جان بنثار ایشان بود اخذ ذکر و آداب سلوک دارم فرمود خوش
حال شما ولی آقای ذهبی را ما وقتیکه رابطه پیدا شد جوری دور ما را داشتند که
امکان ملاقات نشد حال هم گرفتاریم تا چه شود پس از آن شد آنچه نباید بشود
و یکسال تمام از برازخ مهالک انسانیه که اگر سالک را قدم بقدم محض همت
همراهی نفرمایند بافراط میرود و چنین میشود قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلماتست بترس از خطر گمراهی حضرت سیدی روحی فداه مقالاته فرمود که
بابا جان بدان و آگاه باش که جهان را جهاندار دارد خراب
بهانه است کاوس و افراسیاب وجه حدوث این فتنهٔ جدیده را در
ملک بگویم که همگی اهل هوش و فرهنگ بدانند که حق تعالی در مملکت هوا و
سلطنت دارد بحکمت بالغه امور را جاری مینماید باسباب لازمه که گاهی
تعطیل در عالم وجود محض و ثباتش نباشد اگرچه بصورت کون و فساد متعاقب
یکدیگر مینماید ولی فسادش عین کون و کونش را فسادی در حوزه است یک
حقیقت نفس الامر بیش نیست که نمودار و جلوه گر است بدو نحو از بروز
و ظهور که یکی دافع و دیگری جاذب یکی باعث و دیگری مانع یکی باسط و دیگری
قابض یکی جامع و دیگری فارق و بعبارة اخری یکی جمالی و دیگری جلالی
یکی لطفی و دیگری قهری یکی نوری و دیگری ناری یکی دانی یکی عالی و لیکن بنظر

ادق

ادق شهودی جلالش عین جمال و قهرش عین لطف و نارش عین نور است
فاعتبروا یا اولی الابصار عبث نفرموده اند وجود اندر کمال خویش
ساریست تعینها امور اعتباریست در هر یک از افراد
بشری بل در کل اشیاء ملکی از مجرد و مادی عالی و دانی این حکمت الهیه
متعالیه ساری و جاریست چه حق تعالی فرموده الم تر ان الله
یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و سخر الشمس و القمر کل یجری
الی اجل مسمی و ان الله بما تعملون خبیر حقیقت معنی آنکه اشیاء
اگرچه مینماید که اضدادند و مختلف الاوصاف ولی واحدند و متناسب
با یکدیگر من حیث الحقیقه زیرا که محسوس و مشاهد است که بقدرت الهیه
از شب جزء روز و بالعکس میشود مطلب دیگر آنکه شمس و قمر بقدرت الهیه
متحرک اند از مبدء الی منتهی و امکان تخطی و تجاوز و قصور ندارند پس
اشیاء کل چنین اند خاصه موالید مرکبهٔ عالم از جمادات و نباتات و
حیوانات و انسان هر فرد فرد از آنها در حکم شمس و قمر ند که برای کاری
در هیاکل جسمانی ساخته شده اند و بصولجان قدرت الهیه متحرک اند
رو بمقام معلوم خود که عند الله مقرر است و عند الناس مجهول و این
اسباب سماویه و ارضیه تحقق پیدا میکند قال عز من قائل و ان
من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم از خزانهٔ غیب حق
بشهادت عالم میآیند که بخواست او محل محدوده هر یک کار خود نمایند یعنی ما
بالقوه اشیاء که ازلیست ما بالفعل و ابدی گردد کما قال ایضا جل جلاله

قل کل یعمل علی شاکلته مثل آنکه این اوضاع جدیده بوجود سید باب میرزا
علی محمد شیرازی صورت بست بمقتضای عالم و اهلش که عرض خواهد
شد عنقریب و بسبب طغیان و خودسری و بیخودی بجد فراوان هلاک
گردید چنانچه آنفاً بعرض رسید قال الله تعالی ولولا دفع الله
الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل على العالمين
وایضاً ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و
بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً الآیه اما وجه
حدوث این وضع و محاذات حسب التقریر مرحوم سیدی روحی فدا
مقالاته العرفانیة الحکمیة آنکه در این شیراز اهل فارس بل کل بلاد
ایران رسم چنین بود که مجالس معتبره که در مساجد و بقاع برپا بود
بجهة عبادات و محافل انس در منزلهای اکابر و اصاغر برای تعزیه
داری اسمی از حضرت حجة عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه که مالک رقاب مستنظر [2]
کل عالم و سلطان السلاطین صوری و معنوی و جانشین اجداد
بنحویکه اوصاف هر یک از معصومین روحی فداهم در شخص حضرتش
موجود و دارای نعمای الهیه منبسطه بر مخلوق از اولین و آخرین
در میان نبود بلکه در ختم مجالس زیارتی رو بحضرت سید الشهداء
علیه السلام و تحیة و زیارتی رو بحضرت رضا علیه السلام کرده متفرق
میگردیدند ابداً توجهی و نسبت حضرت حجت خود که حسین و رضای
نقدا است روحی فداهم نداشته بی اعتنا بودند بمشورت جمعی

از مؤمنین

از مؤمنین با درد و شور و علمای متقین رضوان الله علیهم استفتائی از
کل علماء عصر معتبرین جامع الشرایط کردیم باین عبارت که
انتظار الفرج اقدم والزم ام البکاء والزیارة لسید الشهداء
علیه السلام و از اول اختلافی واقع شد و در آخر اتفاق شد که انتظار
فرج الزم است پس از آن اظهار شد که در ختم مجالس تعزیه چرا زیارت
و یاد آن بزرگوار نشود خورده خورده در بعضی از مجالس اهل اخلاص پس از
زیارت اجداد زیارت آن بزرگوار ثابت و برقرار شد ولی در السنه
و افواه میگفتند که این بدعت از مذهبهای این سنت است و
منکر این مطلب بوده و عمداً ترک این امر لازم متحتم را میکردند
چندی نگذشت که از خانه کرباس فروشهای شیرازی چنین شخصی
پیدا شد در اوایل ترانه اش مهدویت و حجیت نبود و خود را
واسطه فیض آنحضرت میدانست و این عبارت از او معروف خاص و
عام گردید که اشهد ان علی محمد عبد بقیة الله ثبت فی لوح
محفوظ و پس از آن باینجاها رسید که منجر بطغیان و هلاکت گردید
بلی همین قدر شد که در جمیع مجالس و محافل اسم مبارک آنحضرت جاری
و ساری بلکه نقل مجالس شده رواجی در اسم [2] شد اما بدروغی چراکه خلق آنحضرت [2]
در صحبت و محاجه شدند بعضی قائل بحجیت سید و برخی قائل بر آنها
که حجت خدا و مهدی عصر بباید از بطن نرجس خاتون باشد لا غیر چنانچه
در مذهب اهل بیت اطهار سلام الله علیهم مقرر است که بپا بباید

بخدا برد از فتنهٔ آخر الزمان که هفتاد نفر متجاوز از بطن فاطمه علیها سلام
الله پیدا میشوند در روی ارض ادعای حجیت و مهدویت مینمایند و کل بر
باطل اند تا وقتیکه خود آنحضرت ظاهر گردند و پر کنند عالم را از قسط
و عدل پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور سیدی روحی فداه مقالات
العلیه میفرمود که اگر علمای عصر بل اعصار کوتاهی در انتشار و مذاکرهٔ اوضاع
غیبت و ولایت و جریان اسم مبارک آنحضرت در بلاد عالم نکرده بودند
و نداشتند کوتاهی بعد ها احتیاج به دعاوی پوچ باطل این هفتاد نفر
در وصیت و صورت حجیت بدروغی در عالم نبود و نمیشد پس وجه ظهور
این دعاوی کاذبه از متمهدیها عدم اخلاص و ارادت و اشتیاق علمای
اعصار بوده و هست و خواهد بود و چاره پذیر نیست و میباید آنچه خدا
خواسته و حضرات معصومین روحی فداهم بر خورده اند بتحقیق
این امر و بیان فرموده اند صورت هندی بی زیاده و نقیصه و دلیل
معتبری ذکر فرموده اند که اگر علمای عصر ارادت کامله داشتند و اتفاق
میکردند بنحو مشورت با یکدیگر بلاشک اصلاح عالم در هر عصری روی نما
میشد و فساد مرتفع میگردید مثل آنکه در علم فقه کتابی مدون
نگردیده است از معصومین ع الا از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی
الرضا علیه السلام بر حسب خواهش مأمون دو کتاب ثبت دفتر عالم گردید
یکی فقه الرضا و دیگری طب الرضا که هر دو معروف به ذهبیه اند بعضی از علمای
اعلام و فقهای جامع الشرایط ذو الاحترام از قبیل جناب آقا

سید مهدی

سید مهدی بحر العلوم و جناب آقا سید علی صاحب شرح کبیر بر حجیت این
فقه رضوی شرحهای مختصره و مبسوطه مرقوم فرموده اند ولیکن سایر
علما فرصت این کار را نداشته و رغبت نفرموده که عقب نموده
و تنقیح گردد بلکه منحصر کنند حوزهٔ درس را بتوضیح و تشریح این
کتاب مستطاب روز بروز زیاده و منبسط شود باقتضای اخبار دیگر از
آنحضرت و اجداد بزرگوار تا جدار ایشان سلام الله علیهم اجمعین معلوم
میگردد که نباید بشود والا اتفاق شده و فواید کلیه هم مترتب
بر آن بود و کذلک طب الرضا را علما و اطبای اعصار بتاسی بعلمای
عصر خود که فقه الرضا را مهجور کردند و اقدام در تنقیحش نکرده آنها
هم طب معتبر را در طاق نسیان باقی گذاردند والا میبایست بعوض
این کتابهای طبی بمعنی خود مسائل طبیه این کتاب را که از امام مفترض
الطاعه روحی فداه است عنوان قرار دهند و تشریح و توضیح نمایند
و بروز اخلاص و ارادتی داده طب ایشان فایده مند در عالم و خالی از
خطا و خلل گردد بلکه با خبر نگردیده اند الی زماننا هذا که چنین طبی از
اهل عصمت موجود است فیا سبحان الله از غفلت این مخلوق معلوم
میشود که نخواسته اند که بشود والا حوزهٔ فقه و حکمت را با این دو
نسخهٔ مبارکه اتفاق کرده رونق میدادند دین و دنیا را برای اهل اسلام
و خارج از خلل و فساد مینمودند ولی باشراق باطنی فقیر خبری دارد
تحفة للاخوان بعرض میرساند و بشارت میدهد که منتظر باشند که پس از

اینها هم فقه الرضا و هم طب الرضا رواجی بی نهایت و معمول بها خواهد شد
اول بروز و ظهورش از طایفهٔ نصاری است پس از آن در این امت
مرحومه شایع میگردد چرا که از آنحضرت ثبت و فتر نشده است مگر
از برای جریان و انتفاع مخلوق نهایت تا حال بعضی از علما و رجال
و علمای متقین که ارادت منش بوده اند مفصل و مختصر شرحی و حجتی
مرقوم و انتشاری داده اند پس از اینها بسبب تفحصی که علما و حکمای
مسیحیان در کار دارند و مدارشان بر مشورت است چنانچه در حاشیهٔ
رسالهٔ منامیهٔ مرحوم سیدی قدس سره العزیز و کذلک رسالهٔ
بطلان تناهی الابعاد تعلیقاتی شده است من اراد فلینظر الیهما
اجمالا آنکه مشورت آنها را میرساند بجائیکه از غیب عالم که حضرت
صاحبکار با اقتدار امامت عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه مطالب را
اخذ و بجا و جاری مینمایند چنانچه تا حال اوامر و نواهی
این دین مبین را مسمی بحکمت احمدیه کرده قراری و رواجی داده اند
و بنحو شوری بر خورده اند بغیب عالم که کنون کارساز است آنها را
و در قوهٔ متصرفهٔ ذهنیه آنچه را نیک دانسته در ملک با اتفاق صورت
داده و میدهند ولی هنوز بر نخورده اند غلبت مهدویه را بعد
خواهند رسید و شایع میشوند مثل آنکه نیکه دنیا را هم بهمین مشورت
در چهارصد سال چیزی قبل پیدا کرده اند و حال آنکه از جناب مسیح علی
نبینا و آله و علیه السلام خبری در این باب در میان نبوده است کسی بر خورده

باشند

باشند اما از حضرت مولی علی علیه السلام در وحی فی المقالات السنیة العالیة[2] العلیة[2]
در هزار سال و اندی قبل صریحاً اخبار فرموده اند باخبار کثیره منجمله قال علیه السلام
ان فی هذا القبة ای قبة ابینا ادم قبابا کثیرة و ان خلف هذا
المغرب لتسعة و ثلثین مغربا و ارضا بیضا مملوة من الخلق یطلب
الضوء من نورنا بر حسب مشورت مستعد گردیدند مسیحیان حکم عینی
صاحبکار ما را که از جناب رجعت تا جدارش با خبر بوده اند و خواسته اند
که از آن قبابات فرمایشی مخلوق بهره برند و نعمت عالم منبسط بشش
جهتی شود چنانچه در تعلیقات سابقه به تفصیل نگاشته ام فیض
شش جهتی منظور حضرت رسول خدا را که فرمود این عهدی که بستم
امروز اگر پاس دارید و نشکنید از شش جهت نعمای الهیه وارد بر شما
خواهد شد شکستند و نخواستند حسبنا کتاب الله گفتند و درست
هم معمول نداشتند حالا حکمای مسیحی را آلت بعض اسرار انیکار قرار
فرموده اند زیرا که مدار اعمال و احکامشان بر مشورت گردیده و اخذ
از غیب مینمایند پس بجا است آنحضرت فی الواقع و نفس الامر این قبه
از سایر قبابات معهوده روی نما شده و پس از اینها قبابات دیگر
که در شش جهت این کرهٔ خاک است یعنی قبهٔ ابینا ادم علیه السلام بلا
شک ظاهر خواهد شد نکتهٔ لطیفه در آخر خبر مذکور فرموده اند که جزو اخیر
و علت تامه معتبر است تحفة للاخوان بعرض میرساند که آنحضرت فرمودند
یطلب الضوء من نورنا علی الظاهر معنی آنستکه فیض آنها و قبض و بسط

کارهای قنات از ماست و عالم با آنها بیم و در ظل عنایت و ولایت ما تعیشی
دارند ولی معنی لطیفش اینکه آنستکه ضوء نور حقیقی ما شخص حجت و خلیفه
ماست که مخلوق آن قنات همگی یطلب الضوء من نورنا و چنین
شده است که برحسب مشورت علما و حکمای مسیحیان از غیب خودشان
که کنون شخص آنحضرت است علی اعتقادنا طلب ضوء و بینائی کرده و بقیه
از قنات راه برده پس از اینها قنات دیگر الی ماشاءالله یهدی الله
لنوره من یشاء و این نور مقدس کاشف حقایق است ظاهراً و باطناً
پس اگر علماء این امت محمدی صلی الله علیه و آله که آنها را این مرتبه
و مقام در خبر مقرر فرموده اند همگی متفق میشدند و بنا را در فروع دین
و اصولش که علم مبدء و معاد است بر مشورت و اجماع و اتفاق با یکدیگر
میگذاردند در تمام مسائل از کثرت منتهی بوحدت میگردید و از غیب
خود که باب المبتلی به الناس است اخذ حق مطلب شده جاری میفرمودند
تمام اختلافات مرتفع و آراء مندفع باقی نمیماند الا رای واحد انهم متخذ
از شخص معصوم علیه السلام بلا خلل بلا شک جریان اوامر و نواهی پیش از
حال و انقطاعش یک بر هزار بل لا یتناهی میشد بل بر الساعة فایده مند
بود مثل فقرهٔ دخانیه که مخلوق از عامی و خاصی لا علاج گردیده علماء بلاد
مشغول بتوجه بسمت حضرت حجت الله شده روحی فداه صد قاآنه در شیراز ما
یکی از علماء متقین وفقه الله تعالی علی المنبر با علی صوت فرمود که چاره
آنست که رجالاً و نساءً متوجه بحضرت صاحب الامر که مالک رقاب

ومتصرف

ومتصرف در ملک و ملکوت است بشوید با این عبارت اللهم صل علی صاحب الزمان
علیه السلام تا فرج شود سید بزرگواری از اهل علم فرمود که در سر من رای
مشرف بودم در وقتیکه از علماء ایران آنقدر با کثرت عریضه
بحضور مبارک جناب مستطاب مقتدی الانام آقای حجة الاسلام
سلمه الله تعالی آورده بودند در باب فقرهٔ دخانیه که بحضور مبارکش
منتشر شده بود و جواب میخواستند و همچنین از دولت علیه ایران
تلگرافها حاضر و جناب ایشان در حیرت بودند که چه جواب دهند
تا آنکه بنا را بمشورت گذاردند دوازده نفر از علماء معتبرین را
خواستند و فرمودند همگی متوجه شوید هر چه صلاح در این امر دانسته
بنویسید که یکی از آنها را منتخب نموده برای دستورالعمل شاه ایران
فرستاده شود خاصه چهار نفر از علماء متقین را تاکید فرمودند
در این باب که آنچه در کمال دقت بنظر آید فردا برسانید بر حسب
قرارداد فردای آنروز تشریف آوردند آنجناب را در حال تضرع و توجه
یافتند مزاحم نگردیدند نوشتجات را گذارده و رفتند فردای آن
روز از آنجناب این جواب معتبر دندان شکن صادر گردید که الیوم شرب
تتن و تنباکو علی ای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است علیه السلام
و چنان فایده مند گردید که همگی عامی و خاصی اطاعت کردند و واضح
شد که امریکه از ناحیهٔ مقدسه حضرت صاحب الامر ع ظاهر شود بمشورت
خواص با یکدیگر چنین میشود تفصیل علماء امت و مراتب آنها را جناب

شیخ شهید ثانی رضوان الله علیه در منیة المرید خود چنین فرموده اند
که فقیر اجمالاً در نظر داشته اشاره کردم آنفاً قال رسول الله
صلی الله علیه وآله سایل العلماء وجالس الحکماء وخالط الکبراء میفرماید
عالم بامر الله کسی است که میباید سؤال کرد از او در مسائل فرعیه
و عالم بالله کسی است که میباید مجالست کرد و علم مبدء و معاد را
که اصول دین است از او اخذ کرد و عالم بامر الله و بالله معاً کسی است
که دارای هر دو مقام و عارف بصورت و معنی و جالس بین العالمین است
در رفع ضروریات خلق را ظاهراً و باطناً علماً و عملاً میفرماید مرحوم
شهید میفرماید عالم بامر الله بمنزلهٔ سراج روشن است
برای هدایت خلق که میسوزد و روشنی میدهد خلق را و عالم بالله
بمنزلهٔ قمر است که گاهی تمام است و گاهی ناقص و عالم بالله و بامر الله
معاً مثل شمس است در تربیت عالم لا یزید و لا ینقص همواره در تربیت
است و تکمیل کلی دارد عالم را این بود نقل بالمعنی از این حدیث
مبارک و بیانی که مرحوم شهید ثانی فرموده و تفصیل این در رسالهٔ
عنقائیه ثبت است حال ملاحظه فرمائید که این سه طایفه بزرگ
از علماء این دین مبین اگر اتفاق کنند در شورت با هم که حق تعالی
قرار داد فرموده در کتاب مبین خود والذین استجابوا لربهم و
اقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون
کارهای بزرگ دینی و دنیوی پیشرفت خواهد کرد و مخلوق ریزه خوار

خوان

خوان احسان میشوند و انفاق کلی از این اتفاق صورت خواهد بست یقیناً
مثل آنکه در فقرهٔ دخانیه از توقیع مبارک فوراً مخلوق در راحت و آسایش
شدند که مشهود خاص و عام گردید و قس علیه فعلل و تفعلل مصلحت دیدمن
آنست که یاران همه کار بگذارند سر طرهٔ یاری گیرند که در دنیا و
آخرت رستگار باشند بقی ههنا کلام و آن این است که
خاصیت وجود این مجتهدهای عدیده در مملکت چیست که بر حسب
حدیث سابق در آخر الزمان ظاهر میگردند و مورث فساد و اغتشاش
ملک و اهل ملک خواهند بود و با اقتدار الهی کلی در مملکت چرا فرصت
یابند و در هر عصری یکی از آنها مخرب ملک گردند تحفةً للاخوان بعرض
میرسانند که علماء اسلام که مربی اهل ملک و حفظ کنندهٔ اوضاع
ملکیه در هر عصر میباشند سه طایفه اند که آنفاً عرض شد اما علماء
بامر الله گرفتار صورت شریعت مطهره و اساس دین قویم را عدلاً برپا
دارنده اند از نقل اخبار اهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین
و رسانیدن اوامر و نواهی بعامه و خاصه و اما علماء بالله گرفتار
اصول دین مبین و برپا دارندهٔ معنی شریعت اند بدلایل عقلیه و اثبات
مبدء و معاد و نفی و تربیت مراتب عقلیه این مخلوق عدلاً و اما
علماء بالله و بامر الله معاً چون ذو الریاستین اند تربیت عقلیه و نقلیه
مخلوق را در کار و مشغول اند عدلاً بعلاوه تربیت سلوکیه عرفانیه
باطنیه هم را در کار و نور بصیرت قلبیه را فضلاً بشهود عرفانی

بسلاک الهی میرسانند و این تربیتهای ثلثه از این سه طایفه بزرگان
وبرگزیدگان عالم بنحو صلاح وسداد است که رفتارشان با اعتدال
در سلوک وروش تربیتشان علی ما ینبغی است با کمال تدبر و حکمت
ملک واهلش را در حفظ وحراست اند زیرا که سالها من حیث الصورة
والمعنی بمراتب عالیه صوریه ومعنویه تربیت شده اند ومربی عالم
گردیده اند بخواست حق تعالی بنحو اعتدال واما متهدیها مجذوبین اند
در عالم که قوه روحانیت در آنها ازلا زیاده از جسمانیت بوده است
ومیباشد در این دار تربیت میشوند ولی لا علی ما ینبغی[2] افراطی چرا که در
طریق حق کارکی نموده ونشاه سرشاری پیدا کرده است وبخود از
حالشان بعینه حال مجانین است جدا در کمال گرمی افراطی وهشیاری
بصلاح واعتدال عالم واهلش ندارند پیروی در حرکت ومشی غروری
وخودسری در احکام دین الهیه دارند واقوال آنها در مسائل مبدء ومعاد
شطحیات است وپرده دری قیناء علیه در معاشرت با نها مخلوق زود در
گرم میشوند وبهیجان میآیند وشور وشوقی در طریق حق حاصل مینمایند ولی
لا علی ما ینبغی که پسندیده بزرگان اهل اعتدال نیست چه فرموده اند
خیر الامور اوسطها وجهال عصر که همگانه طلب اند درکاشان گوارا ترا است
تا مقالات اهل علم وادراک معتدل السیر والمزاج که نمیگویند مگر لله و
نمیخواهند چیز را مگر لله آنهم بنحو اعتدال پس واضح شد که مجانین عالم متهدیها
که بحد افراط اند در گرمی واتش شوق وشورشان بنهایت درجه فوق العاده

[2] افراطی ... و اعتدال ...

افراط در گرمی ... علی ما ینبغی ...

میباشد بمنزله گلخن تابهای عالم صورت اند که حمام معنی را که طهارتخانه
ولایت است برای سلاک گرم میدارند وبقوه ناریه ملکوتیه افراطیه مییابند
ومستعد مینمایند برای پاکی اهل طریقت از ارجاس طبیعیه شیطانیه
وخباثت ترکیبیه بشریه ازلیه که بدون این شست وشوی معنوی
محال است که انسان بدرجه کمال وحقیقت انسانیه برسد چه فرموده اند

شست وشوئی کن وانگه بخرابات خرام	تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری وملن	خلعت شیب بتشریف شباب آلوده
پاک وصافی شو از چاه طبیعت بدرآی	چه صفائی ندهد آب تراب آلوده

بلی کسانیکه از اهل عالم در این طهارتخانه ولایت ازلیه ابدیه داخل شدند
وشست وشوئی در دست سلمانی کارساز سالک پرداز که پیر دلیلش
مینامند علی ما ینبغی کردند مطهر از کدورات نفسانیه بل عقلانیه
میگردند وقابل حضور بزرگان اهل عصمت وطهارت میشوند سلام الله علیهم
اجمعین که شاه عشق نامیده اند ولی بتوسط وراهنمائی پیر عشق
کامل که استاد حمامی است وارادتش با حضرت شاه عشق و
بستگیش بسر حد کمال است وراه ورسم منازل طریق را دواعد
وصول واتحاد با آنحضرت را علی ما ینبغی میداند وسالک را از راه
نزدیک بحضور مبارکش میرساند استفاضه کلیه نموده قابل فناء
فی الله وبقای بالله واز رجال معتبر اهل عالم میگردد واما اگر دخول
در حمام وشست وشوئی[2] لا علی ما ینبغی وبطریق خودسری وعدم تمکین برای سالک

از پیر دلیل و لوازم آداب تربیت حضور پیر عشق شد تا ام الطهاره
در حمام طریق حق که طهارتخانه ولایت است نخواهد شد لیاقت
حضور مبارک حضرت شاه عشق را حاصل نکرده و قبول فیض
الهی را نخواهد نمود بغیر از نفسانیه و عقلانیه باقی میماند طریق
خودسری و دعاوی پوچ و باطل و غلبه بر مخلوق و جنگ و جدال را
پیش نهاد خاطر ساخته کلیه تابع معتبری میگردد داخل در
حزب ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا
کتاب منیر جناب خواجه لسان الغیب میفرماید قدس سره
العزیز جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون
ندیدند حقیقت ره افسانه زدند در عصر فقیر دو نفر از این
متمهدیها دیده و شنیده شد اول سید علی محمد مخاطب در این
چهار رساله که چندی طول نکشید و منجر بهلاکت گردید چنانچه عرض شد
پس از او میرزا حسینعلی نوری مدعی گردید که من ستار اویم و
هنگامه ها گرم کرده ولیکن نه عملش مطابق السید بود
و نه اقوالش بر وفق اقوال او زیرا که سید در ریاضت افراطی
و عبادات و خضوع فوق الطاقه و حالات غریبه فوق العاده داشته
است که هیچیک در این شخص نبوده و شنیده هم نشد اولش
هم آنچه دیده شد در رسایلش ملفقاتی چند بود از آیات و اخبار و ادعیه
و اخلاق که هیچیک معمول بهای ایشان نبود و بر خلافش مشهود

خلق

خلق بود فیا سبحان الله از غفلت این مخلوق که بخر صیت که
علت صمم است دیگر جهتی نداشته گرویدن بشخص او و مکرر واقع
شده قبل از فوت او که فقرای سلسلة الذهب علیه اخبار فوتش را
از لسان حضرات اهل بیت عصمت علیهم السلام خاصه از
حضرت رضا و حضرت حجة الله روحی فدا اصدقا نها آورده اند
و واقع گردید و فرموده بودند که ما سلسلة الذهب خود را چنان ترقی
بدهیم در عالم بسبب درایت رفتاری اهلش و ترویج دین مبین
چنانچه منظور ماست که ناچار شیخیه و بابیه هم سر بر این آستانه
بگذارند و مصداق فرمایشات ظاهر گردید از دوستان اطراف
ایران هر یک بشارتها میرسد که جمعی از شیخیه و بابیه داخل
در طریقه حقه گردیده و صاحب سیرهای معتبره مطابق با واقع
که تفصیل آنها بطومار علیحده محتاج است و در این اوراق خود
بکنج خاصه در شیراز که جمعی لی نماز ها ملازم جماعت آستانه
متبرکه حضرت فیض آثار شاه چراغ روحی فداه از اثریه گردیده اند
و سیرهای معتبر دارند در خواب و سینه که لازمه بشریت است
مکرر بحضور مبارک حضرت حجة الله روحی فداه مشرف گردیده پیغامهای
مطابق واقع و نفس الامر برای فقیر آورده و میآورند که میباید شنید
از آنها و الا مثنوی هفتاد من کاغذ شود زیرا که بینهایت است
چرا که مکرر و اصیلاً با در بیمار در کار توجه و ذکر اند و خارج از

طایفه من سادایوماً فهو مغبون شده اند و همواره تازه ازواردات
قلبیه و اشراقات نوریه و سیرهای ملکوتیه موجود و در دست دارند
کثّر الله امثالهم و امّا از متمهدی ثانی که از سادات بود محمد احمد
در سنه ۱۳۰۱ که طلوع کرد و هنگامه ها داشت قتلها غلبها غارتها
شکستها تا آنکه جناب سید جمال الدین که یکی از علماء و حکمای معتبر
از اهل ایران سیاحت کرده بود بشیراز آمده ملاقات واقع شد
زیاده از این متمهدی و وضع عبادت و ریاضت و درستی رفتارش
بیانها فرمود فقیر عرض کردم شما را نمیتوان تکذیب کرد ولی فقیر بخلاف
این مقامات و حالات که میفرمایید اخباری دیگر از حضرات مولایت
روحی فداه در دست است که واجب و متحتم گردید تحفةً لکم عرض نماید
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و آن این است که همین قدر صیت و صوت
ایشان در بلاد ایران بلند گردید و نوشتجات برای علماء اطراف و انام این حال
خواندنش در کار شد برادر طریقتی حق کمربسته حضرت مولی روحی فداه جناب آقا
ابو القاسم المتخلّص بفقیر در روز عید عاشقان با انجمن حضور حاضر و بیان
کرد که می بینم در سنه و بین النوم و الیقظه حرکت میکنم در ارضی که انحصار
میدانم ناگاه بحضور مبارک حضرت حجة الله فی السموات و الارضین
روحی فداه صدقاته مشرف گشتم از دور کوکبهٔ عظیمی نمودار گردید
که با جلالت تام حرکت مینمود قدری که نزدیک رسید آنحضرت فرمودند
بفقیر برو این مهدی دروغی را بیاور نزد ما معجلاً در حرکت شده و متفکر

بودم

بودم که فرمودند مهدی دروغی معذلک و بحضرتنا این تجمّل و تحمّل سواره
حرکت دارد یعنی چه رفتم تا نزدیک او گفتم حضرت شما را خواسته اند
از اسبش پیاده گردید و جمعیتش را امر با قامت تنها با فقیر روی براه
شد و بحضور مبارک مشرف شدیم دیدم آنحضرت در کمال تغیّر میباشند
بمحض سلام کردن جواب فرمودند در نهایت عتاب فرمودند محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله جدّ من است یا جدّ تو عرض کرد جدّ شما فرمودند علی مرتضی
جدّ دیگر من است یا جدّ تو عرض کرد جدّ شماست فرمودند پس توجه غلط
میکنی که ادعای مهدویت و حجّیت مینمائی کنگ که دید هیچ جوابی
نداد آنحضرت دست مبارک را دراز فرمودند گلویش را گرفته فشاری
دادند و بزمین انداختند گویا نیست شد در کمال پریشانی حضور کردم
بخود میلرزیدم بآقای حاجی عرض کردم این شخص اگرچه میفرمایید مدعی مهدویت
نیست ولکن فی الجمله استیلائی پیدا مینماید که این جمعیت و تجمل کاشف
از آنست پس از استقلال مدعی گردیده اظهار حجیت خواهد کرد پس از
فساد و ظهور جلالت مستهلک میشود چنانچه سید علی محمد باب شیرازی
هم در اوایل بروزش ترانه مهدویت نداشته بل عبودیت را اظهار
میکرد با عبارت علی رؤس الاشهاد اشهد ان علی محمد عبد بقیة الله
ثبت فی لوح محفوظ پس از آن تغیر وضع داده خود را بهلاکت انداخت بمقالات
که باینجا رسید جناب سید همدانی را کمال عبرت حاصل و باعتقاد فقیر قبح آرای
ایشان گردید نسبت بمتمهدی تا در شیراز بودند در الفت و یکجهتی بودیم و اوقات

دولت علیه که خوشی صرف کردیم با حضور شش و سلامتی حرکت کرده رفتند چند روزی
نگذشت که متمهدی درگذشت و چنان بشد که دیده شده بود و اهل
صفه صفای ولایت اخبار کرده بودند فالحمد لله علی الولایة والحمد لله علی
الهدایة که این دولت ولایت اهل بیت عصمت روحی فداهم و کنج آن باد و در
که عبارت از بصیرت قلبیه است لطف که ایان این امت مرحومه گردیده
که از فقر محمدی میخوانند صلی الله علیه و آله یعنی نیستی مطلق که مرآت
هستی نور اطلاقی حقیقت محمدیه ازلیه ابدیه الهیه است و در نزد اهل معرفت
معروف بفنای فی الله و بقای بالله است و صاحب این نور مقدس کشاف
حقایق عالم است از گذشته و آینده بقدر قوت نور ولایتش خبر میدهد و صورت
می بندد مثل آنکه مرحوم سیدی قدس سره العزیز در چهارده سال قبل از خروج شیخ
عبید الله سنی بحکم واقعه منامیه اخبار بتعبیری فرموده و چنان بشد که
ثبت دفتر فرموده بودند و فتنه باطراف ایران قبل از اضمحلالش اخبار روشنی داد
مردم را از تزلزل بیرون آورده و صورت بست چنانچه در حاشیه رساله هنا متعدد
عالی بتفصیل مذکور است پس حسب اخبار اهل بیت عصمت روحی فداهم و
اخبار اهل معرفت و تجربیات شهود عامه خلق که در هر عصر دیده و رسیده اند خروج
این متمهدیهای عالم که آنرا فتنه آخر الزمانی خوانده اند لازم و متحتم است و
چنانچه انفا اشاره بانیطلب شد لابد منه اهل عالم [illegible] است و مینماید
و در هر عصری بوضع و معنی ذات مخصوصه از زمان صورت گیرد پس در مقابل
این فتنه آخر الزمانی پسندیده آنست که جمیع طوایف ثلثه علماء با مرالله ۲

و علما

۲ و علماء بالله ع

و علماء بالله و بامر الله معاً اتفاق نمایند و محرک دولت علیه تشیع گردند
عدلیه ع
که اسم مبارک حضرت حجة الله را در جمیع بلاد ایران برغم انف این متمهدی
آخر الزمانی جاری و ساری ساخته عالم را جانی تازه دهند و ملت و
دولت را قائم و ثابت و برقرار و مستقل دارند بصیت و صوت این اسم
مبارک مفتخر گردند بر جمیع اهل بلاد بسبب فتوحی که از این اسم مبارک
در ایران منتشر گردد مثل فقره دخانیه که از اتفاق بزرگان علماء و شورت
چنانچه عرض شد و همراهی با اعلیحضرت شاه شیعه ایده الله الی انتهاء الزمان
سربلندی و افتخاری کامل حاصل گشت و ثبت دفاتر اهل ایران و توران گردید چه
عیب دارد که مدامًا چنین اتفاقات در این ملت و دولت از برکت اسم مبارک
آنحضرت باقی و ثابت و برقرار گردد مشروط که در منارهای بلاد ایران علی رؤس
الاشهاد پس از شهادة بر توحید و نبوت و ولایت عامه علویه استحبابا
شهادة بولایت خاصه مهدویه دهند که شخص آنحضرت مذکور اهل عالم گردد
و انتظار فرج آنحضرت که اعظم عبادات است و اکرم قربات برملا گردد
و رونق کلی در این دین مبین بحول الله العلی و عنایاته حاصل شود و علماء اعلام
امر فرمایند که صلوة بر آنحضرت را عامه و خاصه ورد خود قرار داده هر
صبح و شام بخوانند پس از فرایض مثل آنکه در فقره دخانیه چنانچه یکی از
علماء متقین در شیراز بر منبر دستور العمل برجال و نساء و حاضرین مسجد
فرمود که چون امری مشکل شده و دفع آن متعسر است میباید متمسک بحضرت
صاحب الزمان شد که فرج شود عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه پس در عقب هر نماز

با توجه کامل بخوانید اللهم صل علی صاحب الزمان علیه السلام همگی عامه و خاصه
رجالاً و نساءً مشغول گردیده و فرج حاصل گردیده و کشف هستی شده حیف
صد حیف بل هزار حیف که پس از آسایش بر طاق نسیان گذاردند و لی امر را فراموش هزاران
کردند سوای اهل سنة الله هست که قبل از این حادثه متوجه و ذاکر و مستمد از آن حضرت
بوده و در این مخمصه هم همراهی با مخلوق و کمک و هم نفسی داشته و پس از فتاح
و آسایش مردم باز بدستور فقر محمدی صلی الله علیه و آله همواره در کار بند
و فرمانها دیده و می بینند دائماً و این توجه شرب مدام آنهاست چنانچه
حضرت سیدی سید قطب الدین محمد قدس سره العزیز در رساله عشقیه فرموده اند
و اخبار از این سرمستی در طریقه حقه داده اند باین عبارت

امسیت فی مسجد النساک معتکفا — و قد غدوت الی الخمار منطلقا
لقد سقانی ملوک الفقر حینئذ — خمراً طهوراً به قلبی قد اعتبقا
من سؤر کاسی ملوک الدهر قد شربوا — فاستملکوا افقا و استعبدوا فرقا
لکننی صامت عما اقول و لا — ابوح وجداً بسری کیف ما اتفقا
و ان سلطان شمس العشق انطقنی — بل آیة فی لسانی طال ما استبقا
و العشق شمس تجلت وحدها ازلا — حقیقة و مجازاً بعد ان شرقا
حقیقة بلباس الفقر فی العرفاء — و هم ملوک الهدی قد نوروا الافقا
مجازها بلباس العز تلمع فی — تیجان سلطنة الدنیا کما برقا

از برای این شمس حقیقت اسماء کثیره هست در نزد هر طایفه بر حسب اصطلاح خود باسمی بلغ
خوانده شده در نزد اهل شریعت مقدسه الله است که اهل علم و اصطلاح عربیت
گفته اند

گفته اند الله علم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و در نزد اهل طریقت
و حکمت حق مخلوق به و قیومیت نامیده اند و در نزد اهل حقیقت بالوهیت معروف
است و در نزد اهل معرفت بولایت و عشق و شاهد ازلی و حقیقت محمدیه
و غیب ثانی و نور الانوار و بلسان اهل حدیث مشیت مطلقه مینامند و اسامی بسیار
دیگر هم دارد که از اهل عصمت معروف رجال از اولیای الهیه و اهل معرفت است
چنانچه در دوایر مهر نبوت که مشتمل بر ولایت و حکمت اخت المستتره
معصومیه از فقیر سر زده دارای مبدء و معاد اجمالی است بنحو اجمال کلاً ثبت
و در رساله کبیره عنقائیه علی التفصیل ضبط است من اراد فلینظر الیهما و
این شمس حقیقت را بر حسب کلیه سه عالم است یکی من حیث البطون
که آنرا ذات غیب الغیوب مسکوت عنه منقطع الوجدان منقطع الاشارات
مینامند بر حسب جارحه تشریعیه معصومیه الهیه فلهذا باصطلاح اهل معرفت
ایضا لم البطون لا اسم له و لا رسم له گفته و ها هو تش مینامند که از اطلاق
و تقیید هر دو مبرا است و مجهول الکنه است چه حضرت مولی امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده دلیله آیاته و وجوده اثباته و عالم دیگر برای این شمس حقیقت
من حیث الظهور است که آنرا غیب ثانی مینامند که آنقدر عرض کردم و این عالم
ظهوری مشتمل بر سه مرتبه و مقام علیه سنیه است که آنرا عالم لاهوت و نورانیت
فرموده اند دیگری عالم جبروت و عقلانیت و روحانیت و دیگری عالم ملکوت
و نفسانیت بعبارة اخری اول عالم بی نهایت است ثانی عالم ارواح و عقول بی ۲ انوار
نهایت است ثالث عالم نفوس بی نهایت است و عالم رابع برای شمس حقیقت

عالم ملک است که آنرا عالم شهاده مینامند یعنی شهاده جمیع عوالم غیبیه ثلاثه
مذکوره در این ملک موجود است با عیانها بعبارة اخری کل عوالم ثلاثه از انوار
و ارواح و نفوس سوابق وجود و ظهور این عالم ملک است و این عالم ملک سماءها و ارضها
و مراتبها که عرض خواهد شد سوابق وجود انسان است که در این عالم ملک موجود
میگردد و دارای جمیع لطائف غیبیه و شهادتیه میباشد و نخبه کل عوالم است
یعنی جسم انسان خلاصه این عالم و مولود از آب و خاک و هوا و نار و جل سماء و سماویات است
و نفسش انموذج عالم ملکوت است عقل و روحش از ذروتین اسفل و اعلای
جبروت است و سر و حقیقت انسانیه از عالم لاهوت است که محاط حضرت حق
چه الا انه بکل شیء محیط فرموده اما این عالم ملک را جهته علویه است که آنرا
سموات فرموده اند و جهته سفلیه است که آنرا ارضین فرموده اند برای
حکمای الهیین و ریاضیین سموات و ارضین هفت است چنانچه بر حسب اخبار
معصومیه و آیات الهیه هفت است قال الله تعالی الله الذی خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن نهایت حکماء دو سماء دیگر قائلند یکی مکوکب بکواکب
ثوابت یکی غیر مکوکب که آنرا فلک ثوابت و فلک اطلس نامیده اند و در این
دین مبین همه کرسی و عرش فرموده اند میباید دانست که در این دین مبین
سموات و ارضین سبعه بر حسب اخبار وضعش غیر وضعی است که حکمای
ریاضیین قرار داده و تصویر کرده اند چنانچه در رساله بطلان تناهی ابعاد مرحوم
سیدی قدس سره العزیز علی التفصیل مرقوم و در حاشیه هم فقیر تعلیقاتی نگاشته
در اینجا هم اجمالاً عرض میشود که حضرت رضا روحی فداه مقالاته العلیه السنیه

در حدیث

در حدیث طویلی فرموده اند که از این هفت ارض یکی در تحت اقدام ما واقع است
و شش دیگر در فوق ما واقع و حضرات اهل علم هیأت بخلاف این تصور دارند
که ارض کره واحده است صاحب طبقات سبعه و سه ربعش در تحت آب واقع
و یک ربع دیگرش مسکونست که هفت اقلیم است ارض و آب در جو هوا واقع
است و کره هوا هم طبقاتی دارد در تحت کره نار و کره نار محاط فلک قمر
است و همچنین فلک قمر محاط فلک عطارد است و آن محاط فلک زهره و آن محاط
شمس و آن محاط مریخ و آن محاط مشتری و آن محاط زحل است که فلک هفتم
باشد و فلک ثوابت محیط این افلاک سبعه و فلک اطلس محیط بکل است
که محدد جهات خوانده اند و پس از آنرا لا خلأ و لا ملأ گفته اند یعنی تجرد
و روحانیت دارد و خارج از عالم اجسام یعنی لا علم لنا باعتقاد فقیر خوب بود
که این عبارت قبل از تصور خود گفته باشند و عجز کنند به رسول و نبی عصر خود
تا آنکه از حقیقت آنها بوحی و امر الهی مطلع گردند اگر چه تقصیری نیست بل
قصور است و اتکال بعقل و سلیقه خود جداً است مثل عهد حضرت خاتم انبیا
و مرسلین صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین که با وصف آنکه مخلوق نسبت
بدورات سابقه تکمیل شده بودند معذلک آنچه در تصویر سموات و ارضین
هر یک از معصومین روحی فداهم فرموده مقبول و مسموع حکمای عصرشان ابداً
نگشته باز قواعد خود را و سابقین خود را رواج داده اند و در آخر تصورات
بمعنی خود قائل گردیده اند که پیش از آن بمدانیم از آنستکه ابن عباس گفته
که در باب سموات سبعه و ارضین فرمایشاتیکه از حضرت رسول مختار ص شنیده ام

اگر بشما اظهار دارم لرجمتمونی و از حضرات معصومین علیهم السلام وارد است
که ما تکلم رسول الله صلی الله علیه و آله بحقیقة عقلیة قط معلوم میشود که خلق
از منبع فیض الهی زیاده از حد بعیدند و مشرب عذب فرات و ماء الحیوة
ولایت الهیه که ماء قراح انسان پرور است در خور هر کس نیست از افراد بشر
چه مولوی رومی قدس سره العزیز از این مقام خبر فرموده آنچه میگویم بقدر فهم تست
مردم اندر حسرت فهم درست   و حضرت علی مرتضی فرموده اند ان ههنا
لعلوما جما لو وجدت حملة خلاصه حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله در
تصویر سموات و ارضین سبعه چنین فرموده اند که ارضی و سمائی قبه اش
ارض ثانی فوق سماء اول واقع است و سماء ثانی قبه اوست و همچنین الی آخر
الافلاک پس با این اختلاف در تصویر معصومین و تصویرات حکمیه چرا
در هفت یا نه بودن افلاک مطابقه کرده است چنانچه در قرآن مبین هم هفت
مقرر است خوشتر این بود که در تعداد هفت یا نه هم موافق نباشد
وجهش را تحفة للاخوان عرض مینماید اگر چه از مقصد اصلی منظور جناب
کروبی انتساب آقای حاجی میر محمد ابراهیم آقا تاجر طباطبائی ایده الله بکمال
المعرفة ملقب بحاجی تاج العرفاء قدری دور خواهیم افتاد ولی بعون الله تعالی
راجع میکردیم بتحصیل مقدمات کامله بر نتیجه منظوریه در بیان احادیث معتبره مختلفه
در حقیقت حمل عالم جسمانی بر گاو و یا ملک یا خروس و حمل آنها بر ماهی یا صخره و آنها
بر ماء و ماء بر هوای غیر محدود که علی التفصیل خواهد آمد اما جهت تطبیق کلمات
حکمای سابقه در تصویر سموات و ارضین سبعه با تصویرات حضرات معصومین

روحی

روحی فداهم که هفت فرموده اند با آن اختلاف کلی در تصویر که عرض شد در وضع
طبقات سبعه که بینهما بون بعید است وجوه متعدده دارد یکی آنکه
کلمات حکما در هر عصر متخذ از احکام و فرمایشات انبیاء اعصار آنها
بوده است سموات و ارضین را سبعه از ایشان شنیده اند چنانچه ایشان
از حق شنیده و بآنها رسانیده اند ما بقی را از تعقلات خود پیرایه بسته اند
و تخیلات و تصویرات کرده اند که عرض شد و حکماء الله را اختلافی در هیچ وقت
نبوده و نیست بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم چنین وارد گردیده
که بآنها وارد شده بود سابقا وجه دیگر آنکه الهامات و احکامات و واردات
الهیه بمناسبت حالات آنحضرت و حکمتهای ختمیه بی نهایت است
که یکی از آنها رعایت حال و اقوال علما و حکمای سابقین است که کمال
بذل جهد را کرده در عصر خود و اطاعت انبیاء عظام را هم داشته اند
و اخذ مقاصد کلیه را میکرده اند نهایت بر حسب اقتضای دوره
خود که تام النضج نبوده کلمات حقه را بمقتضیات ادراکیه خود
ضم نموده جاری ساختند نه آنکه بذل جهد نکرده باشند پس فتوت
و جامعیت و ختمیت آنحضرت مقتضی است که رعایت اجزاء سابقین
خود را فرموده و تضییع اقوال آنها که فی الواقع و نفس الامر کائنا
ما کان مقدمه ظهور ختمیت است نشده باشد وجه دیگر آنکه عدد هفت منظور
برای کثرت است نه مخصوص بهفت لا غیر مقصود باشد چه در عهد انبیاء سابقین
و چه حضرت خاتم الانبیاء سلام الله علیهم اجمعین علی الظاهر بقدر عقول عامه خلق

تعلیم میفرموده اند که چیزی مفهوم آنها شده تربیت شوند عموماً و علی الباطن
نکات و دقایق خفیه و رقایق مخفیه اش راجع بخواص امت گردد زیرا
که در هر امت اهل ظاهر است و اهل باطنی است و اهل باطن باطنی است الی
هفت بطن بل الی هفتاد بطن بل الی هفتاد هزار بطن بل الی ما لا نهایة لها
بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک   از این جهت فرموده اند لو علم ابوذر ما
فی قلب سلمان لکفره او لقتله او قال رحمه الله قاتل سلمان با وصف آنکه
هر دو بزرگوار زنده و بر تیغ ولایت و تیجان سلطنتی دارند از موالیان خود روحی
فداهم پس آنچه حالی شدم فقیر از تربیت طریقه در حضور سیدی قدس سره
العزیز در عرض بیست سال با ارادت کامله بلا خود سری در طریق حق آنست که
از سماء دنیا جهت علویه منظور است و از ارض جهت سفل دنیا و آنکه در کلام الهی
و کلمات حقه معصومیه طبقات سما و ارض را هفت مقرر فرموده اند مقصود
کثرت است حکماء کرام که از انبیاء عظام سلام الله علیهم اجمعین فرا
گرفته هم هفت بیان فرمودند در سابق زمان با افلاک ثوابت و
اطلس و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم بر طبق کلام الهی در اخبار خود
هفت از ارض و سماء مقرر فرموده اند با کرسی و عرش برای آنکه خواص امت بخوبی
که منظور کثرت است نه تا از عدد هفت مستنبط است زیرا که اخبار دیگر هم از ایشان
موجود است کاشف از این لا نهایتی معروضه که در تعلیقات خود بر رسائل ابطال
تناهی مشروحاً عرض شده است و در اینجا منظوری دیگر است که بعرض اخوان الصفا

برسانند

برسانند من باب المقدمة اجمالاً عرض نمود که سماء و ارض دنیا بلا نهایت است
اگرچه هفت مقرر است و این لا نهایتی از حدیث با فرقی از علی بن الحسین
علیهما السلام از حدیث خلقت عرش اعظم محیط بما سوی الله خوب
واضح میگردد که از برای آن چهار ربع و هشت رکن و هفتاد هزار طبق مقرر
فرموده اند که غلظت هر طبقی مثل اول عرش است تا اسفل سافلین الحدیث
بطوله فی الانوار النعمانیة و این اطباق هفتاد هزار هم صورت و شبت
کثرتی است که از هفت فلک هم منظور همین اثبات بوده است لا غیر
و همچنین در اخبار اهل بیت روحی فداهم مقرر است که در میانه ما
و فلک ثامن که کرسی است بلسان عصمت و فلک ثوابت است بلسان
حکمت کوه بسیاری و جسد کثیفه بسیاری مقرر فرموده اند که در
این مختصر نمیگنجد بیان تمام اخبار همینقدر اشاره بآنها کرده شد برای
اثبات بی نهایتی عوالم جسمانیه از عرش و فرش بر طبق بی نهایتی عوالم روحانیه
سرمدیه که کل آنها کاشف از بی نهایتی صفات کمالیه الهیه است که مظهر شئونات
بی نهایت ذات حق تعالی است جل مجده بر خلاف حکماء که عالم جسمانی را منحصر
بهمین قبه اسمان آدم گفته و دانسته اند و طبقات اراضی و سماوات را منتهی
بفلک الافلاک میدانند که سطح محدب اش محدد جهات باشد که سلطنت
حق تعالی ظهورش در همین یک عالم جسمانی تنگ تر شده باشد ان هی الا الخسران
و عمی القلب حال شروع شود در اصل مقصود بدانکه این عالم ملک دنیا را السماء بها وارضها
عالم کبیر نامیده اند و انسان که موجود است در بین این دو و مرکب است از هر دو عالم

صغیر خوانده اند که محاط عالم کبیر است علی الظاهر زیرا که سما و ارض عالم کبیر محیط
اوراولی بالمعنی این انسان که صغیر است و محاط علی الظاهر محیط است
بالحقیقة بعالم کبیر چرا که اگر انسان کامل گردید بتربیت ولویه بحقیقة انسانیه
فایض میگردد و متصرف در سما و ارض خواهد شد بانواع مختلفه چنانچه از انبیا
و اولیاء الهیه در هر عصر روحی فداهم شنیده شده و دیده اند همانش را
جای انکار نیست توضیح این مطلب احتیاج بظهوری دیگر دارد در این مختصر نمی
گنجد و در بین این عالم کبیر و صغیر عالمی دیگر باقتدار الهی موجود است که آنرا
عالم وسیط خوانده اند و این عالم وسیط را آفاقی است و انفسی که هر دو اوسع
و اعظم از عالم کبیر دنیا بهفت برابر یا هفتاد یا هفتاد هزار برابر بل لا یتناهی
و معذلک این عالم وسیط با عالم صغیر انسانی توام است فیا سبحان الله
که این مسئله غامضه دیدنی است از بیان و توصیف بیرون است
چه انفسی سری عالم وسیط انسانی چه آفاقیش اما عالم وسیط باطنی انسانی را
عالم اکبر فرموده اند قال امیر المؤمنین علیه السلام اتزعم انک جرم
صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر اعجب عجایب عالم همین است
که در دو گز تن عالمی پنهان شده و آنگهی عالم اکبر بنهایت چه حق تعالی
فرموده واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا یعنی سالک تا دیده
و چشم بصیرتش باز نشده حیوانی است انسان نما وقتیکه بصیرتش
بسلوک الی الله قوت پیدا کرد و باب قلبش مفتوح شد بذکر الهی بر
میخورد و بعالم اکبر باطنیش که هی نعیم و هی ملک کبیر است عارف میگردد

که

خدام

که حق تعالی چه دولت بانسان داده و چه عنایت فرموده حضرت رسول مختار صلعم فرموده
مثل هذه السموات والارض فی جنب ملک المؤمن کمثل ریشة فی هذه السموات
والارض الخ این است عالم وسیط سری انفسی انسان که سر العالمین خوانده اند
آنرا چرا که سر عالم اکبر و عالم اصغر انسانی است و بینهما تربیت شده بظهور
میاید انسانی کامل میگردد پس از آنکه جاهل بوده و با خبرت و عارف
میگردد پس از آنکه بیخبر و غافل بود و از اسرار سوابق وجود و مبدء و معادش که
عرض شد آگاهی حاصل مینماید که ما بالقوه داشت ازلا و ما بالفعل گردید
و یکون عارفا بصیرا حقا فافهم واغتنم وکن من الشاکرین واما عالم
وسیط آفاقی انسان را سر الله اکبر نامیده اند که عبارت از حجر اکبر اخت
النبوة حضرات مولیان است روحی فداهم که بین العالمین اکبر
و اصغر انسان صورت می بندد یعنی ارکان اربعه اکسیر از مرکبات معدنیه
عالم کبیر است که انسان کامل خبیر بماهیات اشیاء جسمانیه نقل مینماید
آنها را از معادن عالم کبیر خارج و داخل در عالم وسیط بین العالمین
حکمت کرده و لبسایط اولی قرارش میدهد و آنها را ترکیب مینماید از روی
تدبر و حکمت الهیه و تربیت میفرماید آن مرکب را باتش لیل و نهار حکمت که
بزرگان آنرا الجان دادن نامیده اند و بعوض این نار حکمت و تدبیرات حکیمانه
در معدن مقرر حکیم اعلی و اسفلی پیدا مینماید و در دو میزان تکرارات بر تکرار مثل سموات
خارجیه آفاقیه بر اراضی این عالم تا آنکه دحو الارض حکمیه مثل دحو الارض الهیه
آفاقیه عالم کبیر صورت می بندد که تفصیلش محتاج بدفاتر دیگر است

دراین اوراق خورد نمکند صاحب شذور الذهب فرموده

لنا عالم من ارضه کون مائه	ومن مائه والنار کون هوائه
اذا اسرعت افلاکه حرکاته	دحی ارضه تکرار دور سمائه
جزی الله من اهدی الینا بکتبه	صناعة صبغ الشمس خیر جزائه
ارانا بها ما بین حق و باطل	حقایق علم بین فی خفائه
نقال خذ الفرار واستقطروا به	رطوبته صخر ذل فی کبریائه
ولا تحلفوا الا بتدیبد هنه	علیه فهی تردیده بعد ائه
فلاذوه حتی تنکحوه باخته	علی مهر یعقد فهو راس دوائه

همین قدر کافیست برای کسیکه ادنی مسکه و ادراکی دراین فن اخت کنشوه حکمیه الهیه داشته باشد پس از ترکیب و تفصیل و تربیت جوهری لطیف علوی حاصل میشود اسمش جوهر خامس است که اصالت در حکمت دارد تیلالا کالبدر و جوهری کثیف سفلی حاصل میشود که فرع است و باتصال این اصل و فرع و تربیت ثانویه که آنرا ترکیب خالد مینامند موجود میشود اکسیر فلاسفه حضرت ستوه حکمت الهیه و در ترقی است و نمو ها کرده بجائی میرسد که فرموده اند مقدار واحد من الاکسیر یملأ الخافقین از آنستکه اینعالم وسیط اکسیر را سر الله اکبر نامیده اند زیرا که اقتدار الهیه از این جوهر خامس مشهود میگردد در تقلیب اجساد معدنیه ناقصه اینعالم کبیر خارج که قدری چندان نداشت و ندارد الا کارسازی و محتاج مخلوق خدا فی الجمله چه بهترین اجساد معدنیه آفاقیه شمس

وقمر است

وقمر استکه حلال مشکلات اهل اینعالم کبیر خارج است ولی این جوهر خامس مذکور تمام اجساد ناقصه را کامل شمس و قمر حاصل میشود که عقول عباد جمله در حیرت اند که این چه قدرتست که طفیلی وجود انسان و از شخص کامل انسانی حاصل میشود که بنی نوع تمام عاجز ندازاتیان بمثلش و همچنین از این اصل قدیم جوهری و فرع کریمش که هر یک بوحیتی ازلا در خور خود داشته و تربیت حکمیه الهیه حاصل کرده است شفای جمیع امراض افراد بشری مشهود میشود که صاحب براکلوس مینویسکه اگر این جوهر خامس و فرعش در دست طبیب حاضر باشند او در چندان احتیاج با دویه جات عطاری نیست مگر بجهته ترکیب و انبساط فیض که خاصیت وجودیه آنها را کامل کرده و بر ساعت گردند در علاج امراض و با اینعالم انسانی اوسط که فی الجمله عرض شد چه نفسی که عالم اکبرش در خبار فرموده اند و چه آفاقیش که سر الله اکبرش مینامند احدی بخواهد رسید مگر آنکه داخل در باطن صراط مستقیم حق گردیده و بر یاضات سلسله الذهب تربیت شود و مرد این راه گردد و تعبیت نفر موده اند

از هزاران تن یکی زان صوفیند	ما بقی از دولت او میزیند
فی الواقع و نفس الامر در خور هر کس	نیست نیست
صوفی نتوان بکس آموختن	از ازل اینخرقه باید دوختن

چنانچه در کتاب تشویق السالکین جناب علامة العلماء المتقین عریف العرفاء المحققین مولانا محمد تقی مجلسی انار الله برهانه پس از توصیف اهل التصوف و نقل کلام از غالب علماء متقین در شرافت

وجلالت اهل فقر وولایت بعبارت فرموده که تصوف میدان ترک است
واز هر ناشایستی بر نماید روحی فداه المقالاته پس از این بیانات
سابقه واضح گردید که شمس حقیقة ازلیه الهیه سرمدیه را اسمائی
است که آنرا عالم بطونی است وعالم ظهوری وعالم شهادة
اما عالم بطونش غیب غیب ذات احدیت است جل مجده که منقطع
الاشارات ومسکوت عنه وبابش مقفل است لا اسم له ولا رسم له
واما ظهورش وجودیت منبسط مشتمل بر سه عالم اول آنرا عالم لاهوت
وثانی را جبروت وثالث را ملکوت نامیده اند که عوالم نورانیت و
روحانیت وعقلانیت ونفسانیت هست چنانچه عرض شد واما
عالم شهاده را که ملک دنیا واسفل سافلین خوانده اند ایضاً بر طبق
عالم غیب خود مشتمل بر سه عالم است اول آنرا ملک کبیر وانسان
کبیر وثانی را انسان صغیر وثالث را انسان وسیط نامیده اند
عالم وسیطش را که انسان وسیط خوانده شد انفسی است وآفاقی
اما وسیط انفسی را عالم اکبر فرموده اند وعالم آفاقی وسیط را
سر الله اکبر نامیده اند چنانچه آنفاً عرض نمود بقی هیهنا کلام غامض
جوهری واجب الاعلان که در هیچ کتابی یافت نمیشود طلباً لمرضات
الله تعالی وتحفةً للاخوان بعرض میرساند که هر یک از این غیب و
شهاده شمس حقیقت را مثلث الکیان مربع الکیفیة دانسته اند
بل هر یک از عوالم مندرجهٔ ثلثه غیبیه وثلاثه شهادیه کیانش را

مثلث

مثلث وکیفیاتش را مربع میدانند زیرا که دانسته شد که غیب غیب
ذات احدیت جل مجده که سر الاسرار شمس حقیقت است در این دین
مبین مجهول الکنه وبابش مقفل است بیان بر دارنیست قطعاً پس از
آنکه مأمور بالسکوت عنها گردید لابد فاعل مختار علی الاطلاق من حیث
الظهور نور ذات احدیت که غیب ثانی ومسمای بشمس لاهوتی سری
است پیدا شد اسمائش بسیار است واوصافش بیشمار در این صفحات
واوراق خود نمیگنجد اجمالاً طلوع این شمس از صبح ازل از افق حقیقت
بصفت وحدانیت واین وحدت امر نسبت برزخی طرفین آن
احدیت وواحدیت پس کیانش مثلث است چه سر دفتر امکان
وظهور حضرت سبحان است وکل ممکن زوج ترکیبی از مسلمیات
عقلیه وکلیه دارد وکیفیات این مثلث جوهری لاهوتی چهار است
که سفرای الهیه معصومیه روحی فداهم بامعان نظر یافته اند چه در
صقع ذات الهیه واقع وبرای هرکس نادیدنی است بطور عموم مثل
نور قرص شمس خارج که هر چشمی را قدرت بدیدنش نیست
الا نادری از افرادش بامعان نظر با نخبه دیگران از انبیا ومرسلین را
سلام الله علیهم اجمعین این قدرت خاصه ونظر ادق نوری نبوده است
که تشخیصی از این مقام داده وتوضیحی نمایند بدلیل قوله تعالی فی
جواب سؤال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف
ترانی فلما تجلی الایة بطولها تا آنکه فرمود فخر موسی صعقا واین چهار

کیف منظور نظر اهل عصمت کلیه ختمیه اولاً علم است یعنی انشاء اول
ثانی وجود است یعنی اول تحقق ثالث شهود است یعنی اول مشاهده
رابع نور است یعنی اول جلوه و این کیفیات اربعه اثباتش در جهة
واحدیت ذاتست که قوس ظهوری از تجلی اول است و از قوس
بطونی که احدیت ذاتست تشخیص نه بقیاس قوس ظهوری تصورش
شده میشود چنانچه در دو دایره توحید و مهر نبوت افرازی فقیر
بجز این قوس ظهوری امکانی دیگر از حضرت احدیت ثانی ثبت نیست
میباید دیده شود و بر خورند کاملاً و این مثلث الکیان لاهوتی را در اخبار
مشیت مطلقه هم فرموده اند که حق مخلوق بمشیت است چنانچه فرموده اند
خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیة بنفسها و این مشیت را فعل
مطلق نامیده اند که مفعولش مکیف بکیفیات اربعه میباشد بخلاف
مرشش که مسمی بلا کیف ازلاً ابداً سرمداً مفضل بن عمر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیثی طولانی که آنرا نور
است و ضیا و ظل و فیئ و این چهار را در احادیث خلقت عرش
عظیم ارکان اربعه فرموده اند روح عظیم در رکن ایمن اعلی و بالش
اسرافیل روح دمنده است باشیاء امکانیه و عقل کلی الهی در رکن ایسر
اعلای عرش عظیم و بالشش جبرائیل صاحب قدر و اندازه در خلقت
اشیاء است و نفس کلیه الهیه در رکن ایمن اسفل عرش عظیم و بالشش
میکائیل قاسم الارزاق و طبیعت کلیه الهیه در رکن ایسر اسفل است

از عرش

از عرش عظیم و بالشش عزرائیل قابض الارواح و این ارکان اربعه عرش عظیم و بالشش را
که چهار ملک مقرب اند در حدیث صادق علیه السلام اربعة املاک حاملین عرش
مقرر فرموده اند که یکی بصورت بنی آدم طلب رزق برای آنها از حق مینماید
و ثانی بصورت خروس طلب رزق برای طیور و ثالث بر صورت اسد
است طلب رزق برای سباع و چهارم بصورت ثور است و طلب رزق
برای بهائم و این ثور بتحقیق سر خود را بزیر انداخته است و حیا
از حق تعالی دارد از وقتیکه بنی اسرائیل گوساله پرستی کردند الحدیث
بطوله و چنانچه عرش عظیم مرکب است از انوار اربعه اصفر و ابیض و احمر
و اخضر همچنین ابواب اربعه ارکان عرش عظیم هم مرکب اند یعنی
هر یک مثلث الکیان و مربع الکیفیه اند از آنستکه مرحوم شیخ احمد
احسائی قدس سره العزیز از بزرگان اهل معرفت که پیر و معتمد و بزرگ
ایشان بوده اند نقل فرموده در شرح عرشیه که هر یک از ملائکه اربعه را
اعانت میکنند دو نفر دیگر از اربعه هر یک بنصف قوت خود پس
جبرئیل را اعانت مینماید اسرافیل بنصف قوت خود و عزرائیل
بنصف قوت خود و اسرافیل اعانت میکنند او را جبرئیل بنصف قوت
خود و میکائیل بنصف قوت خود و میکائیل اعانت میکنند او را اسرافیل
بنصف قوت خود و عزرائیل بنصف قوت خود و عزرائیل اعانت میکنند
او را میکائیل بنصف قوت خود و جبرئیل بنصف قوت خود پس واضح
گردید که هر یک از چهار ملک مقرب متصرف اند در اشیاء امکانیه

بقای خود و نصف از قوتهای دو ملک دیگر باعتباری مثلث الکیان و
باعتباری مربع الکیفیة اند فافهم جداً این بود عالم غیب ثانی که
وحدت حقیقیهٔ دالّه بر وحدت حقهٔ ذاتیه و شمس حقیقهٔ الوهیت
و تجلی ذاتی حضرت احدیت است جل مجده که واجب الاذعان و
الایمان است و حال آنکه غایب از حواس مخلوق است و دسترس
هر کس نه بل خاص مؤمنین و اهل تقویت قال الله تعالی ذلک الکتاب
لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب الآیة بطولها سر فقره
کلام الهی این دستور العمل عظیم الشان است که فرموده ایمان بغیب مؤمنین را
لازم و متحتم است و سکوت از ذات غیب الغیوب فرموده که منقطع
الوجدانست و چون عقول مطلق ضعف ذاتی از درک این مرحله دارند حقتعالی
بعنایت بعلیت خود این موهبت عظمی را بایشان فرموده که این نور
ذاتی غیبی ازلی را مؤمنین بعبادت و بندگی و پیروی انبیاء
و اولیاء سلام الله علیهم اجمعین تحصیل نموده و جهه دلنیک خود قرار
دهند و باین واسطهٔ معتبرهٔ نوریه معبود خود در ستایش و بندگی و مخاطب
بخطاب حضوری ایاک نعبد و ایاک نستعین نمایند و داخل در حزب متقین
صاحب بصیرت قلب گردیده و از مقام مولای خود باخبر شوند که فرموده
انا لم اعبد ربا لم اره روحی فداه مقالاته العلیه الحقه که سر شعی است برای
مؤمنین اهل ولا الی یوم القیام و الابد اما عالم شهادة این غیب
ثانی را که ملک کبیر خوانده اند بر طبق غیب خود مثلث الکیان مربع الکیفیه

دانسته

دانسته اند کیان روحی آنرا قمر مرآتی عالم کون و فساد و کیان نفسی آنرا شمس
مرآتی قمر و کیان جسدیش را تمام اجسام کونیهٔ اسفل سافلین دانسته
چه اجسام فلکیه چه اجسام عنصریه و کیفیات اربعهٔ آنرا نار و هوا و آب
و خاک میدانند که از تصرف آباء علویه در این امهات سفلیه اربعه
موالید ثلاثه حاصل میشود از جمادات و نباتات و حیوانات و معنی حیوان
شخصی است که صاحب حیوة باشد اعم از ملائکه و اجنه و انسان
و حیوانات ناریه و هوائیه و بحریه و بریه و چنانچه عالم ملک و شهادة کیانش
مثلث و کیفیاتش مربع است موالید ثلاثه آنهم که موجود در اوست
مثلث الکیان مربع الکیفیه اند یعنی هر یک از اجناس عالیه و سافله و
انواع و اصناف اشخاص فرد فرد روحی دارند در خور خود و نفسی و جسدی
که بهرهٔ قمریه و شمسیه و جسدیه از عالم کون و فساد است و کیفیات
اربعهٔ آنها بهرهٔ از عناصر اربعه این عالم است کل بحسبه یعنی در مولود
جمادی بنحوی است و در مولود نباتی بنحوی و در مولود حیوانی بنحوی و در
هر یک از مراتب حیوانیه اعلی و اسفل این عالم بنحوی دیگر است که
تفصیلش احتیاج بعلوم طبیعیه و ریاضیه بل الهیه دارد حکمت
بنحو اجمال من باب المقدمه عرض شد که اهلش میدانند و سایرین
بطور اصول موضوعه میباید بنمط لحقانیه را اخذ و ضبط نمایند
تا وقتیکه خدا بخواهد اسبابش فراهم گردیده برخوردار ~~سالها باید~~
سالها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش   صوفیی را خرقه گردد یا حماری را رسن

میباید دانست که این غیب و شهاده شمس حقیقیه را که عرض شد مثلث الکیان
و مربع الکیفیه است که هفت میشود در اخبار معصومیه روحی فداهم مذکورات
ولی باختلاف اسماء مینماید که در حدیثی ضد دیگری است اما کسی را که مشرب
جمع عط فرموده اند و از عالم تفرقه و ضداد خارج فرموده بل بمنزله
نادره الوجود جمع الجمعی رسانیده اند خوب بر میخورد که مختلف نیست
عباراتنا شتی و حسنك واحد   و کل الی ذاك الجمال یشیر
مثلاً غیب آنرا عرش خوانده اند مرکب ثلاثی از هوا و قلم و نور است
در حدیث علی بن الحسین علیه السلام الحدیث بطوله و ارکانش را چهار نور
فرموده که آنفاً عرض شد و در حدیث دیگر این غیب را مشیت الهیه
و ارکانش را چهار چیز دیگر فرموده اند از نور و ضیاء و ظل دفئ و در
موضع دیگر تجلی ذاتی مثلث الکیان فرموده و ارکان اربعه آنرا علم
و وجود و شهود و نور مقرر فرموده اند لهذا هفت میشود و در موضع دیگر
این غیب را هاهوت فرموده و ارکان اربعه آنرا لاهوت جبروت
ملکوت ناسوت که اهل معرفت الله آنها را جمله حضرات خمسه الهیه
نامیده اند و همچنین شهاده این غیب را نیز اهم که مثلث الکیان
است و مربع الکیفیه باختلاف اسماء خوانده اند و طبقاتش از سماء و ارض
هر یک را هفت فرموده اند و اما تحت الارض را جناب سید نعمة الله
جزایری رحمة الله علیه فرموده است که اختلاف در اخبار بسیار است
در ترتیب چیزیکه در تحت الارض واقع است در کثیری از اخبار است که

قرار ارض بر عاتق ملک یعنی مابین منکب و گردن اوست و قدمین آن ملک
بر صخره و سنگی است و صخره بر قرن ثور و ثور قوائم اربعه اش بر پشت حوت
در دریای اسفل و دریا بر ظلمت و ظلمت بر عقیم است که باد است و عقیم
بر ثری که ارض نمناک است و نمیداند تحت ثری را مگر خدا تعالی و همین
نه طبقه تحت الارض را در حدیث زینب عطاره از نبی صلی الله علیه و آله
با سماء دیگر خوانده اند فرموده اند از طبقه اولی تا طبقه هفتم تا
جائیکه فرموده آنچه در هفت زمین با آنچه در مابین آنها و بر روی شان
هست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و آن خروس را
یکبال در مشرق و یکبال در مغرب است و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر
روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع اینها نزد دریای
تاریک مانند حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد هوا مانند حلقه
ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابانی
اینست که خدا میفرماید له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما
و ما تحت الثری و دیگر آنچه در تحت الثری است خدا میداند الحدیث
طولانی است و منتهی میشود بعرش و بنهایتی آن در کتاب عین الحیات
مذکور است از این اخبار صحیحه معتبره آنچه واضح گردید دو مطلب بزرگ
است اول آنکه طبقات ارض بنهایت و عالم اسفل سافلین غیر
متناهی مثل اعلی علیین خواهد بود چنانچه سابقاً بعرض رسانید زیرا که
ما تحت ثری که غیر معلوم است و کسی نمیداند الا حق تعالی کاشف است

[illegible]

که حدّ و نهایتی ندارد والّا بیان آن از معصومین ع میفرمودند برای راهنمائی
وهدایت خلق خدا واما ثانی که مقصد بزرگ اصلی و مطلب منظور نظر
و ذی المقدمه این مقدمات است آنکه در این چهار حاملین عرش و فرش را
باسماء متعدده خوانده اند از انسان و ملک و خروس و ثور و اسد و ماهی
و این اختلاف کاشف از همان امر بزرگ است   مطرب عشق عجب
ساز و نوائی دارد   نقش هر پرده که زد راه بجائی دارد میباید
دانست که این حاملین عرش و فرش اگرچه در چهار مختلف الاسماء اند
ولیکن من حیث المعنی در جنس اعم که حیوانیت است شریک یکدیگراند
یعنی حامل عرش و فرش ذات ثبت لها الحیات است و این نفس
ذات مقدس انسان کامل است که صاحب حیات ابدی است لا
فناء له الی انتهاء الزمان والمکان بل الی ماشاء الله تعالی
و جنبنده در عرش و فرش است و صاحب لوای کرمنا و مخاطب بخطاب
لولاک لما خلقت الافلاک و دارای اسم اعظم مبارک الجامع است
یعنی جامع جمیع اسماء الهیه و کونیه که کاشف از شئونات ذاتیه
بی‌نهایت و صفات الهیه لایتناهی چه حقتعالی درباره این نفس واحده
جامعه در قرآن فرموده الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها
زوجها و بث منهما رجالاً کثیراً و نساءً الآیة که مراد از آدم اول بلا
اول است و ذریاتش الی یوم القیمة بل الی ماشاء الله تعالی و اینکه
باختلاف اسماء ذکر شده است در چهار وجه معتبری دارد که تحفة للاخوان

بعرض

بعرض میرساند که نفس انسان صاحب مقامات و درجات و برزخیت دارد
اگر تربیت ۲ ما بالقوه علیینش ما بالفعل گردد که ملک صاحب درکات است ثرود ۲
اگر ما بالقوه اسفل سافلین سجینیش ما بالفعل گردد و در هر یک از این دو
مقام که بکمال انسانیت رسد اهل بهشت یا جهنم محض کفر یا محض
ایمان میگردد و در هر یک از این مقامات من حیث الانفس والآفاق
فعلیتی حاصل مینماید و باسمی از اسماء متعدده مذکوره خوانده میشود
منجمله پس از آنکه مربی بتربیت پیر کامل در طریق حق و صراط مستقیم الهی گردد
صورت نفسانیش ملکیت پیدا مینماید بل اعلی من الملائکه و صاحب
صفات تجرد و عروج و اجنحه معنویه و برخوردار ملکوت الهیه دارد
بقدر صفای معنوی که حاصل کرده است چه فرموده اند بزرگان
سابق در وصف انسان کامل و طیرانش در ملکوت الهیه و اجنحه
و اجنحه تطیر بغیر ریش   الی ملکوت رب العالمینا
و یا آنکه متصف بصفات ماهی میگردد و غواص بحر البحور ولایات الهیه و
لآلی شاهوار حقه الهیه سرمدیه عظیم القدر والمقدار بدست میاورد برای
تجارت لن تبور و تکمیل و تربیت خلق خدا سرمایه ولایات الهیه و حیات
ابدی زیرا که از باب مدینه محمدی صلی الله علیه و آله داخل عالم اکبر گردیده
است که سابقا عرض شد و خارج از کل ماده و عالم کبیر و بقوت ولایت
خود میرهانند خلق را از غرقاب دنیا و بساحل نجات میکشانند و میرسانند
و اما اگر من حیث الآفاق تربیت دنیویه کمالیه صوریه حاصل کرد و در غلبت

برفعت وعروج معنویه نکرد اهل هوا وهوس نفسانیه وبزرگی عقل معاشی تلک
النکری وتلک الشیطنه میباشد وشیطان وش میگردد قال عزّ من قائل
ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه ودر همین مقام موصوف
بصفات خروس خواهد بود که صاحب اذان اعلامی وشهوات کثیره وتصرفات
در همین عالم انسانی میشود بانواع کمالات آراسته وپیراسته از نقایص صوریه
مثلاً اگر عالم شود وصاحب اجازه صوریه مرتبه عالم داهش خواهد بود بشرایع
واحکام الهیه ومراتب علما مختلف میگردد جداً برحسب اخبار معصومیه ع
عالم فقط حکمی ومقامی دارد چون بیعمل است هلاک خواهد بود یقیناً چه
فرموده اند اذا فسد العالم فسد العالم عالم عامل حکمی ومقامی دیگر دارد
عالم عامل متقی پرهیزکار حکم ومقامی دیگر دارد عالم متقی با اخلاص حکمی دیگر
دارد که باکمال جلالت علمیه وعملیه واخلاص والمخلصون فی خطر عظیم
فرموده اند باقی ماند عالم عامل متقی با اخلاصی که از مخلَصون بفتح لام
گردیده فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلَصین
وطایفه اخیره از علما اعلام ملکیتی دارند من حیث النفس وبالصورت
ماهی اند من حیث الآفاق عالم ربانی هستند وکارساز ومربی اهل عالم
درسر وعلانیه بخلاف سایر طبقات که در حکم خروس ومتصف بصفات
اویند در شهوات یا ماهی سقنقور که ارض را از قوت میشکافند واگر حکیم شود
صاحب مراتب علیه ومقامات عالیه از حکمت نظریه وعملیه بمسائل حکمت
نظریه رجولیت تامه حاصل کرده متصرف در نفوس مخلوق گردیده مبدء

ومعاد

ومعاد آنها را تکمیل فرموده باصول دین مبین وعقاید حقه حسنه آنها را اعلام نماید
مراتب حکما همه مختلف میشود باختلاف شدید که در اینجا موضع شرح وبیان نیست اما
اجمالاً هرکدام من حیث العقاید مطابق کتاب الله وسنت اهل بیت اطهار اند
سلام الله علیهم اجمعین ناجی اند ودر باطن ملکیتی دارند اهل عروج وغواص
بحر البحور سری ولایت اند بشکل ماهی والا اهل ملکوت ومتصف بصفات
خروس وماهی سقنقور باشهوت اند واهل فضیلت دنیویه وجاه طلبی
بشدت در همین عالم کبیر دنیا وریاست عامه در ارض بر مخلوق خدا واگر عارف
وش ومستبصر منش گردد بمقامات انسانیه معنویه متصرف در ملک
میگردد وخلق خدا را تربیت بصورت فقر وعرفان وبی آزاری بخلق
خدا مطلق مینماید وچون اکثر از آنها میشوند صوفی وش خواهند بود که
آنها را متصوفه خوانده برزخیت در علم وعرفان وحکمت صوریه حاصل
مینمایند بخلاف طایفه عرفانیه اولی که ملکیت دارند همت آنها
بریاضات مصروف تربیت نفس است بل کشتن اوست از تمام شهوات
دنیویه فانیه بل اخرویه باقیه وآراسته گردانیدن عقل وروح وسرّست بمقامات
شهودیه عرفانیه ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و
پیراسته نمودن حقیقت انسانیه خود از تمام نقایص بشریت خلقیه ودارای
همت عالیه متعالیه وخلق عظیم گردیدن بتاسی حضرات موالیان روحی فداهم
چه السلمان منا والمقداد منا فرموده اند وجناب شیخ سعدی شیرازی
بعبث نفرموده اند قدس سره العزیز بالهمة العالیة   گر مخیر بکنندم

یقیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فی دوستی شما را و این طایفه را
صوفی می‌نامند که شیعیان خالص الولای حضرات اهل عصمت علیهم سلام الله
علیهم اجمعین و در توصیف این طایفه جناب مجلسی اول رحمه الله علیه از جناب
سید حیدر عاملی رحمه الله در کتاب تشویق السالکین خود ذکر فرموده که
آنجناب فرموده اند که تصوف و تشیع یک معنی دارد هر شیعه که صوفی
نیست شیعه نیست و هر صوفی که شیعه نیست صوفی نیست روحی فداه و نقلاً از
حضرت صادق علیه افضل الصلوة والتحیة در بیان صوفی صافی بیغش
و صوفی صوری رسمی چنین فرموده که التصوّف علی اربعة احرف
تاء ترک و توبه و تقی صاد صدق و صبر و صفا واو ورد
و ودّ و وفا فاء فقر و فاقه و فنا و الا کلب الکوفی خیر من الف
صوفی نزدیک بهمین مضمون هم در رساله تشویق السالکین آن
جناب رحمه الله علیه حدیثی ذکر فرموده اند و اگر انسان صاحب حکمت
عملیه شد آنهم مراتب ثلثه دارد از تهذیب اخلاق و سیاست مدن
و تدبیر منزل اما در تهذیب اخلاق زاهدی خواهد بود با عبادات
و ریاضات صاحب جلیت تامه و تربیت مخلوق و عالم را می آراید بخدا پرستی
و زهد و تقوی و پرهیزکاری مراتب زهّاد هم مختلف است جداً و اگر
اهل سیاست مدن شد عالم و اهلش را تربیت مینماید بانواع صنایع
ملکیه و تحصیل ما یحتاج مخلوق خدا و تسهیل معاش و تصرف در اقطار
عالم صورت بقوت و غلبه و زور و سلطنت صوریه در ممالک و بلاد باتمام

تصرفات

تصرفات و آراسته کردن ملک دنیا بنهایت انتظام و تربیت و پیراسته
کردنش کردانیدنش از غالب نقایص که پسندیده خاص و عام گردد بکمال
راحات دنیویه آشیانیه و در این مقام انسان بعلاوه شباهت خروس متصف
بصفت ثور کارساز و اسد مفترس در ملک خواهد شد بل متصف بصفت
ماهی هم خواهد شد ولی ماهی سقنقور که از قوت خود ارض را میکشاید
و میشکافد چنانچه مسموع افتاده است در حیوة الحیوان که رجولیتی والای
دارد صاحب دو ذکر است و اگر اهل تربیت منزل شد عالم ملک را می آراید بانواع
زینتهای صوریه ما لا نهایه و میخوانند خلق را بشهوت پرستی و تکمیل مراتب
صورت از تجارات و زراعات و مکاسب و معاملات و ارسال
و مرسول در بلاد و تحصیل لذات فانیه و کمالات حسیه صوریه دنیویه
و در این مقام بعلاوه شباهت کامله تامه با خروس که یکبالش در مشرق
و بال دیگرش در مغرب است حاکم ثور هم پیدا مینماید بل ماهی سقنقور ارضی
که عرض شد و هر یک از این اشخاص صاحبان حکمت عملیه از اعلی و ادنی
و اکابر و اصاغر با کمالات دنیویه و جلالت صوریه اگر بطریقه خداپرستی
و ارادت با خاصان درگاه حضرات موالیان اهل عصمت روحی فداهم
برخوردی کرده متابعتی باشند از اهل نجات خواهند بود یقیناً و الا
اهل هلاکت اند اگرچه دنیا و ما فیها را بدوش بر داشته باشند پس از این
بیانات کافیه واضح گردید که حاملین عرش الهی و فرش نامتناهی الاسماء
متعدده یک حقیقه بیش ندارند که نفس انسان کامل است با شئونات مقرره

مزبوره معروضه متضاده الحکماشه متکثره در جمیع اعصار که از ابتداء خلقت سماد
وارض حامل بوده آنها را وهست وخواهد بود الی القیمة بل الی ما لا یتناهی چه
در زیارت متقررست السّلام علی نفس الله القائمة فیه بالسّنن وعینه
التی من عرفها یطمئنّ السّلام علی نفس الله الواعیة فی الأمم وید الباسطه
بالنّعم الی آخرها واین انسان کامل حامل که نفس الله القائمه باشد همیشه
حجت خدا بوده در عالم از آدم اوّل بلا اول الی الخاتم والخاتمین که تا کنون
حضرت محمد بن الحسن علیهما الصّلوة والسّلام بوده ومیباشند الی
یوم الظّهور والرجعة والقیامة فافهم واغتنم وکن من الشاکرین ومعنی
حمل عرش وفرش باصطلاح حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین احاطه واستیلا
وتصرف است از عالی در محول خود چنانچه خواهد آمد فانتظر واین انسان کامل را
هم دابة الأرض در کلام الٰهی وجناب رفرموده اند من جمله فی الکافی عن
الباقر علیه السّلام قال قال امیر المؤمنین علیه السّلام ولقد اعطیت السّت
علم المنایا والبلایا والوصایا وفصل الخطاب وانّی لصاحب الکرّات و
دولة الدول وانی لصاحب العصا والمیسم والدّابة التی تکلم النّاس وفی
الأکمال عن امیر المؤمنین علیه السّلام فی حدیث بعد ان ذکر الدّجال
ومن یقتله قال انّ بعد ذلك الطّامّة الکبری قیل وما ذلك یا امیر المؤمنین الا
قال خروج دابة الأرض من عند الصّفا معها خاتم سلیمان وعصی موسی
تضع الخاتم علی وجه کل مؤمن فینطبع فیه هذا مؤمن حقّاً وتضعه علی وجه
کل کافر فیکتب هذا کافر حقّاً حتّی انّ المؤمن لینادی الویل لك حقّا یا کافر

وانّ

وانّ الکافر ینادی طوبی لك یا مؤمن وددت انّی کنت مثلك فافوز فوزا
عظیما ثم ترفع الدّابة راسها من بین الخافقین باذن الله جل جلاله وذلك
بعد طلوع الشّمس من مغربها فعند ذلك ترفع التّوبة فلا تقبل توبة ولا
عمل یرفع ولا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها
خیرا ثم قال علیه السّلام لا تسئلونی عمّا یکون بعد هذا فانه عهد الیّ حبیبی
رسول الله صلی الله علیه واله ان لا اخبر به غیر عترتی وعن امیر المؤمنین
علیه السّلام انه سئل عن الدّابة فقال انا والله ما لها ذنب وانّ لها اللحیة
پس واضح گردید که حجة خدا همواره باشد تا آنکه بتفصیل مذکور شد
متصرف در عرش وفرش بوده ازلاً وهست وخواهد بود ابداً الی یوم القیمة ودر
این باب اخبار بسیار است زیاده از آنکه احصا شود منجمله فقره زیارت جامعه
اشهد انّ هذا سابق لکم فیما مضی وجار لکم فیما بقی وانّ ارواحکم ونورکم
وطینتکم واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا
فجعلکم بعرشه محدقین یعنی محیط بعرش شدند اگرچه در فرش شدند بکم فتح الله
وبکم یختم وبکم ینزل الغیث وبکم یمسك السّماء ان تقع علی الأرض الا باذنه تا جائیکه
فرموده وذکرکم فی الذّاکرین واسمائکم فی الأسماء واجسادکم فی الأجساد
وارواحکم فی الأرواح وانفسکم فی النّفوس وآثارکم فی الآثار وقبورکم فی القبور
تا جائیکه فرموده فبحقّ من ائتمنکم علی سرّه واسترعاکم امر خلقه وقرن طاعتکم
بطاعته الی آخر الدّعاء والزیارة محقق گردید که صاحب سرّ الٰهی حجج او بند وما
سوی الله تعالی از خلق مطلق سپرده ایشانند وایشان متصرف اند در مخلوق که

که ذکرشان در ذکر آنها موجود است و اسماءشان در اسماء آنها حاضر و اجسادشان
در جسد آنها کار کن و ارواحشان در ارواح آنها کارساز و نفسشان در
نفوس آنها اولی بتصرف چنانچه رسول خدا ص فرموده الست اولی بانفسکم
و آثارشان در آثار آنها ظاهر و قبورشان در قبور آنها مستودع است
و مخزون چه فرموده اند و قبورهم قلوب شیعتهم و دلیل دیگر بر احاطهٔ
حجت خدا روحی فداه بر سموات و ارض و تصرف در آنها با وصف آنکه علی الظاهر
شخص حجت علیه السلام محاط سموات و ارض و از موجودات بین آنها
میباشد آنکه قنبر روایت کرده که رفتم بدرب خانهٔ مولای خود که زیارت
کنم حضرت فضه خاتون فرمود مولای ما و شما تشریف برده اند بسماء
سابعه برای قسمت ارزاق عباد و مأیوس گردیده از ملاقات بنخلستان
رفتم ناگاه دیدم که حضرت مولی امیر المؤمنین در آنجا نشسته
کفش خود را وصله میزنند خیال کردم که فضه خاتون دروغی گفت
بمحض تفکر آنحضرت فرمودند تعجب مینمائی که ما در اینجا باشیم و
کار خود کنیم و در سماء هم مشغول بتقسیم ارزاق بندگان خدا باشیم
انظر میگوید فرایت السموات والارض فی یده کفلقتین یقلبهما
کیف یشاء و کسیکه بر خود ذکر داین مراتب جلیله و اوصاف کامله
علیهٔ عالیهٔ حضرت حجت خدا روحی فداه آگاه و صادقانه و تصرف
شخص مقدسش در ملک و ملکوت بینهایت عارف مستبصر میگردد
و کوچک میشود و جد و جهد مینماید تا آنکه فانی در مولای خود شود بنحویکه

ممکن

بعد از بسم الله [illegible] قوة الا بالله و بعد همچنین بعضی از اکابر دین منجمله محقق [illegible]

شیخ زین الدین علی بن احمد العاملی مشهور بشهید ثانی اعلی الله مقامه که صاحب شرح لمعه

در تبیین مراتب علماء علیهم الرحمه [illegible] کمال [illegible] و در بعضی [illegible] ابرار [illegible]

در کتاب [illegible] بحقیقت [illegible] دیگر [illegible] قلت [illegible] الصراحة [illegible] در بعضی

اهل [illegible] بی بضاعت [illegible] از دریای خبرت و نقص ناظرین [illegible] عبارات شریف را

در این اوراق بمعرض عرض آورده ثبت نمود قال المحققین العلماء ثلاثة

عالم بالله غیر عالم بامر الله فهو عبد استولت المعرفة الالهیة علی قلبه فصار مستغرقا

بمشاهدة نور الجلال والکبریاء فلا یتفرغ لتعلم علم الاحکام الا ما لا بدّ منه وعالم بامر الله غیر عالم بالله

وهو الذی عرف الحلال والحرام ودقایق الاحکام لکنه لا یعرف اسرار جلال الله وعالم بالله

وبامر الله فهو جالس علی الحد المشترک بین عالم المعقولات وعالم المحسوسات فهو تارة مع الله

بالحب له وتارة مع الخلق بالشفقة والرحمة فاذا رجع من ربه الی الخلق صار معهم کواحد منهم

کانه لا یعرف الله واذا خلا بربه مشتغلا بذکره وخدمته فکانه لا یعرف الخلق فهذا

سبیل المرسلین والصدیقین وهو المراد بقوله صلی الله علیه وآله سائل العلماء وخالط الحکماء

وجالس الکبراء فالمراد بقوله سائل العلماء العلماء بامر الله غیر العالمین بالله

فامر بمسائلتهم عند الحاجة الی الاستفتاء واما الحکماء فهم الذین لا یعلمون اوامر الله

فامر بمخالطتهم واما الکبراء فهم العالمون بهما فامر بمجالستهم لان فی مج

خير الدنيا والآخرة ولكن واحد من الثلثة ثلاث علامات فللعالم بالله الذكر
بالله باللسان والقلب والخوف من الخلق والرجاء والاستحياء من الله في الظاهر
والاستحياء من الله في السر والعالم بالله ذاكر فالتفت الى المستحيي اما الذكر فذكر القلب لا اللسان
والخوف خوف الرجاء لا خوف المعصية والحياء حياء ما يخطر على القلب لا حياء الظاهر
والعالم بالله وبامره له ستة اشياء الثلثة المذكورة للعالم بالله فقط
والثلثة المذكورة للعالم بامر الله فقط مع ثلثة اخرى كونه جالساً على الحد
المشترك بين عالم الغيب وعالم الشهادة وكونه معلماً للمسلمين وكونه بحيث يحتاج
الفريقان الاول والثاني اليه وهو مستغن عنهما فمثل العالم بالله وبامره
كمثل الشمس لا تزيد ولا تنقص ومثل العالم بالله فقط كمثل القمر يكمل تارة
وينقص اخرى ومثل العالم بامر الله كمثل السراج يحرق نفسه ويضيء لغيره
انتهى كلامه اعلى الله مقامه

ممکن است دیده شده واز هستی موهوم او اثری باقی نماند والا اهل
غرور وطغیان وبا هستی بشریت ادعای لمن الملک الیوم خواهد کرد
یکی خواهد شد از متمهدیهای مذکوره سابقه اعاذنا الله منهم وایانا عنهم
این بود آنچه فقیر قصد داشتم الی آخر که سامعه فروز دوستان فدا
وکمر بستگان حضرت مولی شاه مردان روحی فداه اجتبائه شود
سخن را روی با صاحبدلان است   وفقنی الله وایاهم وایاکم
بالثبات فی الصراط المستقیم ای ولایة مولانا من والاه فقد والی
الله ومن عاداه فقد عادی الله
الی آخرها







۶۴

در عالم دل تو داری از که رسی
مرا سوز دلداری تا قیامت
ز عشق لنتم کار عجایب عالیم
عالم ز لباس شادی عریان با رفت
هر صبح که خندیدم اگر یار با رفت
تشنه بکنار رو خندان چو جفتم

هند بیند تنم تا سند بی
خدا زو تو قیامت تا یکی
بشنیم با بلبلی خندید گلشن
تا دیده ز رحمت دل بریان با رفت
افسوس که ایام جوانی بگذشت
کز جوی ز آب نرگانی بگذشت

مدام درد هجرانت ز نی
دوره سوته دلان تا نالیم
اگر بلبل بنالد ما هنالیم
هر شام که بگذشت ای علاهی دید
سرمایه عیش جاودانی بگذشت

بو کہ اعظم بد ونجی لمام ہمام حضرتلرینون منظومہ سید
يقفل الله

عبادالله رجال الله اعينونا بعون الله
بحق الله رجال الله
فيا اقطاب ويا اوتاد
اجيبوا يا ذوي الامداد
بحق الله رجال الله
الى من غيركم اذهب
ومنكم يحصل المطلب
بحق الله رجال الله
اجيبوا يا كرام القوم
وهيوا وانصروني اليوم
بحق الله رجال الله
تقصدنا كرام الحي
وانتم باب رب الحي
بحق الله رجال الله
فيا رسل الله فيا رب نبي لسان دلى
عسى ياتي لبشارا نى
بحق الله رجال الله

وكونوا عوننا لله عسى نحظى
اعينونا بعون الله
ويا ابدال ويا اسياد
وفينا اشفعوا لله
اعينونا بعون الله
ومالي دونكم مذهب
وانتم خير اهل الله
اعينونا بعون الله
وخلوا عنكموا ذا النوم
وكونوا عوننا لله
اعينونا بعون الله
وزادت نار اهل التقى
ومالي غير باب الله
اعينونا بعون الله
فبحق لہ مها دا ے
ويصفو وقتنا بالله
اعينونا بعون الله

ماریاه

فيا رباه يا ربي
اذل يا سيدي كربي
بحق الله رجال الله
فيا طه ويا طسن
انا عبد انا مسكين
بحق الله رجال الله
سمعنا منك يا محبوب
واسماء عندنا مكتوب
بحق الله رجال الله
سئلنا كم سئلنا كم
وفي امر قصدنا كم
بحق الله رجال الله
بقرآن وجبريل
وما في اي تنزيل
بحق الله رجال الله
باسماء واوصاف
وابرار واشراف
بحق الله رجال الله
بطه سيد الكونين

ويا غوثاه يا حسبي
والحقني باهل الله
اعينونا بعون الله
ويا حم ويا يس
ومالي عنه كر الله
اعينونا بعون الله
وجاء السؤل والمطلوب
ووصفك بين اهل الله
اعينونا بعون الله
وللابواب جئنا كم
فشدوا عزمكم بالله
اعينونا بعون الله
وتوريت وانجيل
اعينونا لاجل الله
اعينونا بعون الله
وذات ذاتا وصاف
واخيار ورسل الله
اعينونا بعون الله
وسيد والد الثابين

وانتم نور عين العين ... انلنی مقصدی لله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
برب قد تولاكم ... واعطاكم واولاكم
وفی الاكوان والاكم ... اعينونا بجاه الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
فسلوا سيفكم يا قوم ... وهبوا وانضرونی اليوم
فحاشا يعتريكم نوم ... عن الراجی لكم بالله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
فهبوا يا اولی الالباب ... تعالوا وافتحوا الباب
وانتم جملة الاحباب ... وانتم خير اهل الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
فزين العابدين واقف ... علی ابوابكم عاكف
ومن تقصيره خائف ... ولا يشكو لغير الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
وانتم يا بهر يا هو ... فيا هوا اشفعوا يا هو
واهل الفتی قد تاهوا ... ولم يبدوا باهل الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
باسم الله فتحنا الباب ... و... انا مع الاحباب
ودارت بيننا الاكواب ... شربناها ببسم الله

بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
ونادانا منادی الحق ... اجبناكم وزال النحی
وجائت فی حماكم حی ... وقولوا الف شیء الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
وما كنا بذی الاشباح ... ولكن تفرح الارواح
بمحا الفتاح للفتاح ... بهذا جاء سر الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
فيا اركان بيت الله ... ويا جيران حجر الله
بكم لهنا بحق الله ... وهذا شأن اهل الله
بحق الله رجال الله ... اعينونا بعون الله
وزين العابدين ملقی ... علی ابوابكم حقا
فحاشا بعده يشقی ... ايا سادات شیء الله

بحق الله رجال الله
اعينونا بعون الله

جناب شیخ علی الملقب بکوهی طاب ثراه صاحب مقامات عالیه بوده و در کوه سمت شمالی شهر شیراز دائماً ساکن بعهد بین حوته بر بابا کوهی مشهور است و مدفن آنجناب هم همان کوه است و این غزل از طبع عالی آنجناب است که تیمناً در این صفحه گردید

دست عشق آمد گریبانم گرفت ... دست دیگر رشته جانم گرفت

کشتی در دم بردنها درگاه دوست
قشاب روی لااشرق او
اول و آخر ندیده غیر دوست
از طفیل من همه عالم آفرید
نیم شب راز افت ربی المنون
دانه خال رخ خود را نمود

بردلم شست و هما نم کرفت
شرق و غرب طاق و ایوانم کرفت
باطن و ظاهر چو کیسانم کرفت
نوع دیگر خواند آشنا نم کرفت
درخم زلف پریشانم کرفت
در بهشت عدن آشنانم کرفت

باز کوهی چشم مستان آشکار
همچو آهو در بیابان ندیدیست

وبعضی رباعیات جناب در نسخه یافته شده محرر بعید...

دلا از جور تو دلبر بستم
در این تن هر سر موئی بخر ستم
نه فکر آخرت نه دین نه دنیا
که در رنج هجری از خاکستریستم

اگر مهری عزیزا از تو دارم
بکری چینی وزران نگر تم
من زما در چنین طاهر زادم
مرا خوشتر زهم... آیه

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی
دل لیلی از آن شوریده تر بی

سراپا چو غنچه مجمر ستم
من آن یارم که در نخل محبت
یکی شاخه نخل بر ستم
اگر غنچه دلم لاله رویان
بشمار در طریقت کافر ستم
جدا در تو نخلد و حور و طوبی
از آن رو نام بابا طاهر ستم
چو شو کیرم خیالت در آغوش
که یکسر مهربانی در دهر بی
بسان زلف بر رو رته دلی

نه خورنه خوابم میرسی تو
که سر تا به تو بر تب رم
من آن دوزخ دل آتش مزاجم
از آتش اندر رگ جان تشم
همه سوجم همه سوجم همه سوج
اگر خود پسند کرد کافر ستم
نسیمی کز بن آن کاکل آیه
... کایه
اگر مجنون دل شوریده داشت
کل و سنبل هم آیته داری

پریشان چین کری آن مار زلفان
همیشه چو پلنگی ایدل ایدل
بسدل کیسوان ز تاب نکه
بهر روز کارش تاب نکه
بباد تن میدان آتش بر دهاد
وکر نامی ز هجران کدازم
مرا در دل نه سودائی نه سودی
که هر چشمم هزاران نه ده رع
بباید سداش از نیح درزن
بنفشه چو کنار ان نهفته بی
دل از رک ساباں بشیشه دیرم
آن حکیم نه تو ام زریشه یرم
اگر چشمان بسنا زد دیده نا
اگر رو یا کاش هر گز پسو یا
اگر دل بلبل عشقت حلال است
سر آن زلف مشک افشان بلاست
نه که سودور بان نخو بد انی
نه که یارم نه بیشیم تر انی
غم عشقه تو کی بر سر آیه

بهر تارش دل آویته دارم
اگر دستم فتی خونت بدرم
شمار من نرکسان پرخواب نکه
دلی دارم که بی هوش نشیو
با آتش منهم دود دش نشیو
هر آن دردی که دارم بر دلم نه
نه درد بی دل نالم که بود کی
هر آن شاخی که شاخش سر بدر بی
اگر بارش همه لعل ولهر بی
هنادی میکران شهران شهرادت
اگر آهی کشم اندیشه دیرم
خدایا دل بلاتی دل بلا ی
چه داند دل که خوبان در کجایی
شبا در با تو ام سوی کشایه
اگر جان هم رسوا بان بلاست
نه نه با بقه بی در خرابات
نه بانکی رسی جهتا به بهات
تو که هر هم نه بر داغ ریشم
همانین که بهر بار و بر آیه

مکر شیر و پلنگی ایدل ایدل
بر نیم تا چه زنگی ایدل ایدل
بر بنی ته که مهواز ما بر
نصیحت میکنم بو دش نشیو
اگر آیی بجانت و انوازم
بمیرم یا بسوزم یا بسازم
نخواهم چشمه ساز یت جو
همیشه با دنیا بان خدمت کریا
الا لاله کو هساران نهفته بی
وفای کلعذاران نهفته بی
اگر اشکم بود خونین بحمیت
که چشمان تر نه دل مبتلا ی
بکلشن هیتو هرگز بل هر و یا
بر شش خسته دل هرگز نشو یا
تو کر پاره پاره شیشه جان
نه که ناخوانده علم سموات
نه نه نوشم نه نیشیم چراغی
نکب پاتن دل از پشیم بر ای
ز عشقت سر بیابان کار نا بند

که خار دل ز نهاران برآیه
دل عاشق به پیکان چوب تر نی
گذارت بر سر چو نرخ کرایه
بصحرا بنگرم صحرا ته وینم
نشان از قد رعنا ته وینم
اگر دردم یکی بودی چه بودی
اگر بی یا دو بیم از تو امانت
~~همم از در برش سوته آییم~~
همم از دربرش سوته آییم
دائم زاری کرت وا ته نشینن
نوای ناله غم اندوته زونو
که قدر سوته دلان دل سوته زونه
همه یاران بهاران لاله در بر
ته که ناز نده بالا دلربایی
هزاران دل بغارت برده دیشی
نمی‌شم تا ازایشم ته وریشی
گناهم نکه سوته دوست دارم
دگر دلبر دل و دل را چه نام است
کشیدن گر برادر از که ترسی

دلی دارم ز عشقت گیج و ویجه
مژه بر هم زنم خونابه ریجه
گره که دلبر دست از تن
بدریا بنگرم دریا ته وینم
صدالا تو دلم خرم نماند
دلی بسیار در عالم نماند
اگر گبر و اگر کافر مسلمانات
باین بی آشنایی لذکه باشم
ته که از دور رانی در کجا شم
کرم دستم رسی کایم تو وینم
عیار قلب خالص بوته زونو
بوشن یکسوته دل پروانه نه
منه دیوانه را ویرانه نه
ته که مشکینه گیسو دو قفایی
هزاران جگر خون کرده دیشی
من آن مرغم که آهم آتشینی
هرآنکس دوست دارد جایش اینی
دل و دلبر بهم آمیخته وینم
براتی ور نجواتی از که ترسی

مژه برهم نهم خونابه ریجه
دلا ما بوتی خار ...
بهیلن تا که یار ...
بهر جا بنگرم ...
دگر روی تو ... نماند
اگر مستانه مستیم از توایمان
زهر ملت که هستیم از توایمان
باین بی خانمانی برته پایم
خرم آنان که هرشو ما نتو وینن
نشم آنان بوینم که ته وینن
بوره سوته دلان باهم بنالیم
بعالم همچو منی دیوانه نه
ته که ناز ندهٔ چشمان سیاهی
ایی واجی که سرگردان چرایی
هزاران داغ دیش از سینه آهی
ببالین خشت و بستر زمینی
اگر دلبر و دلبر کدام است
بهر وینم دل که دلبر کدام است
باین بیم دل از کس بو ترسم

که عالم دل تو داری از که ترسی
مرا سوز و گدازت تا قیامت
ز عشق لبت گل رعنا بنالیم
عالم زلبکس ... ما نا قت
هر صبح که خندید سر الکان سیاوت
تشنه یکبار چون خندان بخفتم

بیند بیندم تا مشندنی بی
خدا روز قیامت ها یکی بی
بشیم بلبل شیدا بگلشن
تا دیده رخت دل بدهان یاقت
افسوس که ایام جوانی بگذشت
کز جوش ... بگذشت

مدام درد هجرانت زدیبی
بوره سوته دلان تا با نالیم
اگر بلبل بنالد ما بنالیم
هر شام که بگذشت سراکمل دیگر
سرمایه عیش جاودانی بگذشت





لا اله الا هو الحي القيوم

بسم الله الرحمن الرحيم

من وحد الله نجى من عذاب الله الكل من الله والكل الى الله والكل
مع الله والكل لله والكل بيد الله والكل افعال الله من احب الله
احب قرائة القران من احب الله اتبع حبيبه قرائة القران
غذاء روح الانسان قرائة الفاتحة جالبة ودافعة من احب
الله عمل بمضمون القران من احب الله احب حبيب الله وعترته
الطاهرين من احب حبيب الله اكثر من الصلوة عليه مع آله
الطاهرين ويلعن الغاصبين من احب الله عمل بسنته ومن احب
حبيب الله قرء حديثه افضل العبادة هو تعليم علم الدين للمسلمين
وافضل العلم علم الصلوة فانها معراج المؤمنين الشريعة المحمدية
ثمرة شجرة الوجود واتباع الشريعة يعطي السعود احذر ان يكون
تخرج من دائرتها اياك ان تخالف عترة النبي صلعم الدنيا ملعبة
الصبيان الدنيا خيال ونقصان الدنيا كالظل الزايل الدنيا

كالرؤيا

كالرؤيا الباطل امور الدنيا ليست بعملي الدنيا مثال قدر يعلي الدنيا
خراب والبقاء لله اترك الكل وتوجه الى الله الاصل هو القلب والشرط
هو المحبة وجد المولى من في قلبه طلبه لانه قريب من العبد وهو

لا اله الا هو الحی القیوم

آنچه از بالای این صفحه که به رنگ قرمز تحریر شده

بوده ولی بعداً پاک کرده اند توانستم بخوانم :

س ۱ مجموعه ای است از کلمات اولیاء الهی به قلم شکسته

س ۲ گلهای رسته دسته بجهة تحفة الاخوان و ... الکلام

بسته بسته

س ۳ امید

س ۴ حضرات دوستان مولا

س ۵ منفعت (منفعت ۲) الحمد لله

كالرؤيا

كالرؤيا الباطل امور الدنيا ليست بحلى الدنيا مثال قدر يغلى الدنيا
خراب والبقاء لله اترك الكل وتوجه الى الله الاصل هو القلب والشرط
هو المحبة وجد المولى من فى قلبه طلبه لانه قريب من العبد وهو
معه الرياضة للمحب عادة تقليل الاكل والشرب صحة وراحة
شرب الماء يفسد الرياضة تقليل النوم حضور وسرور الليل
نهار المحبين الليل محرم العاشقين الصمت حكمة بليغة وخصلة
مليحة صمت اللسان معين لصمت القلب وصمت القلب موجب
لمعرفة الرب لا تقل غير الصدق ولا تقل كل صدق احوال القلب على
اللسان نقصان الحال وخسران اذا كان افشاء سر المخلوق
يوجب العقاب فكيف سر الخالق الراحة فى العزلة والسلامة فى الوحدة
صحبة الخلق صداع والانس فى الله انقطاع الخلق حجاب لبصرك
عن شهودك وانت حجاب لقلبك عن شهود ربك فانت محجوب
عنك بهم والحق محتجب عنك بك كن مع الله كان لا خلق ومع
الخلق كان لا نفس واذا كنت مع الله كان لا خلق فقد وجدت
وعن الكل فنيت واذا كنت مع الخلق كان لا نفس فقد عدلت
وبقيت ملا ليس الا خلق وخالق فان اخترت الخالق فقل
فانهم عدو لى الا رب العالمين انت بين الله والخلق فان
علقت قلبك بهم خذلوك وان علقته بالله خدموك اترك
الخلق وادخل الى قلبك وحدك ترى مونسك فى خلوة سرك

لا اله الا هو الحي القيوم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

من وحد الله نجى من عذاب الله الكل من الله والكل الى الله والكل
مع الله والكل لله والكل بيد الله والكل افعال الله من احب الله
احب قرائة القران من احب الله اتبع حبيبه قرائة القران
غذاء روح الانسان قرائة الفاتحة جالية ودافعة من احب
الله عمل بمضمون القران من احب الله احب حبيب الله وعترته
الطاهرين من احب حبيب الله اكثر من الصلوة عليه مع آله
الطاهرين ويلعن الغاصبين من احب الله عمل بسنته ومن احب
حبيب الله قرء حديثه افضل العبادة هو تعليم علم الدين للمسلمين
وافضل العلم علم الصلوة فانها معراج المؤمنين الشريعة المحمدية
ثمرة شجرة الوجود واتباع الشريعة يعطي السعود احذر ان يكون
تخرج من دائرتها اياك ان تخالف عترة النبي صلعم الدنيا ملعبة
الصبيان الدنيا خيال ونقصان الدنيا كالظل الزايل الدنيا

كالرؤيا الباطل امور الدنيا ليست بعلى التنعا شال قدر يغلي الدنيا
خراب والبقاء لله اترك الكل وتوجه الى الله الاصل هو القلب والشرط
هو المحبة وجد المولى من في قلبه طلبه لانه قريب من العبد وهو
معه الرياضة للمحب عادة تقليل الاكل والشرب صحة وراحة
شربها الماء يفسد الرياضة تقليل النوم حضور وسرور الليل
نهار المحبين الليل محرم العاشقين الصمت حكمة بليغة وخصلة
مليحة صمت اللسان معين لصمت القلب وصمت القلب موجب
لمعرفة الرب لا تقل غير الصدق ولا تقل كل صدق احوال القلب على
اللسان نقصان الحال وخسران اذا كان افشاء سر المخلوق
يوجب العقاب فكيف سر الخالق الراحة في العزلة والسلامة في الوحدة
صحبة الخلق صداع والانس في الانقطاع الخلق حجاب لبصرك
عن شهودك وانت حجاب لقلبك عن شهود ربك فانت محجوب
عنك بهم الحق محتجب عنك بك كن مع الله كان لا خلق ومع
الخلق كان لا نفس واذا كنت مع الله كان لا خلق فقد وحدت
وعن الكل فنيت واذا كنت مع الخلق كان لا نفس فقد عدلت
وبقيت مثلا ليس الا خلق وخالق فان اخترت الخالق فقل
فانهم عدو لي الا رب العالمين انت بين الله والخلق فان
علقت قلبك بهم خذلوك وان علقته بالله خدموك اترك
الخلق وادخل الى قلبك وحدك ترى مونسك في خلوة سرك

افضل الذكر لا اله الا الله وتكرار الاسم منتج لمحبة الله من قال في كل يوم خمسمائة
مرة لا اله الا الله واسم الجلال الى ما شاء الله بالاخفاء فقد سلك طريق الاولياء
وطريقنا اويسي والتلقين فيه من الله ملا الذاكر من لا يخطر بباله سوى
مولاه ولا يغيب عن معناه ولا يميل الى هواه الذكر المدام غذاء الارواح
الفكر التمام عادة الاولياء الكرام تفكر الساعة في نفي وجودك خير من عبادة
سنة باثباتك الخواطر خطاب يرد على الضمائر فاذا كان من قبل الملك
فهو الالهام واذا كان من قبل الشيطان فهو الوسوسة واذا كان من قبل
النفس فهو الهوى واذا كان من الله بالذات فهو الخاطر الحق فعلامة الالهام
ان يرد بضعف موافقا للعلم وعلامة الوسوسة ان يرد بضعف مخالفا
للعلم وعلامة الهوى اللجاج في الطلب بسوء وتقويا في الالحاح معاودا
حتى يأتي به وعلامة الخاطر الحق انه يرد على القلب بقوة ولذة ومعرفة
يعرف بغتة عند وجدانه الخير والاصل ويعقب سرورا وعلما وحلما
وراحتها امنا وتوكلا وتفويضا وتسليما ورضا ومعرفة وحياء
ولطفا ومن كان اكله من الحرام لا يقدر ان يفرق بين هذه الخواطر القلب
رباط اضيافه الخواطر المتوكل ماله في البر وخبزه في الغيب لا همّ له
في القلب ولا دراهم في الجيب التوكل والتفويض والتسليم والصبر والرضا
اصول فطرية تحصل الوصول الى الله تعالى الصبر الهام من الله والعجلة
دسيسة الشيطان الحلم امن وامان ملا الصبر اوله كا
لحنظل واخره حلو مثل العسل يا فلان الله صبور يحب

الصابرين

الصابرين هو يبلي عبده ويعين العلم بالتعلم والحلم بالتحلم القلب سلطان
وتخته التوحيد وتاجه الحلم العلم مرتبة علية والحلم عطية عظيمة الرضا
بالقضاء من شأن الاولياء البلاء من الحبيب عطاء فالمخطئ للعطاء خطاء
الخير فيما اختاره الله والاحسن ما فعله الله يا فلان كيف ما
فعل الله المليح ذلك المليح ما سواه الله فارض بما قدر لك الله اول مقامات
المعرفة الصبر على مراد الله واوسطها الرضا بمراده واخرها ان تكون
بمراده انت موعود بمعرفة ربك ومحبته وعطيته الله تعالى ليست بالسعي
والجهد بل بعنايته وهدايته لو اردت معرفته عشرة ايام بالصدق عطاك بلا
بل ان اردتها يوما وليلة بالتوجه التام يهبك يا فلان اذا اراد
الله تعالى ان يتعرف لعبده وضع نوره في قلبه ليعرفه به نور المعرفة
في قلب العارف كالشمس في العالم اذا طلعت من خلا بحضوره البشر من
نوره الطاعة والمعرفة تجعلان العبد اميرا وضدهما يجعلان الامير
اسيرا ان عرفت نفسك ذليلا فقيرا عرفت ربك عزيزا قديرا ان
جهلت ربك تحركت وان عرفته سكنت معرفة الله سعادة الدارين
ومحبته قرة العين المحبة ثمرة المعرفة والمعرفة هداية ازلية اول ما يطلع
في سماء القلب نجم الحكمة ثم قمر العلم ثم شمس المعرفة فبضوء نجم الحكمة
تشاهد حقائق الاشياء وبضوء قمر العلم تشاهد عالم المعنى وبضوء
شمس المعرفة تشاهد حضرة المولى من كان له حبيب مثل الله فكيف
يميل الى غيره ومن كان له طبيب مثل الله فكيف يركن الى غيره ومن

كان له صاحب مثل الله فكيف يشتغل بغيره ومن كان له حبيل مثل الله فكيف يشاهد غيره كما قال نعم كذب من ادعى محبتي وخطر ببابه غيري من احب الله اثره على سواه من ترك غير الله صفى وقته مع الله من احب الله فقد احبه الله من احب الله علق على نفسه ابواب المقالات وعلى قلبه ابواب الكونين في جميع الحالات ليس كل عبد يصلح للتذكار ولا كل قلب يصلح لمحبة الجبار قلوب المشتاقين منورة بنور الله فاذا تكلموا اضاء النور من انفاسهم الشوق يكون الى العبد الغائب وهو قريب حبيب فكيف نشتاق الله بل يحبه نحبه ونحب من يحبه النفس الزكية نجم والقلب السليم قمر والسر الصافي شمس فمقام النفس في الباب ومقام القلب في الحضرة ومقام السر في المخدع قائم في الحضور بالخضوع فيتلقن الحكمة ويلقنها القلب والقلب يلقنها النفس والنفس تملى على العين واللسان او القلم المؤمن اذا عمل صالحا انقلبت نفسه قلبا ثم انقلب قلبه روحا ثم انقلب عصرا وصار فنا ثم انقلب الفناء وجودا فيسقيه ربه ما يسقى ويزرع ما يزرع مسئلة متى طلبته بالعقل والفكر فقد ضللت ومتى طلبته بالفقر والتحير فقد هديت وهو معكم اينما كنتم في الدنيا والآخرة فالفنا خروجك عنك والبقاء توحيدك اياه ما دمت انت فانت مريد فاذا افناك عنك فانت مراد فالسعادة العظمى غيبتك عنك

والدولة الكبرى وجودك به مسئلة المعرفة طريق الفنا والفنا طريق التوحيد فاصلحت لنا وفيك بقية سوانا فاذا فنيت عنك صلحت لنا فاودعناك سرنا وابقيناك بنا مسئلة اذا استانست بك استوحشت عنه واذا استوحشت عنك استانست به مسئلة ان سلمت اليه قربك وانا نعم بعدك قربك منه خروجك عنك وبعدك عنه وقوفك معك ان حجبت بلا انت فبالله وان حجبت بك حجبك فانفصل عنك تشهده في قلبك فتفنى عنك وتبقى به فلا تشهد في مرآة الوجود الا الموجود انزع البيطين تائدا غر المحجلين خذ العلم من افواه الرجال بقلب لا بعقل ذي جدال

تمام

بوكسه عظيم در دنج امام همام حضرت علم زمن منظومه سيد

عباد الله رجال الله اعينونا بعون الله
وكونوا عوننا لله عسى نحظى بفضل الله
بحق الله رجال الله اعينونا بعون الله
فيا اقطاب ويا اوتاد ويا ابدال ويا اسياد
اجيبوا يا ذوي الامداد نعينا اشفعوا لله
بحق الله رجال الله اعينونا بعون الله
اليس من غيركم اذهب ومالي دونكم مذهب

ومنكم يحصل المطلب
بحق الله رجال الله
تعالوا وانظروا بالله
بحق الله بجاه الله
بحق الله رجال الله
اجيبوا ياكرام القوم
وصيتوا وانصروني اليوم
بحق الله رجال الله
تقصدنا كرام الحي
وانتم باب رب الحي
بحق الله رجال الله
فيا ربي بسادات
عسى ثم تاتي لبشارات
بحق الله رجال الله
فيا رباه يا ربي
اذل يا سيدي كربي
بحق الله رجال الله
فيا طه ويا طس
انا عبد انا مسكين

وانتم خير اهل الله
اعينونا بعون الله
تعالوا وانصروا بالله
بحب الله بعون الله
اعينونا بعون الله
وخلوا عنكموا ذا النوم
وكونوا عوننا لله
اعينونا بعون الله
وزادت نار اهل التقى
ومالي غير باب الله
اعينونا بعون الله
فحقق لي مراداتي
وصيفو وقتنا بالله
اعينونا بعون الله
ويا غوثاه يا حسبي
والحقني باهل الله
اعينونا بعون الله
ويا حم ويا يس
ومالي غير ذكر الله

بحق الله

بحق الله رجال الله
سمعنا ساتك يا محبوب
واسمك عندنا مكتوب
بحق الله رجال الله
سئلنا كم سئلنا كم
وفي امر قصدنا كم
بحق الله رجال الله
بقرآن وجبريل
وما في آي تنزيل
بحق الله رجال الله
باسماء واوصاف
وابرار واشراف
بحق الله رجال الله
بطه سيد الكونين
وانتم نور عين العين
بحق الله رجال الله
برب قد تولاكم
وفي الاكوان والاكم
بحق الله رجال الله

اعينونا بعون الله
وجاء الحي والمطلوب
ووصفك دين اهل الله
اعينونا بعون الله
وللابوا ججنا كم
فشدوا عزمكم بالله
اعينونا بعون الله
وتوريت وانجيل
اعينونا لاجل الله
اعينونا بعون الله
وذات ذات اوصاف
واخيار ورسل الله
اعينونا بعون الله
وسيد اهل الشابين
انلني مقصدي لله
اعينونا بعون الله
واعطاكم والاكم
اعينونا بجاه الله
اعينونا بعون الله

فسلوا سيفكم يا قوم … فهبوا وانصروني اليوم
فحاشا يعتريكم نوم … عن الراجي لكم بالله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
فهبوا يا اولي الالباب … تعالوا وافتحوا الى الباب
وانتم جملة الاحباب … وانتم خير اهل الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
فزين العابدين واقف … على ابوابكم عاكف
ومن تقصيره خائف … ولا يشكو لغير الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
وانتم بابه يا هو … فيا هو اشفعوا يا هو
واهل الغي قد تاهوا … ولم يدروا باهل الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
باسم الله فتحنا الباب … ووصلنا مع الاحباب
ودارت بيننا الاكواب … شربناها بسم الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
فلطفنا ثم وافينا … وحيينا ولبينا
وفي الابواب ناجينا … وجدنا كل اهل الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
ونادانا منادي الحق … اجبناكم وزال الشقى

وجاءت

وجاءت في حماكم حق … وقولوا الف شيء الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
وما كنا بذي الاشباح … ولكن تفرح الارواح
من الفتاح للفتاح … بهذا جاء سر الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
فيا اركان بيت الله … ويا جيران حجر الله
بكم طبنا وحق الله … وهذا شان اهل الله
بحق الله رجال الله … اعينونا بعون الله
وزين العابدين ملقى … على ابوابكم حقا
فحاشا بعده يشقى … ايا سادات شيء الله

بحق الله رجال الله
اعينونا بعون الله

الحمد لله جعل مرائي قلوب اعليائه مجالي جمال وجهه الكريم ولاح منها على صفايح وجوههم لوايح نوره القديم بحيث اذا راوه ذكر الله والصلوة والسلام على اصل الاصول من ارتفع حجب الكون عن بصر بصائرهم وانكشف ستر سريان وجوده السارى في الكل على سرائرهم فما راوا في الوجود الا اياه وعلى اله سلاطين المقربين بعد ابلاغ جواهر زواهر الاسلمة والتحيات وزواهر نوادر الاثنية الوفيات بابرد ايح الطيبات والنوايح المكرمات الى من عنده قلبي مقيم ومن بشوقه جسمي سقيم معدن اللطف والجود ومنبع

فیض الودود شیخنا وشیخ الثقلین عین الانسان وانسان العین ظل الله
فی العالم امام الطریقة وهمام الحقیقة الذی شاهد اسراره اجلال الاحدیة
فلاشت ومصافة فی شهود الربوبیة الداعی للخلق الی الحق بحاله وقاله خلاصة
الاشباح وللارواح وسر الزجاجة والمصباح عارف احوال الملك والملكوت
کاشف اسرار الغیب والجبروت الشارب من بحار القدس والجالس علی رباط
الانس البالغ احصاه الی عالم اللاهوت المتطلع فی قلب شمس الجهة من غیب
الهاهوت قال ع النساء شر کلهن واشر منهن احتیاجنا الیهن
قال ع اکثار المناکح ایثار الفضایح طوبی لمن لا اهل له قال ص خیر کم
بعد المائتین الخفیف الحاذ الذی لا اهل له ولا ولد   افت تزویج ازلکا
حرام   دوم خبر ان الهارب عن عیاله کالعبد الآبق لا یقبل له
صلوة ولا صیام   خلاق جهان عالمه قیلدقده تجلی   هر قولنی حالیله قیلمش تسلی

کر هوس ایدن دام عشقه در قدم
جانان ایلیندن کلمشم حالی فنایی نیل
دنیایه کلدیم کتمکه عقبایه جمله یتمکه
درزمان طوتمشم کهن فسادی توتمشم
هیبت عشقیله تمشم عاشق کبی آه اکشمشم
عشقک ابن الجمشم دیل کلشننه کویمشم
عشقی لبیبم قیلمشم دردنده درمان تولشم
انفاس عشقی دارکم حالی وهنانی تارکم

چیمن تو بابا فی نباتی اسیر غم
اول علمه بیلم صالشمشم بن توجهانی بنلرم
عشق ایله جان سیر ایتمکه بن این وانی بنلرم
دارالامانه طوتمشم بن سخن جانی بنکلرم
بن نفسی کسته صالمشم تو دشمنانی بنلرم
بن دار الغمدن کیجمشم نام ونشانی بنلرم
بن لذت حکمت تبلمشم یونانیانی بنلرم
کنج نهانی مالکم نقد روانی بنلرم

تحت

تخت توکل بولمشم ملك قناعت المشم
هر نه کلور سه بخشیدر زرا آدمی کبخشیدر
اولمش اولکله تلمشم عین حیاته طالشم
کرچه زمان هر آن ایله بیرایتدی حسیتم شان ایله
تن اسلمکدن صالمشم کوکلم بران یالمشیم
یاربکها یس کومشم غبار دلدن سومشم
دلدن دله بیك حسابا وارکن یولر بو
حقی حسبنی خلقدن مستغنیم الله بن

مخفیجه سلطان اولمشم جاه عسکر سیلوم
چون جمله اوزنك الشیدر بن بر کمانی بنلرم
کیندم بلوبکا جام المشم وهم وملالی بنلرم
کوکلم خواندور جان ایله هر دو جهانی بنلرم
خورشید مثال آنده تابشم بن خیر انی بنلرم
استیلنه نهاطورشم بن نسن وهانی بنلرم
چیمن جان بدلده ورهم زبان نطق وثانی بنلرم
خلاق عالم وارکن خلق کلانی بنلرم

شول دمکه روح طایر کلدی آشیان ایدی   جان بلبلی گلشن وحدتده کماندی
کان خفاده جوهر جان بی نشان ایدی   کیم تعبیه ده عالم وآدم نهان ایدی
خلوت سرای سرده کوکلم کا هرانیدی   بر یار ایدی کا ن هر اول یار جان ایدی
دملر او دملر ایدی زمان اول زمان ایدی

قن او دمکه ساقی جمخانهٔ ازل   صونردی روح پاکنه جام لم یزل
مابینمزده اولمز ایدی بحث ایله جدل   قیل وقال اولوردی قموم مشکلات حل
سعغ ایدی آفت اجل عصر بی بدل   رحمت ایدی زمرهٔ ارواح ماحصل
دملر او دملر ایدی زمان اول زمان ایدی

داخی قورلمشدی طلسمات کاینات   یکسان ایدی خموز بو فسراد ممکنات
حیقمامشدی ساحل امکانه فلك ذات   اولمامشدی موج دکی قلزم صفات

کتم عدمده ایدی شئون مکونات — داخی ظهوره کلمه‌مش ایدی تعینات

دملرا ودملر ایدی زمان اولزمان ایدی

ناکاه کلک کاتب دیوان امر هو — یزدی برات آدمه طغرای اهبطوا
آیری دوشوب او کلشن لاهوتدن تمو — ایتدک ضرورن کلخن ناسوته سرفرود
طوتدق اکرچه صحن برای جهه رو — جانده هنوز باقیدر اول شوق آرزو

دملرا ودملر ایدی زمان لعل زمان ایدی

خاتمة الکتاب

بالاده ترغیب اولنان طاعات وعبادات ودملرده ترتیب اولنان ادا معاملات وعادات اولنهایت سعادتی انسانیه استحصال ایدن توحید اسما وصفاتی وروحی شاکان ایدن وحدت ذاتی بیلدیرر العیسر معلوم اولسونکه اهل وحدت دملرده که مادام که انسانک نفسی میل شهوتیله غالب حیوانیدر قلبی عقلیدن غفلتیله مغلوب ومستدرعقل حجب ظلمانیه طبیعت ظلمتنده متحیر ومحبوس ایدر وروحی کثرتله وحدتدن محجوب وممنوع ایدر تحقیقات علامات عبادات ابکا عیه اولور ومعاصی دشهواتیه میلی کثیر اولور وادات معاملات مخلوقات انکاران کلور ومخالفات دل اهمال وکسل نفسنه آسان کلور پس اول کمسه به طاعت واداب وارکان روحانیتدن بی فرده نیتدن بیخبر قالور زیراکه اول عام کالانعام کثرت اکل وشرب ونوم ایله مکمولدر واوصاف ذمیمه ایله مجبولدر وعالم اعتبارده شهوات نفسانیه ایله مشغولدر اما اگر اول عام خام نیچه ایام تقلیل طعام ومنام وکلام ایدوب صحبت جمیع ناسی ترک ایله تنها یه کیتدکیه مدام اناء لیلی ونهار لا اله الا الله کلمهٔ طیبه‌سین معنی انقیاسیله تکرار ایدوب نفی خواطر واذکار ایله کیدوب منقلب القلب به توجه

دقهای

دقهای ابتدائیه کلمهٔ توحیدک ملازمت ومداومتنده مودوع وموضوع اولان نور وحدت انک قلبنه طلوع ایدوب اول نور وحدت سبیله جهتدن صفحات کاینات ذرینه منعکس دوروب ظلمت اغیار انکله منکشف اولور وآندن ماسوی مضمحل اولوب کثرت اطوار انکا خیالات مثالی کلوب اول عالم وحدتی بولور

توتیادرکه چشم جانه اجر جوهر لا اله الا الله — حیکدم کاینات جمله‌یه نور درلرذر لا اله الا الله
جرکه‌ندن جهانه نصرت ایلر — ساغر لا اله الا الله
نور توحید وذوق عرفاندر — ثمر لا اله الا الله
لامعی بولدی کیم سرور اول — ظفر لا اله الا الله

پس اول حالده اونک نفس شهوانیه حیوانیه‌سی میت اولوب نفس انسانیه‌سی اولان قلبی حیات بولور وعقل حجابدن خلاص وطبیعتدن خروج ایدوب لطیفهٔ رحمانیه فضاسنه کلور ورحمتندن حجب کثرات زایل اولوب شمس وحدت بصیرتله مشاهده قیلور وکندی صفاتی بشریتدن فنا بولوب امر حقه تعظیم وحرمت قیلوب جمله خلقنه شفقتله طولوب انک اسماء حسناسیله متخلق اولور

تجلیات غذادر جلیه چشمه شعور — قطورات غراملم تحددات امور
بروز کنج خفیدر بولجه سر شور — بوکار وبار الهی بوطمطراق ظهور

پس اول موحدن جمیع معاصیدن کراهت وعسرتر ایدوب طاعات مدیلی جمله‌دن التذاذ واحلا بولور واونک مخلوقاتنه مرحمت ورحمت ومحبت وصورت وشفقت ورقت ومودت وعزت وحرمت ورغبت وخدمت قیلور وانکچون نه هم ونه غم ونه حزن والم ونه ده غرض ومرض قالور ونه کمسه دن خوف ونه ده رجاسی

اولور اول انجق آنکیچون جمیع خلقنه لطف و رفق و ملایمتله معامله ایدوب
تعظیم آداب و ملاطفتله مکالمه ایدر زیرا که اول جمله خلقی گورر که ظلال اسماء الهی
صاحبلرینه تبعتکه گیدر و حرکات و سکنات ساترنده نوحلری بدنده اولان محرکات

زینه مسخر بولور که اول انلری هر بسته بیدر ... هیچ تصرف خلقه ایلدیگنه علمم ورر
یوق انگله عملم چکدیگم اتک غمیدر ... پس اول عارف کندی نصیبینی

بیدنده اولان حسنندن بر لحظه غافل اولماز و کیمسه یی ذوالعتماک گلی قیلمز
و هیچ کیمسه دن اذیت و کراهیت بولمز واذمک سعیندن کبیر و صغیر و بهیر و فقیر
و شیخ و تسبیح و قریب و غریب و صالح و طالح و غایب و حاضر هب برابر اولدر و جمله
افعالی قدرت باریله بولور جمیع اموری یقین ایله اندن بیلور پس انک خدام و اصدقا
و اهدائی بر حالده کنده حسنندن ه ار نا یبدلر ب مراد مقصودی اول ایشلر اولور زیرا که اول عبد
رضی تسلیم و رضا ایله کندی نفسندن مرادندن کچوب فانی اولمشدر و مرادی مولادن غیری
مرادی قالمیوب مرادحقی کندی مرادی بیلمشدر پس مرادی حق تعالی عبادی بیدیله
هر نه اظهار و اجرا ایلدیسه اول عینه اوک مرادی اولمشدر اونکیچون اول فاضل
جمیع ما سوی اهل ایدر الدسون نا اهل الدسون عفو و مروتله ایثار و فتوتله تحبب و تودد
ایدوب رب تعالینک کندو یه اجرا ایلدیکی مؤنت نا سی طوع و رضا ایله تحمل قیلور و
حق تعالینک بو نعمتنه مستاهل اولان اسمائی ظهور ایچون آنی ذل و افتقار و سکنت حقیقی آر
تزلزل حضور خلقه ... رهر گلده انگله ... ایلر حق تعالی ذخی انکا محبت

ایدوب لسنه خلقله انکا مدح و ثنا قیلور ... لیمک اللهم یا ذا الاقتدار
انت برهان لاصحاب العیان ... نحن نرجوا منک توفیق الحضور

عن صمیم القلب فی کل الامور ... پس اوکی کمال وحدتی کثرتده وکثرتی

وحدتده بولور واونک حسننده کثرت وحدت مساوی اولور اول جسمک خلقه و ملکک
خالقه یوزی حق حضورکوسترداردن حقیقیله قالور و خلق ایله هر معامله موافق حق اوزره
اولور و برنسنه دن زهر هیچ بر نسنه یه کنده محلنده استعمال ایدوب بیلور و جمیع
وجود شعائر الله اولدیشکور و معامله حبیب مغایکی تعظیمیله معامله قیلور و محبوب القلب
اولور حالت دارین ایله سعادت گوینی بولور و شرک و رنگ عذابندن قورتلور توحید
و عرفان ایله فوق حصف قیلدر

بو توحید اولدی اصلی هر کمالک ... که شرک اولمشدر اصلی هر ضلالک
قمو ذوقه حضور توحید اولدی مبدا ... عذاب آخرة شرک اوله منشا
عذابه باعث اولان شرک ایمشدر ... ایرن توحیده فوق اسک ایرکدر
گستنک شرکی دیکلور عذابی ... زر لهیک غایت ایله اجتنابی
گشتینک شرکدن پاک اوله جانی ... اوکورمز هیچ عذاب جهانی
بر کیشی زید و عمرک بیلمیدی ... عذابه جسم و جانک صالمه سیدی
کل ایدی زید و عمره طابه یله قو ... قمو انواع شرک اولمشدن ال یو
عصیان هم سنیتی یغذیغی نار ... ایکچو ندر کیم شرک خفی وار
اگر شرک خفیدر گر جلیدر ... قمودن پاک اولان دلبر ولیدر
خداسینه قیلمز وی سینه عذابی ... ولی اول ترکدن قیل اجتنابی
بو معنادن اکا کیم ایره ارشاد ... بر کیشی زید و عمره قیلمز اسناد
موحد ایلمز هیچ عنده اثبات ... که التوحید اسقاط الاضافات

رهبت قیلینوز کیم بر بسطام	او شیخ بایزید اول صاحب اقدام
اودکلو جد وسعی و فقد ستیله	اودکلو قلو تیله عزلتیله
باجوب بر حالنه اولمزدفایق	آرایوب بولمش بر حقه لایق
دیوب بر حقه لایق اولمش یوق بحق	کمردرایسه توحیده وار بحق
دیلمش بیله یسیس ت یدلکک	دره کیم اول سوت آغز تدی دیدکلر
بوسوزله بولمزی سنده توحید	عجب سن قنده وسن با قنده توحید
اویان غفلتدن ایمدی عاشق ایسن	سوخدا اوله کورایی دل آلیس
اولوب گیتمزدن اول قویی هوای	خدایی بولق اکله ماسوای
سوای حق هوا ایله هوسدور	ببین الخلق حقی کیم انه لسبدور
یوسن عرفانک اجون کلدک جهانه	هیچ ایمده الذه درلو بهانه
ندرویرسن آرا انکطریقی	بیلور حقی بیلن نفس حقیقی
صلاه کرده هر عرفیلدر	حقیقتده لکن صالح اولدر
که ترک ایلر مقدم ماسوای	کیچر نفسندن اول اکر صدای
ایرشور صکره خوش توحید ذاته	باقوت قالمز بو دنیای صفاته
بو توحیده کرایرک دیلرسین	سرای وحدته کرتک دیلرسین
همان ذکریله دایم قرع بابت	سوای ترک ایدوب رفع حجابت
ایدرسن اوله سن مقبول حضرت	هنوز ب اولدار بن باکه قربت
دیلرسنکیم قبول ایده سنی رب	هنوز بی ای ذیب ال ...
کوزت برلی برنده هر مقامی	عقوی ... کوره دی کلامی

حقیقت

حقیقت ایلیون ترکده جولان	شریعت ظاهرک حفظ ایتسون ای جان
حبیب اللهه سن قیل اقتدا ئی	صراط مستقیم کیت هدا ئی

مناجات

بسم الله فاتح الوجود والحمد لله مظهر كل موجود ولا اله الا الله وحده لا شريك له توحيدا مطلقا عن كشف وشهود والله اكبر منزه عما الامر واليه يعود وسبحان الله ما ثم سواه مشهود ولا معه غيره معبود واحد احد على ما كان عليه قبل حروف الحدود له في كل شيء اية تدل على انه واحد موجود ستره منزه من الادراك والنفود ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم استنزل به كل خير وادفع به كل شر واتق به كل رتق مسدود وانا لله وانا اليه راجعون في كل امر وحال وخاطر وورود والله هو المرجو والمأمول والمقصود منه الالهام والفهم والجود بلا انكار ولا منازعة ولا جحود باطن بالاحتجاب ظاهر بالوجود فلا شيء معه اذ الشيء بالحقيقة مفقود وهو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم قبل كون الشيء وبعد الوجود فهو مثن على نفسه وهو الحامد والحمد والمحمود احدي الذات واحدي الاسما والصفات عليم بالجزئيات والكليات محيط بالفوقيات والتحتيات بل هو الوجود اللهم افتح لي ابواب هذه الكنوز واكشف لي حقايق هذه الرموز وكن انت وجهي ووجهتي واحجبني برؤيتك عن رؤيتي لنفسي وامح بظهور تجليك جميع صفاتي حتى لا يكون لي وجهة الا اليك ولا يقع مني مشاهدة الا عليك اللهم انظر الي بعين الرافة والعناية والحفظ والرعاية في كل شيء حتى

لا يحجبني عن شهودي لك شيء واكون مشاهدا لك بما امددتني به من
نظرك في كل شيء واجعلني خاضعا لتجليك من كل شيء يا من بيده امر
كل شيء يا من اليه يرجع كل شيء لا يعلم ما هو الا هو يا من له الوجود المطلق
يا جوادا فوق المراد يا مولاي انت ولي متى كيف لا اقصدك وانت وراء
القصد ام كيف اطلبك والطلب عين العبد ايطلب من هو قريب حاضر
كيف اعرفك وانت الباطن الذي لا يعرف ام كيف لا اعرفك وانت
الظاهر الذي في كل شيء تعرف كيف اوحدك ولا وجود لي في عين الاحدية
ام كيف لا اوحدك والتوحيد سر العبودية سبحانك لا اله الا انت ما
وحدك من احد سواك اذ انت كما كنت في سابق الازل ولاحق الابد فعلى
التحقيق ما وحدك سواك وما عرفك الا اياك بطنت وظهرت فلا
عنك بطنت ولا لغيرك ظهرت فانت انت لا اله الا انت فيا من ابهم
الامر وابطن السر واوقع في الحيرة ولا اله غيره اللهم اني اسئلك
كشف سر الاحدية وتحقيق عين العبودية والقيام بحق الربوبية
فانا موجود بك حادث معدوم وانت موجود باق حي قيوم قديم ازلي
عالم معلوم فيا من لا يعلم ما هو الا هو اللهم اني اسئلك الهي منى
البلية والجمع بجميع محو عليك حتى لا يكون وجودك حجابا عن شهودي
يا مقصودي يا معبودي ما فاتني شيء اذا وجدتك ولا جهلت شيئا اذ
علمتك ولا فقدت شيئا اذا شهدتك فنائي فيك وبقائي بك ومشهود
انت لا اله الا انت الشاهد والمشهود يا قريب يا مجيب اللهم يا سميع

اسمعني

کرک

اسمعني منك يا بصير ابصرني بك يا عليم علمني منك يا حي احيني بك
يا مريد خلصني من ارادتي بقدرتك وافتح لي كنز العرش والذات وحققني
تحت انوار الصفات سبحانك لا يعلم من انت سواك سبحانك ما اقرب
مع ترفع علاك يا من هو اقرب الي من حبل الوريد يا فعالا لما يريد
الهي عدمي بك عين الوجود ووجودي معك عين العدم فجردني عن توهم
وجودي معك بتحقق عدمي بك واجمع شملي باستهلاكي فيك لا اله
الا انت يا احد يا صمد بك الوجود ولك الجود اعوذ بك مني لو سألك
زوالي عني الهي ادخلني في لجة بحر احديتك وعوني بقوة سلطان
فردانيتك حتى اخرج الى فضاء سعة رحمتك الهي انت القائم بذاتك
والظاهر بافعالك وصفاتك توحدت فانت الواحد الاحد بهويتك
في الازل والابد لا معك غيرك ولا فيك سواك اسئلك الفناء
فيك والبقاء بك لا معك الهي غيبني في حضورك وافنني في
حضوري وجودك واقطع عني كل قاطع يقطعني عنك واشغلني
بك عني وعن كل ما يشغلني عنك الهي انت الموجود الحق وانا المعدوم
المحض بقائك بالذات وبقائي بالعرض فجد بوجودك على العدم
حتى اكون حيث لم اكن وانت كما انت حيث لم تزل الهي انت الباطن
في كل غيب والظاهر في كل عين والعالم والمعلوم في الواحد والاثنين
فكم اناجيك وانت المناجي وكم اناديك وانت المنادي فجردني من توهم
الغير ولا غير الا انت ولا اله الا انت سبحانك لا يشغلك شان عن شان

ولا يحرك الوجود الا مكان الهوى لا تنفعك الطاعات ولا تضرك المعاصي وبيدك ملكوت القلوب والنواصي واليك يرجع الامر كله فلا نسبة للمطيع والعاصي فقدس سري باسرار وحدانيتك واشكر روحي بجموز جمال ربوبيتك وزين عقلي بعلوم لدنيتك ونور قلبي بانوار حضرتك وانقلني من دركات خلقي وخلقي الى درجات حقك وحقيقتك انت ولي ومولاي بك مماتي ومحياي رب غيبني عن جميع خلقك واجمعني عليك بحقك واحفظني بشهود تصرفات اسرارك في عوالم قدرتك يا ربي اني بك توسلت ومنك سئلت وفيك لا في شيء سواك رغبت لا اسئلك سواك ولا اطلب منك الا اياك ولا اله الا انت ربي امنني بك في كل شان واشهدني بلطفك في كل ان وافتح عين بصيرتي في فضاء ساحة التوحيد لاشهد قيام الكل بك شهودا يقطع نظري عن كل موجود يا ذا الفضل والجود رب طهرني ظاهرا وباطنا من لوث الاغيار والوقوف مع الاطوار بفيض من ظهور قدسك وغيبني عنهم ببارقة من بوارق انسك واطلعني على حقايق الاشياء واسمعني نطق الاكوان بصريح توحيدك في العوالم كلها وابعدني من القواطع عن حضرة قربك وامح من لوح فكري اشكال الاعيان واثبت فيه سر قربك السابق للكون بين الكاف والنون وازل ظلمة طبيعتي وبشريتي بتجلي نفحاتك يا نور النور يا عالما بذات الصدور رب اسئلك

فناء

فناء انانيته وجودي وبقاء شهودي يا موجودي يا مقصودي يا معبودي يا من هو هو يا من ليس الا هو يا اول يا اخر يا ظاهر يا باطن سبحانك لا اله الا انت الواحد الفرد الصمد يا كريم برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد واله الطاهرين ختمت هذا بمناجات العارفين

بسم الله الحمد لله وصلى الله على مصطفاه واله مجتباه وبعد ايها الاخ من الله اعزك الله وصل الى مكتوبك بكرم الله وقبلت ما فيه بلطف الله واجبت سؤلك باذن الله وكتبت هذه القائمة بعون الله وبعثتها الى صوبك محبا في الله فاذا وصلت اليك بمشية الله فاسئل من فضل الله ان تكون هذه الوصايا مقبولة عندك وعند الله وان تعمل بها بتوفيق الله حتى تدخل في زمرة اهل الله واوصيك اولا بتقوى الله حتى تذوق طعم حب الله واوصيك بالتوكل على الله يكفيك الله واوصيك بتفويض جميع الامور الى الله حتى تستريح من العزم والاختيار والتدبير المخالف لتقدير الله واوصيك بالتسليم والرضا بقضاء الله حتى تسلم من المخالفات وتنال رضاء الله واوصيك بالصبر الجميل على ايذاء الناس لله حتى تنسى اوصاف البهايم وتتخلق باخلاق الله واوصيك بكظم الغيظ وبالعفو عن عباد الله حتى تجد حلاوة عفو الله واوصيك بستر العيوب وبالشفقة على جميع خلق الله حتى يستر الله عيوبك ويرحمك الله واوصيك بالعزلة عن الغافلين عن الله حتى لا يشغلوك عن التوجه الى الله وعن الحضور مع الله واوصيك بالصدق وخلوص النية

في جميع احوالك لوجه الله حتى لا تلتفت الى غرض النفس ولا الى نظر الخلق
لئلا تسقط عن نظر الله واوصيك بالاتباع قولاً وفعلاً وظاهراً وباطناً
لحبيب الله والتوجه الى اهل بيت الله حتى يحبك الله ويعزك الله
ويهديك الله واوصيك بكتم احوال القلب وستر اسرار الحب وحفظ
عهود الله عن كل من لا يعرف نفسه ولا يطلب ربه ولا يعرف الله
حتى يطيب عيشك ويعم حضورك ويحفظك الله وتكون امين
الحق ومخزن اسرار الله واوصيك بالتوبة والرجوع الى الله من كل ما
يقطعك عن الله حتى تجد الحق مع الكل والكل مع الله واوصيك
بترك جميع ما سوى الله حتى تشهد الوحدة في الكثرة والكثرة في الوحدة
وتجمع بين حب الخلق وحب الله فتعامل الخلق بالادب مع الله
واوصيك بترك حظوظ النفس وبالسفر القلبي عنها الى الله حتى لا تبتلى
بالسفر الظاهر لاجلها ويصفو وقتك مع الله واوصيك بتقليل الطعام
والمنام والكلام بغير الله حتى تذوق لذة الالهام وحلاوة الانس
بالله واوصيك بمداومة الذكر القلبي بكلمة لا اله الا الله حتى تنور قلبك
بنور وحدانية الله وينعكس ذلك النور على صفحات الكائنات و
تشاهد حقيقة الوجود بنور الله فتنال دولة الفقر الحقيقي وسعادة
الفناء في الله واوصيك بنفي الخواطر والافكار في ملاحظة غير الله حتى
لا يبقى حجاب بينك وبين الله فيكون قلبك بيت الله واوصيك
بتجلية مرآة القلب بصيقل ذكر الله حتى تنظر فيه ويظهر لك سر معية الله

وتجد

وتجد ربك اقرب اليك منك وتكون من المقربين الى الله وتعرف نفسك
وربك بالله وتملك كنز معرفة الله وتنال السعادة الابدية وتلحق بخواص
رجال الله واوصيك بالاعراض عنك والاقبال على الله حتى تكون ناسياً
لنفسك متذكراً لله واوصيك بمحو الوجود بالكلية في محبة الله حتى
يجذبك بالجذبة الالهية اليه ويكون هو سمعك وبصرك فتسمع بالله
وتبصر بالله فتفنى وتبقى بالله فلا يبقى لك انتظار ولا احتياج الى
خارج عنك ولا شغل مع الله غير الله وتكون مستغنياً بالله عما سوى الله
واوصيك بدوام الاشتغال السري بوحدانية الله حتى لا يخطر ببالك في
جميع احوالك غير الله خصوصاً في مظاهر الافعال فلا تشاهد الفعل الا
من الله من العطاء والمنع والضر والنفع والايذاء والايلام والاهداء
والانعام وسائر ما يصدر عن الانام فاذا ظهر انعام فلا تشكر
حقيقة الا الله وتشكر ذلك المظهر مجازاً لكونه آلة لامر الله واذا
وقع ايذاء او ايلام فترى ذلك من عدل الله ولا تعاتب في ذلك الشخص
لكونك في جميع الاحوال حاضراً مع الله وغائباً عما سواه واوصيك
بخلاصة هذه الوصايا وهي ترك الكل ونسيان النفس والهوى في جنب ذكر الله
حتى لا يبقى في القلب الا الله وتموت نفسك الحيوانية ويحيى قلبك بالله وتكو
ن ولي الله قال العارف بالله من كان في قلبه الله فنعيمه في الدارين الله ومن
كان في قلبه غير الله فخصمه في الدارين يا اخي فالله الله لا تغفل لحظة عن الله
حتى تجد في قلبك غير الله ولا تعرف ابداً الا الله الاول الله والآخر الله الظاهر

الله والباطن الله والحی الله والباقی الله من المحب فی الله عبد الکریم الذهبی
حقیر الله مرید قطب الاقطاب ابو القاسم الذهبی نقیر الله اطال الله فیوضاته
علی رؤس السالکین الی الله تمت فی اخر نصف الاخر لیلة الجمعة ۱۰ شهر
رمضان سنه ۱۲۸۶

شرح دعای الصباح

معتصماً — اصبحت اللهم معتصماً بذمامک المنیع

الاعتصام قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعاً یعنی متحد شوید بطاعت خدا
یا بعهد خدا مرویست از حضرت علی بن الحسین علیه السلام الامام منا لا یکون
الا معصوماً ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة لتعرف قیل فما معنی المعصوم قال
المعتصم بحبل الله وحبل الله هو القران لا یفترقان الی یوم القیمة والامام یهدی
الی القران والقران یهدی الی الامام وذلک قوله تعالی ان هذا القران یهدی للتی
هی اقوم یعنی امامی از ما نمی شود مگر معصوم عصمت در ظاهر خلقت نباشد که بنظر درآید
عرض شد پس معنی معصوم چیست فرمود چنگ زننده بریسمان خدا و ریسمان خدا
قرآن است و امام و قرآن از یکدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت و امام علیه السلام
هدایت می نماید بسوی قرآن و قرآن هدایت می نماید بسوی امام علیه السلام
و اینست قول حق تعالی که بدرستی این قرآن هدایت میکند بجهة آنکه حق آنچه آن
راست تر است الذمام الذمة العهد وقیل ما یجب ان یحفظ ویحمی
یعنی ذمة بمعنی عهد است و بعضی گویند آن چیزی است که حفظ و حمایت آن واجب است
و فی النهایة الذمة والذمام بمعنی العهد والامان والضمان والحرمة
والحق قال ومنه یسعی بذمتهم ادناهم ای اذا اعطی احد الجیش العدو امانا
جاز ذلک علی جمیع المسلمین ولیس لهم ان ینقضوا عهده واهل الذمة سموا به
لانهم دخلوا فی ضمان المسلمین وعهدهم ومنه سمی المعاهد ذمیاً نسبة
الی الذمة بمعنی العهد یعنی ذمة و ذمام بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت
و حق است و از این است با آن خود امر نمایند کفار را از ذمای اهل اسلام یعنی

وقتی که یکی از ایشان به لشکر عدو امان دهد هر جایز است این امان بر جمیع مسلمین و نیز ایشان را
که نقض عهد او نکنند و اهل ذمه را ذمه از آن جهت گویند که داخل شده اند در ضمان
و عهد مسلمانان و از آن جهت که معاهد را ذمی نامند از جهت نسبت به ذمه بمعنی عهد

در حدیث است من صلی الغداة والعشاء فی جماعة فهو فی ذمة الله تعالی
ای فی امانه وضمانه ومن ترک الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله وذمة
رسوله کان المراد ان الله تعالی اخذ علیه العهد بها فلو خالف ذلک العهد
والتمام فقد برئت منه ذمة الله ورسوله ای عهدهما وذمامهما یعنی هر که
نماز صبح و خفتن را در میان جماعت گذارد پس او در ذمت خدای تعالی است
یعنی در امان و ضمان اوست و هر که ترک کند نماز را عمدا پس بدرستیکه بری شده
است از ذمت خدا و ذمت رسول خدا مراد اینست که خدای تعالی از شخص عهد گرفته است
بنماز پس اگر خلاف عهد نکرد خلیده و ذمام نماید پس بری شده است از آن شخص
ذمت خدا و ذمت رسولش صلعم یعنی عهد و ذمام خدا و رسول صلعم **وفی الدعاء**
اصبحت فی ذمتک ای فی ضمانک وجوارک یعنی صباح کردم خدایا در ذمت تو
یعنی در ضمان و جوار تو **المنیع** القوی ذو المنعة ۲ **لا یطاول**
فی الحدیث یتصدق بقدر طوله بالفتح ای بقدر غناه وسعته والطول و
الطائل یعنی هو الفضل والقدرة والغنی والسعة ومن اشالهم ما عنده
والطائل یعنی شخص تصدق میکند بقدر طول خودش یعنی بقدر غنا و گنجش و طول
و طایل بکسر است که آن فضل و قدرت و غنا و سعت است درینجا مراد است
که نیست کسی زیاد از او طاقت و غنا **ولا یحاول** قیل الحول والحرکة وقیل

یعنی توانای صاحب قدرت

القدرة وان الحول بمعنی التحول والانتقال و فی الدعاء اللهم بک اصول
وبک احول ای اتحرک وقیل احتال وقیل ادفع وامنع من حال بین الشیئین
اذا منع احدهما عن الآخر یعنی بعضی گفته اند بمعنی حول حرکت است و بعضی گفته
قدرت است یا اینکه حول بمعنی تحول و انتقال است و در دعا وارد است خداوندا
با تو صولت میکنم با تو حرکت میکنم بعضی گفته حیله میکنم بعضی گفته دفع میکنم و منع
میکنم از این است که حایل شد در میان دو شیء وقتیکه منع میکند یکی از ایشان را
از دیگری **من شر کل غاشم** ای متعد یعنی از شر هر تعدی کننده **وطارق** ای وارد
فی اللیل بشر ۲ **الصامت والناطق** کثیرا ما یطلق الصامت
علی الجمادات والناطق علی الحیوان وان کان من الحیوانات العجم
یقال فلان لا یملک صامتا ولا ناطقا ای لا یملک شیئا ویجوز ان
یراد بالناطق هنا معناه المعروف یعنی اکثر وقت اطلاق میشود صامت
بر جمادات و ناطق بر حیوان اگرچه از حیوانات بی زبان باشد گفته میشود
فلان کس مالک نیست صامت را و نه ناطق را یعنی مالک چیزی نیست
و لذلک است قول فقهاء که زکوة در ناطق و صامت واجب شد و جایز است
که مراد از ناطق در اینجا معنای معروف آن باشد **ببدیع السموات**
من قبیل حسن الغلام ای ان السموات والارض بدیعة ای
عدیمة النظیر وقد یقال المراد بالبدیع المبدع ای الموجد من غیر مثال
سابق یعنی از قبیل حسن الغلام است یعنی آسمانها و زمین بدیعه و عدیمه
النظیر و گاه گفته میشود مراد از بدیع مبدع است یعنی ایجاد کننده بدون مثال

في جنة من كل مخوف بلباس سابغة حصينة الجنة والتشديد
السترة وما سترت به من سلاح ونحو، في الحديث الصوم جنة
عن النار اي سترة به من دخول النار والمعاصي لانه يكسر الشهوة
ويضعف القوة ولذلك قال عليه السلام ان الشيطان ليجري
مجرى الدم فضيقوا مجاريه بالجوع فكان الصوم على الخصوص اشد
للشيطان من ساير العبادات، وفي حديث الحق يا موسى اتخذني
جنة للشدايد وفي الحديث الامام جنة اي يتقى به ويستدفع به الشر
يعني جنة بضم جيم وتشديد نون پرده را گويند و آنچيز را گويند كه شخص از آ
بخود پرده كند از سلاح ونحو آن در حديث است كه روزه گرفتن جنه است
از آتش يعني پرده ميشود شخص از دخول آتش وگناهان از جهة آنكه شهوت را
كم ميكند و قوت را ضعيف نمايد از اين جهت است كه حضرت عليه السلام
فرمود بدرستي شيطان هر آينه جاري ميشود با آنجائيكه خون در آنجا جاري شود پس تنگ
كنيد مكانهاي جاري شدن شيطان را بگرسنگي پس روزه گرفتن مخصوصا
اشد است بشيطان از ساير عبادات در حديث قدسي است كه يا موسى
اتخذني الجنة براي شدايد در حديث است كه امام عليه السلام جنه است
يعني جهة الجنة نگاه داشته ميشود وبسبب او دفع كرده ميشود شر، السابغة
ليمين الشمول ورد السبوغ درع رسول الله صلعم سميت بذلك لتمامها وسعتها
يعني سبوغ شمول است وارد شده است كه سبوغ زره حضرت رسول الله صلعم
باين مسمى شده است از جهة تمامي و وسعت آن حصينة في الدعاء اسئلك

بدرعك الحصينة اي التي يتحصن بها ويستدفع بها المكاره وفي دعاء
الاستخارة اللهم حصن فرجي اي ادسترة عفه وصنه عن المحرمات
يعني در دعاست كه سؤال ميكنم از تو بزره حصين تو يعني چنان كه تحصن كرده شود
بجهة آن ودفع كرده شود بسبب آن مكاره ودر دعاي استخاره است خداوندا نگاه دار
فرج مرا مراد ستر وپوشيدن آن است يعني نگاه داشتن آن از محرمات
الحاجز حجزت الاعادي عني ببديع السموات والارض
الحاجز الحايل بين الشيئين وحجزه يحجزه حجزا اي منعه
ببديع السموات والارض من قبيل حسن الغلام اي ان السموات
والارض بديعة اي عديمة النظير فقد يقال المراد بالبديع المبدع اي
الموجد من غير مثال سابق يعني از قبيل حسن الغلام است كه صفت
بسوي موصوف اضافه شده يعني آسمانهاي وزمين بديعه وعديمة النظير وبعضي
گفته مي شود مراد از بديع مبدع است يعني ايجاد كننده بدون مثال سابق
ترجمه صباح كردم خدايا در حالتيكه چنگ زننده ام به
ضمان قوي تو چنانكه چيز ديگر بآن قدرت ندارد ونميتواند حركت بدهد
ومانع وحامي شده از شر هر تعدي كننده ودر حالتيكه محفوظ كرده از ساير
آن چيزي كه خلق كرده از صاحبان عقول واز چيزيكه خلق كرده از صاحبان عقول
از خلق تو صامت اشد از جمادات وناطق است از حيوانات در پرده
از هر چيز خوفناك بلباس تمام وهمين كه ذكر كرده آن مكاره
كه آن ولايت اهل بيت پيغمبر تو عليه وعليهم السلام است

در حالتیکه به پرده داخل شده پناه میبرم از هر قصد کننده من بسوی زیارت
بدیوار دفع کننده از همگروه که اخلاص کردن است در اقرار بحق ایشان
و چنگ زدن بریسمان ایشان علیهم السلام تا اینکه حق از برای ایشان است
و با ایشان است و در ایشان است و به ایشان است دوست میدارم
هر کسی را که ایشان دوست داشته اند و دشمن میدارم هر که ایشان
دشمن داشته اند و کناره گیری مینمایم از هر که ایشان کناره گیری کرده اند
پس رحمت بفرست خداوندا بر محمد و اهل بیت محمد و پناه میبرم بتو خداوندا
بواسطه ایشان از شر هر چیزی که از آن حذر میکنیم ای خداوند صاحب عظمت
منع کردم دشمنان را از خودم بتوسل شدن بایشان ای کسانیکه همانا
و گردانیدیم از پیش روی ایشان سدی و از پس ایشان سدی پس
پرده کشیدیم ایشانرا پس آنها نمی توانند ببینند

در حالیکه یقین کننده ام ۲
صح

همین طور است. غرض از عرض این حدیث شریف آنست که بتشبیه بعید[۱] بالته
عاکس مثال باریتعالی و عکس مثال ماسوی است باین معنی که عکس بذاته وجود ندارد و قیامش بعاکس است
قیام صدوری نه قیام [۲] و غیره یعنی قیامی از نگاه کردن عکس با آینه در آینه جوهری نبود بعد
از اینکه نگاه کرد در آینه صورتی پیدا شد بعد از اینکه عاکس آینه را کنار گذاشت
آن صورت هم پیش دیگر با رفت یعنی معدوم شد پس معدوم شد تو فرقت بعد نیست ذاتی خودش [illegible]
ولی عاکس که موجود بالذات است مثلا قبل از نگاه کردن بآینه و در حال
نگاه کردن و بعد از کنار گذاشتن آینه موجود بالذات بالاستقلال است
و از همین مثل عکس و عاکس بطلان حلول و اتحاد که کفر و زندقه و الحاد است
بر ناظر فطین یقین کامل حاصل میگردد چه حلول آنست که دو چیز
بالاستقلال باشد یکی بدیگری حلول نماید ماسوی در جنب وجود باریتعالی
وجود استقلالی بالذات ندارند که حال باشند یا محل و اتحاد آنست که
دو چیز بالاستقلال اول بعد با هم جمع و متحد گشته باشند [illegible] مثل اینکه
که هر یک چیز علیحده است و بعد هم [illegible] از خلط وجود باید
کالشیئ الواحد شده بشیء که انگبین میشود چنانکه گذشت ماسوا را در [illegible] عرض
ماسوا را در جنب وجود باریتعالی وجود بالاستقلال نیست که العیاذ بالله

۲ ترکیبی
۱ وجود ما

سؤال

وحدت واجب الوجود را المبرهن بعقائد عرفاء به آیه بیان فرمائید

جواب اعلم اعزک الله [illegible] فی الدنیا والدین و اوصلک الی مرتبة عین الیقین
که عقائد و مشرب عرفاء و فقراء حقه سلسلهٔ علیه رضویه مهدویه ذهبیه
بصاحبها آلاف الصلوة والسلام والتحیة در وحدت وجود حضرت واجب الوجود
جل مجده آنست که بجز وجود پاک حق جل و علا موجود بالذاتی نیست [۲] و وجود
و هستی سایر موجودات خواه زمینی باشد یا ولی مجرد یا مادی یا اعلا یا ادنی تا مرتبه
جماد که از لوازم آنست موجودیت وجود بالعرض است مانند وجود عکس در مرآت و از
معصوم علیهم السلام هم بهمین مثل یعنی عکس و عاکس و مرآت [۲] حدیث روایت
شده چنانکه در [illegible] روایت است که عمران صابی در مجلس مأمون علیه ما علیه
در سلطان اقلیم الرضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه
آلاف التحیة و الثناء سؤال نمود اهو فی الخلق ام الخلق فیه یعنی
خداوند در خلق است یا خلق در خدا آنحضرت در جوابش فرمودند [۱] انت
فی المرآة ام المرآة فیک یعنی تو در آینه یا آینه در تو است عمران عرض کرد
نه من در آینه میباشم نه آینه در من پس حضرت فرمودند همچنین حق با خلق

بالمعنی

۲ چه فرموده اند دلیل آیاتیه و بر رده اثباته
۲ کالظل و ذی ظل
۱ هیچکدام نیست

با باری‌تعالی عزّ شأنه متحّد کردند همچنانکه حائی بسوی شدن عکس یا ظل بالصوحه
باطل و محالست هکذا اشیا وحدائی شدن ایشان بجهته معدومیت ذاتی عکس
خیال گونه پس چونکه ماسوا در جنب وجود حضرت باری عزّ اسمه وجود بالذات ندارند
۲ درنزد درنا — زیرا که بمعنی تحقیق کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله لا موجود الا الله است ۲ازاین
جهت است که بعضی از خواص سلّاک این مسئلهٔ مبارکه که بازبان شغل ذکر میبارک
۲ السالک — لا اله الا الله میشود وقتی ملتفت میشوند که بی‌اختیار لا موجود الا الله میگویند
ملتفت
چون از صاحب شریعت مقدسه صلی الله علیه و آله رخصت تبدیل این کلمه نشده لهذا ابعدازِ
۲ به‌دستور بزرگان حقّ — شدن بازعود به لا اله الا الله مینمایند بالاتر ازاین بعضی از خواص سلّاک که از
غایهٔ بغلبت خداوندی متنعم در ذوق به ذکر قلبی شده‌اند لسان اتفاق میافتد و تنگه
کلو باز بانش لا اله الا الله میگوید قلبش لا موجود الا الله میگوید گاهی ذکر
قلبش چنان قوت یافته که بزبان مهلت ندارد و زبانش بسته شده
قلبش بالصراحه شغل گفتن لا موجود الا الله میشود ۲ذکر فضل الله یؤتیه من یشاء
۲ او حقیقت — و در اثبات ۲ذکر کفتن قلب قوله تعالی و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع
هواه و کان امره فرطا ایضا قوله تعالی فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله و ما
اشبه ذلک و نحو هذا و در حدیث القدسی من حسنی حسبته و من احببته جعلت

بعنه

۲ و کذلک — بغیته فی ذکری و قال علیه السلام لیس الخبر کالمعاینه باللسان فقط اشاره به ذکر
۲ فهم — و نطق قلب است که بزرگی از بزرگان دین قدس الله اسرارهم اجمعین خاشند
و نعره تکرار ایشان میرسد با عرش تحت یار ایشان و دلیل بر معدومیت
ذاتی اشیا است که روزی حضرت رسالت اکرم صلی الله علیه و آله در مجمع خاص
۲ عارفی — و عام فرمودند کان الله و لم یکن معه شیئ یعنی خدا بود و با او شیئ نبود ۲ بوصحابه رای
دفع وهم اهل باطل و ایهام و کمان فرمودند الآن کما کان یعنی موجودیت اشیاء آن
۲ پس از ذکر — باب که وجود ذاتی استقلالی نیست که در جنب ذات حضرت باری تعالی چیزی بعد از
خلق شدن آنها بهم رسد و همچنین در جنب روایت الممکن ما شم رائحة الوجود
احادیث در جنب ار در اثبات همین مطلب زیاده از آنست که در این اوراق
نگاشته ثبت و ضبط شود پس ما حصل کلام در این موقع و مقام آنست که معتقد
علیه فقرای حقه سلسلهٔ علیهٔ صفویهٔ مهدویه ذهبیه علی صاحبها الاف التحیة
بر آنست که بجز حضرت باری‌تعالی موجود بالذات استقلالی نیست و
غالب امم سالفه باطله بتعدد وجود حضرت باری‌تعالی قائل بوده هستند مانند
۲ در نسبت — عیسویان که قائل به ثالث ثلاثه اند و هکذا غیر عیسویان کما فی قوله تعالی من قبل
الصلوة
بالبهتان قبینا علیهم اخوص دوستان حضرات چهارده معصوم علیهم
السلام را گاه گاه در اصطلاح وحدت وجود اطلاق بعینیه یعنی قائل بوحدت حضرت

واجب الوجود شوند و کافر نشده‌اند چرا که حرف یاء وجودی در وحدت وجودی بقواعد اهل علوم و بیت

یاء نسبت است یعنی نسبت داده شده کائنات بوجود حضرت واجب الوجود ... [illegible]

در مقابل قائلین بتعدد آلهه العیاذ بالله مثل حرف یاء در اثنی عشریه

همچنانکه گفته می‌شود که زید اثنی عشریست یعنی منسوبست بامامت حضرات ائمه

اثنی عشر علیهم السلام قائل شده‌اند کلام خلاصه همین است بحسب اعتقاد فقیر حقیقه این

مسئله مبارکه که بغیر از وجود پاک حق تعالی موجود بالذات نیست هستی ما در ۱ این است

معدوم موجود نماست مثل عکس در مرآت و لهم ما نعوت شهید لکن چنین

جمیع اشیاء را با وجود معدومیت ذاتی خودشان نگیرد بمعنی بدون لحاظ تکلیف

دقیق پس با موجود بالذات جای تعدد ملحوظ است چنانکه در نیت جمیع اعمال و

عبادات که شرط قبولی آنهاست و جب کان او مستحباً میکنیم نماز ۲ نمونه‌ای

میکنیم قربة الی الله روزه میگیریم قربة الی الله و هکذا و کما قال الله

تبارک و تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید که اثبات قرب معنوی را

میکند و لوازم جانب خداوند اینست پس هر شیئی از این اشیاء با آن موجود بالذات معناً

قریب است اثر وجود در آن شیئ زیادتر می‌شود و آنکه معناً بعید است از آن بالذات ۳ وحدت

معناً قریب است اثر وجود در آن شیئ زیادتر می‌شود و آنکه معناً بعید است اندک

مانند حدیده محمات بنار که حدیده هر قدر بنار نزدیکتر باشد حرارت و احراق و فعل نار

نار

۸۸

نار در آن بیشتر میشود و بالعکس یعنی هر قدر بعید باشد اندک کمتر بحسبه ۲ میشود

یعنی هر شیئی بحسب قرب و بعد معنویش متأثر میشود یعنی قبول اثر مینماید العیاذ بالله

نه خود موثر میشود که بدتر از این کفری نیست از قشر اسلام کفر مجسمه چنانکه همین

مثال حدیده و نار را با بسط تام تمام اکثر علمای اسلام و حکمای بالعیان و ... شامخین

راسخین ... وش فهم سکان حجاز و قدس ... سکان ... در ...

مصنفات خودشان استعمال فرموده‌اند که با این اطلاع و کمال معلوم و مشخص است حاجت

بتفصیل و اطناب در این مختصر نیست اما اعتقاد صوفیه رضیه اهل سنت و جماعت

در وحدت وجود حضرت باری تعالی آنست که در خدا وجود است و در سایر اشیاء

هم وجود است منتها در خدا وجود شدید است و در سایر اشیاء ضعیف باین

مناسبت ایشان را وحدت وجودی میگویند که قائلند بوحدت وجود خواه در حق باشد خواه

در خلق و هذا کفر صراح لصاحبان این اعتقاد هر دمی صد هزار لعنت باد

تمت بالخیر و العافیة فی سادس و العشرین

من شهر محرم الحرام ۱۳۱۹

م

د لمذا ... نزاع که بمقدار ... برخی ... قائل اند و اکتفا دارند

۲ در حلقا

بلغ



هو

این مختصر مسمّی بمجیبه صورت رقیمه ایست از فرمایشات جناب
مستطاب معتمد الفقرا و معدن السالکین آقای بروبرخان
صفی العارفین ادام الله ظلّ تربیته علی رؤس السالکین در جواب میرزا حبیب الله
دنبلی خوئی ملقب بلسان الولایه که در هر دوره از دورات یعنی از اول خلقت آدم ابو البشر علی نبیّنا و آله و علیه السلام
الی انقراض عالم که یکصد هزار سال است و بدلالت احادیث بعضی اتمّها تا آخر عالم
دوره از ادوار انتها برسد یعنی همینکه این یکصد هزار سال تا آخر رسید باز آدمی و عالمی بهمین
نحو و نسق ایجاد گردیده و خلق میشود و الی الابد بالبته بر طریق فسخ و نسخ باز همینکه
این عالم هم باخر رسید باز ه تا ع آنقدر میرود بی پایانش میرسد زیرا که قائل
شدن بانقطاع فیض از فیاض مطلق محال و دعوی تعطیلیست که از جمله اعتقادات اهل کفر
و زندقه و الحاد است چرا که هیچ ممکن است که شمس موجود باشد لیکن شعاعش نباشد لذا در هر
~~بعید از مظهر~~ ولایت از اول هر دوره از این دورات لا تتناهیه لابدّ باید از مظهری ظاهر
شود چنانچه اولاً محلّ ظهور و بروز این نور حضرت ابو البشر علیه السلام بود بعد دست بدست
در هر دوره بهمین عنوان بود تا حضرت الحضرات محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که اختتام
دوره نبوت و ابتداء دوره ولایت بود و الی زمان بعثت آنحضرت صلی الله
علیه و آله این نور ولایت از انظار ابنای عالم ... مستور و ... چنانچه در عالم حس معلوم و محسوس است

اما در عصر

[illegible]

اما در عصر آنحضرت صلی الله علیه و آله شمس ولایت از وراء حجاب بعرصه شهود عیان آمد
کما قال علیه السلام کنت مع الانبیاء سرّاً و معی جهراً بعد از آن باز مستور و محجوب گردید الی آن
زمان ظهور حضرت مالک پس از هر مظهری نبیّاً کان او ولیّاً این نور که باطنش نمود
یعنی ظاهر شد شأن و خاصیت این نور آن است باید جمیع ماسوی الله از
و از مجرّد و مادّی تماماً مطیع و فرمانبردار آن مظهر شوند کما قال عزّ
من قائل فسجد الملائکة کلّهم اجمعین الّا ابلیس ابی و استکبر و کان من
الکافرین پس در هر دوره همین ظهور و بروز دارد که هر که از سجده و متابعت آدم
عصر خود سر کشید و تکبّر نمود از جمله ابالسه عصر گردید تیر و غشتم و کن من
الشاکرین و توصیفاتیکه بقدر استعداد خود بقدر مرتبه و رتبه موصوف را ستود
در ارواح ابا آنکه تراب نعالیه فدا از این کمترین بیان شده شعر

شمس و قمر از نور تو ابر و مطر از جود تو — قاصد تو و مقصود تو ای شه جلال آیین ما
نجم و فلک گردان تو جنّ و ملک حیران تو — بالکل در فرمان تو ای شه شمول آیین ما

العیاذ بالله اغراق گوئی شاعرانه نیست بلکه حقیقت حال است اینهم بمعنی که
خاصیت نور ولایت همین اقتضا دارد در هر دوره از دورات لابد هر مظهری
نبیّاً کان او ولیّاً که ظاهر شد باید عموم موجود علویاً کان او سفلیاً منقاد

ومطیع آن مظهر باشند در واقع بفضل الله تعالی این اطاعت و فرمان برداری آن نور را بشریت
بالاصالة نه بمظهر از باری حق جل و علا حالات عالم حسّی و ظاهر را انموزج
و عنوان عالم باطن و معنی نموده چنانچه الآن و بالفعل اطاعت و فرمان برداری
سرکار شوکتمدار علیمان حکمران لازم و واجب است نه این والا نه فرمان برداری
نواب حاجی سیف الدوله یا بیگلربیگی و غیرهما از حکام سلف همین قدر
احترام آنها لازم است که وقتی آنها هم در این والا حکومت کرده بودند همچنین است
کار باطن مثلاً آنکه الآن و بالفعل فانی در امام علیه السلام شده مظهر این نور
اعظم گشته چنانکه بحمد الله تعالی اکثر از مسلکین منسوبین این سلسلهٔ علیهٔ رضویه
ذهبیه علی صاحبها آلاف الصلوة و التحیة در خواب و بیداری بعضی در سیر حقیقه
شان و بین النوم و الیقظه دیده و می بینند که صورت آن مظهر جلال و جمال مبدل
بصورت امام علیه السلام گردیده و باز مبدل الصورت شخصیهٔ آن بزرگوار گشته که
این مرحله را در اصطلاح اهل الله خلع و لبس ملکوتیه گویند که مشاهدهٔ این فقیره مانحن جمیع
ریب و شکوک است از قلب صافی سالک صادق تا مصدق گردد در اینکه الآن و بالفعل
مظهر قوت و فعل امام علیه السلام همین بزرگوار است و لبس لباس اطاعت و فرمان برداری
و تبعیت وی فرض عین و عین فرض است نه طاعت شیخ و یعقوب و شعیب و ایوب

از فرقه

91

از فرقهٔ انبیا ذاته [illegible] بایزید و جنید شبلی و بوسعید از طبقهٔ اولیاء
سلام الله علیهم اجمعین لقد اشعر است تأمل و همچنین است کتب و دفاتر
و در بره فرقه از فرق انبیا و اولیا علیهم السلام چنانچه از ارقام و تعلیقجات حکام
سلف الآن و بالفعل سند نیست با دهیکه حاکم حاضر آنرا امضا نماید و هکذا است
کلمات حکمت دلالات انبیا و اولیا سلف مثلاً با وجودیکه جناب فرید الدین
محمد عطار قدس سره ع هفت شهر عشق را عطار بود

بزرگوار [illegible] کلمات و فرمایشات آنجناب به اهل دورهٔ خود حجت و واجب الاطاعه
بود نه به اهل این عصر و زمان بلکه یک بیت کلمات این بزرگوار را چنانچه زرخ
آبائنا المجابه الفدا [illegible]
سالک [illegible] تعریت هندهٔ باطن است از کل مجموعهٔ جناب معظم الیه
قدس سره با همه ضخامت و کثرت مطالب آنها اکثر احباء حفظهم الله تعالی و کثر الله امثالهم
از این مسئله بیخبر اند و حال آنکه بقرآن ظاهریه و باطنیه و دلایل عقلیه و نقلیه مراعات
این شیوه لازم است و سر اینکه چرا حق جل و علا انبیا هر دوره [illegible] تغیر و تبدیل
میدهد باز بدلالت الظاهر عنوان الباطن واضح و آشکار است مثلاً چنانچه حضرت ادریس

آنکه بیشتر شده

ناصر خلد الله ملکه زیاده از یک سال یا قدری زیاده از آن حاکمی را در یک جای حکمران
نمیفرمایند تا اهل آن ولایت بدانند که این اطاعت بنحو سلطنت است اصالةً
نه بحاکم اگر علی الدوام حاکمی در یکجای حکومت نماید اهل آنجا گمان میبرند که مگر
این اطاعت بنحو حاکم است بالاصالة هکذا است امر باطن حقتعالی مظاهر را
تغییر و تبدیل میدهد برای آنکه جمیع مخلوقات بدانند که نفاذ امر و اجرای
احکام صاحب نور ولایت است بالاصالة نه بمظاهرش این تغییر و تبدیل سرّ دیگری
نیز دارد آنکه نیست چنین زمانه لسماواتها وارضها ومخلوقاتها من الذرة الی
الذرة بحیث لایغادر صغیرة ولا کبیرة مانند هر فردی از افراد
انسان است بنحو کلیات چنانچه مشهور است عالم را انسان کبیر و انسان را
عالم صغیر میگویند از حیثیت مناسبت بدن کم و زیاد مر هر یک همچنانکه مزاج
فرد انسان علی الدوام در حالتی باقی نمیماند گاه حرارت بدن غالب میگردد
در آن هنگام اغذیه بارده در کار و نافع است وهکذا بالعکس
همچنین است مزاج انسان کبیر که عبارت از عالم بوده باشد در هر مرتبه
مبدل بحالت دیگر از حیثیت زیادی استعداد و کمی آن میشود لهذا حکیم علی
الاطلاق اطبای روحانی را که عبارت از انبیاء علیهم السلام بوده باشند بحسب

ملاحظه

ملاحظه امزجه اهل زمانه از حیثیت شدت وضعف استعداد آنها ایشان
علیهم السلام را فرداً بعد فرد مبعوث و شرایعشان را در احکام و عبادات
و فروعات مختلف فرمود چنانچه حضرت الخضرات و مالک الدرجات خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله فرموده اگر من در زمان موسی ع ظاهر بودم
بایست شریعت من همچو شریعت موسی ع میشد و هکذا بالعکس
برحسب اقتضای زمان و همچنین است دوره ولایت و چون از جهة
عِظَم شأن و شوکت حضرت محمدی صلی الله علیه و آله ختم نبوت
و شریعت گشته چنانچه وارد است شریعت محمد صلی الله علیه و آله
مستمر الی یوم القیمة پس تغییر و نسخ شریعت ممکن نیست اما برحسب
استعداد باطنی اهل زمان اولیا و شیعیان خالص الولاء که مستمع بمعرفت باطنیه
فضایل آل محمد علیه و علیهم السلام را بقدر استعداد مخلوقات بسامع
اهل دوره خود میرسانند و الا اگر همین سرّ و ملاحظه نبود حقتعالی یک قاعده
و قانونی بعبارة اخری را کون بشر یعنی در اول خلقت آدم
ابوالبشر ع مسلکه داشت که هر کس الی الانقراض همین یکصد هزار سال متابعت
آن قاعده و ارکان مینمود بعضی اوامرش را عامل و از نواهیش مجتنب

آلهه

مسکر دید اهل نجات به بهشت میشد هر کس نافرمانی مینمود اهل عذاب و دوزخ
باربال رسل و انزال کتب چه احتیاج بود که انبیا علیهم السلام را
اذیتهای فوق العاده نمود بالآخره بانواع و اقسام مصیبتها و اذیتها
آنها علیهم السلام را بدرجه شهادت فایض می نمودند تمت بالخیر و العافیت

تمام شد در بیست پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۹ حرره محمد رضا التبریزی الملتمس عفی عنه
وارد غیبی است که بندگان مستطاب ارفع امجد
حضرت آقای مجد الاشراف روح العارفین
فداه از اهل تحقیق و تکمیلین هر صفحه و نقطه
ممالک ایران برای آن تعبیری و
شرحی خواسته بودند لهذا جناب معبر الفقراء
خان دبیر مغانی آقای پرویز خان
طول الله عمره حسب الامر المطاع
شرحی و تعبیری نگاشته بنظر مبارکش
رسانیدند و مقبول طبع مبارک افتاده

الحمد لله

۹

الحمد لله القادر المتعال بالتوفیق لامتثال امر ولیه ذو العزة والعظمة والجلال اما بعد
چون وحی نسبت با انبیاء عظام و الهام نسبت به کملین اولیاء کرام علیهم الصلوة
والسلام که آنرا وحی القلب و وحی دل خوانده اند قال المولوی المعنوی قدس سره العزیز

وحی دل گفته آنرا صوفیان از پی روپوش عامه در بیان

هر یک بر دو قسم است یعنی وحی دو وجهه دارد یا اختصاص بخود نبی دارد یا امتش
ولو اینکه خطاب بخود نبی بوده باشد چنانکه ظاهراً خطاب مستطاب آیه شریفه
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله
است ولکن باتفاق عموم علماء و حکماء و عرفاء قدس الله اسرارهم
مراد مغفرت ذنوب امت است همچنین الهام مذکور یا اختصاص بخود ولی دارد
یا بدوستان و تابعان او یعنی ذو جهتین است و امریست بین امرین و هکذا
هرکدام از این چهار قسم یا متعلق بعالم آفاق میشود در دوره هر یک یا متعلق به
نفس خود نبی و ولی یا با امت نبی و دوستان ولی میشود پس بنا بر این فقیر جسارت
بعرض میرود که فقره الهام سحرگاهی غیبی لاریب فاذا انت ارض البقعة الاسکندریة
فعلیک بالخروج یوماً و بالتوقف یوماً و بالرجعة یوماً آخر بلحاظ قسم اخیر
که خطاب الهام به یکی از شاگردان و دوستان او بوده باشد که بمعنی امر بین امرین

است این جور تعبیر و تأویل میسر آن نمیشود که سالک با درد و شوق زمانیکه به تشبیه
عبادات و ریاضت بشکستی بقعهٔ ارض نفسانی خود را که از جهت اضافه باسکندریه
حاکی از لیاقت جلا و آیینه کی تصقیل ورات باین جلا و تصقیل و انکسار فقط
اگرچه تربیت شده باشد بانواع کمالات صوریه و نمایشات ادراکات عقلیه
بانواع علم و حکمت و آداب و رسوم صوریهٔ انسانیه که نهایتش را کشف علمی گفته اند
مع ذلک کله تمامیت سلطنت ولایت اسکندریهٔ عقل بالمستفاد انسانیه
برایت حاصل نمیشود مادامیکه خارج نشوی از عالم عقلانیهٔ خود و کمالاتش یعنی
یعنی تا مجذوب نباشی بمدتی و باین وقوع جذبهٔ الهیه باز تمامیت حاصل نمیشود
مگر اینکه باقی بمانی در این حال جذبهٔ الهیه مدتی تا بالکلیه خس و خاشاک
نفسانیه و غرور عقلانیه را این نار جذبهٔ الهیه بسوزاند پس از آن یعنی
بعد از خروج از عالم عقل و اضمحلال کلی در فعلیک بارجعه یوماً اخری یعنی دوباره
رجوع لازم است بعالم عقل ستیز یعنی بعد از استناره شدن بنور روح که خلیفهٔ الهی
انسان است که در اصطلاح عرفا سیر من الله الی الخلق میگویند که پس از کمال خود
و عروج بسما ربوبیت لیکن صعودی ازلی دارای تکمیل ناقصین میشود که ختم
کمالات است یعنی شأن انبیاء عظام عموماً و کاملین اولیاء کرام خصوصاً

است

این است که تمامیت و کمال بنحو اتم اکمل انسانیت در این مقام است لیس والا
بمحض صاف نمودن آیینهٔ نفس اولاً و اضمحلال عقل ثانیاً و باقی ماندن در جذبهٔ مطلق
ثالثاً کمال تام تمام صورت نمی بندد الا در مرتبهٔ رابع کما ذکر و بعبارة اخری
نفس کامله بکمالات صوریه و عقل کامل بمراتب عقلیهٔ برهانیه و روح کامل
بجذب مطلق عارف بحقیقت میشود و معارف انسانی بنحو اهر بود حالتی
دیگر بود کان نادر است تو شو منکر که حق بس قادر است اما
من حیث انه فاق العلم عند الله و رسوله و حججه الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین
والراسخون فی العلم مرحباً بک ثم مرحباً بک ربک نعم العقل فی المبدء
توان از افعال [illegible] صاحبکار [illegible] بزرگوار [illegible]
والمعاد میباید همگی درس آن کتاب صفا نسخه [illegible]

برادر ندید صحیح است

يوسفيه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه ومظهر لطفه
محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين
اما بعد چنين گويد خاكپاى فقراى حقه سلسله عليه رضويه مهدويه
ذهبيه على صاحبها الاف التحية العبد الفقير الناسى پرويز سلماسى در جواب
رقيمه عزيزى صديق از برادران طريق بدان اعزك الله تعالى فى الدارين مرقومه
محبت ترجمه و اصل چون حاكى از صحت و اعتدال حالات ظاهريه و باطنيه
آن دوست گرامى انتساب بود بهجت و مسرت كامل حاصل گرديد تفحص
از فقير در حركت و نطق قلب و تجليات انوار در اثناى نماز و اذكار و تشرف
بحضور حضرات ائمه اطهار عليهم الصلوة والسلام كه تشكرات بلانهايات
فوق الغايات لازم دارد نمودند بعلت اينكه بدلالت آيه وافى هدايه ومن كان فى
هذه اعمى فهو فى الآخرة اعمى واضل سبيلا و بمفاد خبر هدايت ثمر يرون
ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر و بمدلول حديث شهود

مافوق

ثانوا از حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه روزى جمعى از اصحاب خاص
شرفياب حضور باهر النور آنحضرت گرديده عرض نمودند فدايت گرديم يا رسول
الله ص در بين حق و باطل چه قدر فرق است آنحضرت چهار انگشت
مبارك خود را بهم چسبانيده بشقيقه مباركش يعنى ميان گوش و چشم
مبارك خود نهاده فرمودند چهار انگشت كه كلما رايتموه حق و كلما
سمعتموه فاكثره باطل يعنى هر آنچه ديديد حق و آنچه شنيديد اكثرش
باطل است فبناء عليهذا اگر شخصى ديدار حقيقت دين و مذهب
خود را بچشم بصيرت كه المؤمن ينظر بنور الله وشيعتنا اولوا الاعين
اعين در اثناى تذكر و عبادت يا بين النوم واليقظة اقلا در خواب
بتصديق يكى از حضرات چهارده معصوم عليهم السلام نه بيند و يا قلبش
ذاكر نشود كما قال الله تبارك وتعالى ومن الناس من يعبد الله
على حرف يعنى بعض ناس عبادت مينمايد خدا را ببعض حرف و قوليدن
ذكر قلبى و ساير حالات قلبيه از قبيل مكاشفه و مشاهده وغيرها
چنانچه در نزد اهلش موجود است يا از الهام داخلى و خارجى بى
نصيب باشد كقوله تعالى فالهمها فجورها وتقويها اگر بنظر كسى بيايد

ناظران اوراق ع گر بيننده خطا در او بپوشند

که الهام از مختصات انبیا علیهم السلام است جواب بخصوص این است که دعوی
اختصاص اثبات مجوز با انبیا علیهم السلام لازم می آید و وحی از مختصات
انبیاء است نه الهام پس بدلالت آیهٔ شریفه مزبوره طبقهٔ رعیت هم از
الهام نصیبه دارد که اهلش میدانند و یا گاه گاه تجلی نور ربوبی نشود
کقوله تعالی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم بالقطع
والیقین دینداری تحقیقی بیکه شق ثالث امکان تصور ندارد از دو شق
خالی نخواهد بود یعنی یا از طفولیت پدر و مادر و آبا و اجداد خود را در مذهبی
و اعتقادی می بیند و می باید پیروی آنها می نماید از حیثیت اعتقادات و
عبادات و غیرها و یا اینکه جمع کثیری را از صد هزار یا از صد هزاران هزار
یا اشخاص بحد و شمار را مثل اهل یک مملکت و دیار در یک مذهب و اعتقادی
می بیند این شخص هم به تبعیت آنها آن مذهب را اختیار میکند در واقع
و نفس الأمر بطلان این دو شق دینداری تقلیدی بدلالت آیات عدیدهٔ بهر
قرآنیه و بدلیل نقلیهٔ مذهب اثنی عشریه سلام الله علیهم اجمعین که عبارت
از بطلان اجماع بوده باشد لعدم تصدیق الامام علیه و حضوره علیه السلام
فیهم و کذلک بدلایل عقلیه بر اهل انصاف واضح و مبرهن است اما بطلان

بل بطلان

بل بطلان شق اول بدلالت آیات عدیدهٔ قرآنیه که انا وجدنا اباءنا کذلک الی
الآیه و امثالها و بدلیل عقلی آنکه اگر خداوند تبارک و تعالی باین معنی راضی شده است
که هر کس پدر و مادر و آبا و اجداد خود را در هر دین و مذهب یافت با آنها پیروی
نماید مقبول درگاه من است در اینصورت عذاب و عقاب چه معنی دارد بلکه رفع
میشود مثلاً اگر از یکنفر نصرانی بعد از مردنش بمقام سؤال و مؤاخذه برآیند که
چرا مذهب شیعه را اختیار نکردی که نجات منحصر بآنست در جواب میگوید
پدرم را در دین نصاری یافتم بوی پیروی کردم از پدرش مؤاخذه می نمایند او نیز
پدر خویش را نشان میدهد و هکذا الی غیر النهایه همین جواب را میگویند
پس متابعین سنی و یهود و دهری و هنود می باید همگی مصاب و مثاب باشند
اما بطلان شق دوم بل بطلانش بدلالت بطلان اجماع که قوام مذهب اهل
سنت و جماعت به آنست چنانچه ما شیعه مذهب اثنا عشریه بطلان اهل تسنن را
باین دلیل ثابت می نمائیم که آنها اجماع کرده ابوبکر را خلیفه نمودند خلافتش
از جانب خدا نبوده است و اجماع شان هم مشتمل بتصدیق معصوم نبود
پس اگر شخص دیندار یک علامت اقلاً از آن چهار علامت سابقة العرض را
ندیده و دارا نباشد که اولش تصدیق امام علیه السلام است در خواب یا در حال

بین النوم و الیقظة که حجت و برهان قاطع و دافع جمیع شکوک و شبهات است
کما قال صلی الله علیه وآله من رآنی فی المنام فقد رآنی لأن الشیطان لا یتمثل فی
صورتی ولا فی صورة احد من وصیا ولا فی صورة احد من شیعتهم دوم
تجلیات انوار بلیل فلما تجلی ربه للجبل الی آخرها سیم ذکر قلبی کما قال
تعالی ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و در حدیث قدسی من احبنی احببته
ومن احببته جعلت نعیمه فی ذکری ای قلبه وقال علیه السلام لیس الذکر قولا
باللسان فقط چهارم الهامات اسرار است لابد ناچار مؤمن اجماعی حاصل شد
و باطل بودن اجماع در نزد شیعه در صورت انتفاء شرط او واضح اصحاب است
و دلیل عقلی دیگر بر عدم صحت این قسم دیدنها آنستکه اگر کثرت خلق علت
حقیت باشد عیسوی مذهب ثابت میشود زیراکه علی التخمین دو ثلث مخلوق
روی زمین عیسوی مذهب است یک ثلثش سایر مذاهب مختلفه پس فرض
عین و عین فرض آنستکه هر فرد انسان با مر اجازه مرد کامل مکمل عصر
کما قال صلی الله علیه وآله من لا شیخ له لا دین له مشغول زحمات و مشقات
دینیه و متحمل ریاضات شرعیه گشته تا چشم قلبش گشوده شد حقیت دین
خود را بدان چشم و چشم حتی ببیند کما قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا

فی الآفاق

فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ایضا قوله تعالی من یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره کما لا یخفی من هو اهله
بلی من لم یذق لم یدر با بیمعنی تا طالب حق با کمال صدق و خلوص نیت دست
بدامن ولایت محبت شیعه خلص و قطب عصر خود که از جانب سنی الجوانب
حضرات اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم عموما بتخصیص انظر فرقین الشرف
حضرت حجت عجل الله فرجه و علیه و علیهم الصلوة والسلام باطنا مامور هدایت
مخلوقات است نزند این نعم الله و نعماء باطنیه و ظاهریه عظیمه مادره
الوجود منعم و مرزوق نمی شود بعلت اینکه سوای همین ربط مأمور به در
کلام الهی اصبروا وصابروا ورابطوا ای رابطوا علی الائمة و تشبث
بذیل عاطفت شخص کامل مولا دیده و متکمل و تذکر بعضی اذکار از قبیل
صلوات و استغفار و کلمه طیبه لا اله الا الله و نادعلیا علیه السلام سرموئی
از حیثیت اعمال و افعال و عقاید در اصول دین و فروع آن و تقلید
بمجتهد اعلم جامع الشرایط در میان سلاک و لستکان این سلسله علیه
بصوفیه مهدویه ذهبیه علی صاحبها الالف التحیة با سایر ناس تفاوتی
نیست ابدا زیراکه در شریعت دقت کرد نزا طریقت میگوید همچنانکه در

اخبار وارد است الطریقة بدون الشریعة زندقة یعنی هر کس قدم از
جادۀ مستقیم شریعت محمدی صلی الله علیه وآله بکنار گذارد در بلای شک
در ضلالت است پس اینمطلب اصل الاصول یعنی دست ارادت بدامن
شیعۀ خلص زدن و بمجاهدی اولیاء عالم متقی نیکو یا زاهد پرهیزکار دیانتی
الهی یا پیر کامل پیش قدم مولی دیدۀ معصوم پسندیده که نادرة الوجود است
نیست مگر برای مستفیض شدن بتجلیات انوار و زیارت معنوی
و دیدار حضرات ائمه اطهار علیهم الصلوة والسلام و تنطق قلب
والهام داخلی و خارجی و سایر آیات آفاقی و انفسی که لا تعد ولا
تحصی است که منتهی بفقرۀ کشف عیانی است و تبیین این مقال
بنحو کمال اجمال آنستکه باستشهاد کریمۀ فارسلنا الیها روحنا
فتمثل لها بشرا سویا بعضی از سلاک بحامل الصدق باجمال و اراده
در مواضع شدائد دنیویه و مهالک با همین چشم حسی جسمانی ببینند که
پیرشان با هیکل جسمانی حتی با عبا و قبا و لباس بعینه در نزدش حاضر
گشته تسلیه و تسکین بوی داده باز غایب گردید و بعد از چند ساعت
فاصله آثار فرمایشاتش هم منصۀ ظهور باید بلی چون مولای بزرگوار

قدرة الله

قدرة الله است اگر گاه گاه اینقسم قدرت و کرامت از ایشان سر زند
بمفاد العبد وما فی یده کان لمولاه اصلا جای تعجب نیست چه عبد
مالک وجود خود نمی باشد بلکه سر چشمه حرکات و سکنات تنش جای دیگر از
کثرت وضاحت حاجت به بیان ندارد پس اینکه فرموده اند در این
دین مبین سرار بسیار هست از قبیل همین فقرات است مؤید
اینمطالب آنستکه در دوران خود حضرات معصومین سلام الله علیهم
اجمعین دو قسم دوستان و اصحاب داشتند یکی اصحاب سر و دیگری اصحاب
حدیث تحقیقا فرموده اند صومعتی دیر دارد آنچه در بالا گفتیم
یعنی مراتب علمیه و شهودیه لا یتناهی است و مثل طبقات سماء بعضها
فوق بعض بدلیل و فوق کل ذی علم علیم بسبب ریاضات و عبادات
بعضی بحقیقت نماز برخورده اند که الصلوة معراج المؤمن است
بعضی در صورت صلوات و علوم و آداب شرع غرق شده اند پس بمعناء
معراجی نماز کسی نمیرسد مگر که صورت نماز را درست نماید و مراقب
باشد آن وقت شهود را از محسوس می شناسد کما قال ابو الحسن
مولانا الرضا علیه الاف التحیة والثناء لا یعلم ما هنالک الا ما هیهنا

پس اکنون کماکان مقرر است در هر دوره و زمان که دوستان خود کار آن بزرگواران علیهم السلام لابد دو گونه میباشند اصحاب سر و اصحاب حدیث بعبارة اخری صاحبان حال و صاحبان قال بحیثیه حدیث مشهور معتبر لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره او لقتله الخ بر اینکه این دین مبین را اسرار بلا نهایت در خور است و هم طبقهٔ اسفل انسانی از حال اعلای خود بیخبر و غافل است گواه عادل است و در حقیقت وجود هر کدام از این دو طبقه برای حفظ ظاهر شریعت و باطن آن که طریقت است در هر دوره لازم و متحتم و غنیمت است و در واقع و نفس الامر بعد از رؤیت ظهور و بروز این قبیل آیات بینات الهیهٔ عظم شان و جلالت مذهب شیعهٔ اثنی عشریه معلوم و مشخص میشود نه بالفاظ و عبارات پردازی و یا با مردم سازی و حیله بازی خلاصه اگر با این همه براهین قاطعهٔ محکمه از آیات قرآنیه و احادیث معتبرهٔ مرویهٔ نقلیه از حضرات حجج طاهره علیهم الصلوة والسلام والتحیة و دلایل متینهٔ واضحهٔ عقلیه در فقرات مذکوره از حیثیت تجلیات انوار و تنطق قلب

العیاذ بالله[2]

که آنهم

که آنهم بحسب استعداد باطنیهٔ سلاک متفاوت است در بعضی لا اله الا الله میگوید و در بعضی لا موجود الا الله و در بعضی یا محمد ص و در بعضی یا علی ع و در بعضی یا حق و الهام داخلا گاهی و خارجا الهام داخلی آنستکه از قلب خود سالک بخودش صدا آمده ادای مطالبی نماید و خارجی آنستکه با صوت ملائکه از سمت راست یا از بالای سرش میآید همچنین تجلیات انوار هم بر دو قسم است گاه از قلب خود سالک ساطع و جلوه گر میشود گاه از پیش رو و اطراف که آنهم از قلب است اهلش میدانند و تشرف بحضور حضرات موالیان علیهم السلام کسی را تامل و تردیدی باقی نماند علاجش آنستکه بدلالت حدیث شریف هدایت ردیف لیس الخبر کالمعاینه محض فی الله و خدا پرستی و اندیاد معرفت خود بدون لجاجت و عصبیت مدتی قلیلی بفقرای حقهٔ رضویهٔ مهدویهٔ ذهبیه علی صلحها الاف التحیة تبعیت و همراهی نماید بطور صدق که از علامات و آیات بینات الهیه و حالات باطنیهٔ قلبیه و ظاهریهٔ قالبیه که گرارا گاه سر جسارت بعرض آنها شده در آفاق و انفس یعنی در ظاهر و باطن

خودش بچشم بصیرت محسّن دیده وبرایش معاینه گشت فیها سخت
ثبات قدم ورزیده مشغول سلوک وطی صراط مستقیم خدا گردد
والّا یعنی اگر چنین کنا هی کی نکرده است یقیناً چه ذکر نمودن کلمهٔ
طیبهٔ لا اله الّا الله وذکر مبارک نادعلی ع وصلوات فرستادن
بر محمد وآل محمد علیه وعلیهم الصلوة والسلام وطلب فرج کردن از
خدا برای آن بزرگواران سیما برای افضلهم قائمهم عجّل الله فرجه
واستغفار از معاصی اگر ثوابی نداشته باشند باعث گناه وعذاب
هم نمیشوند وحال آنکه خداوند وحید در کلام مجید خود در خصوص هیچ
کدام از اوامر من حیث الاعمال والعبادات بچنان تأکید اکید
نفرموده که در خصوص ذکر کردن وصلوات فرستادن وتسبیح
فرموده است بحیثیکه این کمترین بی بضاعت با عدم قابلیت
وقلّت استطاعت از محکمات آیات عدد جمع نموده است هشتاد [۸۰]
آیه است که پنجاه وپنجش [۵۵] بلفظ صریح ذکر است وبیست وپنجش [۲۵]
بلفظ تسبیح پس آیاتیکه بلفظ ذکر است در سورهٔ بقره فاذکرونی
اذکرکم واذکروه کما هداکم ایضاً فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشدّ

ذکراً ایضاً واذکروا الله فی ایام معدودات ایضاً فاذکروا الله
کما علّمکم ایضاً ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه
در سورهٔ آل عمران واذکر ربک کثیراً ایضاً والذین اذا فعلوا
فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ایضاً
الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً در سورهٔ نساء فاذا قضیتم
الصلوة فاذکروا الله ایضاً ولا یذکرون الله الا قلیلاً در مائده
انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر و
المیسر ویصدکم عن ذکر الله در اعراف واذکروا اذ کنتم قلیلاً
فکثّرکم ایضاً واذکر ربک تضرعاً وخیفة ودون الجهر من
اشاره بذکر بلندست
القول بالغدو والآصال در انفال واذکروا اذ انتم قلیل ایضاً
واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون در هود ذلک ذکری للذاکرین
در رعد الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله ایضاً الا بذکر
الله تطمئن القلوب در نحل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون در کهف واذکر ربک اذا نسیت ایضاً ولا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطاً ایضاً
اشاره بذکر سرّ

الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری وکانوا لا یستطیعون سمعًا

در طه اقم الصلوة لذکری ایضًا کی نسبحك کثیرًا ونذکرك

کثیرًا ایضًا ولا تنیا فی ذکری در انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان

کنتم لا تعلمون ایضًا وذکری للمتقین در سورهٔ حج ولکل امة

جعلنا منسکًا لیذکروا اسم الله ایضًا ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرًا

در مؤمنون فاتخذتموهم سخریًا حتی انسوکم ذکری در نور فی بیوت

اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه ایضًا رجال لا تلهیهم تجارة

ولا بیع عن ذکر الله در فرقان یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانًا خلیلًا

لقد اضلنی عن الذکر در شعرآء ان الذین امنوا وعملوا الصالحات

وذکروا الله کثیرًا در عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر

ولذکر الله اکبر در احزاب لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة

لمن کان یرجوا الله والیوم الاخر وذکر الله کثیرًا ایضًا والذاکرین الله

کثیرًا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرًا عظیمًا ایضًا یا ایها

الذین امنوا اذکروا الله ذکرًا کثیرًا در صافات واذا ذکروا لا یذکرون

در ص بل هم فی شك من ذکری ایضًا فقال انی احببت حب

الخیر

الخیر عن ذکر ربی در زمر ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله

ذلك هدی الله یهدی به من یشاء در ذاریات وذکر فان

الذکری تنفع المؤمنین در حدید ~~ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی~~

~~ذکر الله ذلك هدی الله یهدی به من یشاء~~ در جمعه فاسعوا

الی ذکر الله ایضًا واذکروا الله کثیرًا لعلکم تفلحون در مزمل واذکر

اسم ربك بکرة ~~واصیلًا~~ وتبتل الیه تبتیلًا در مدثر فمن شاء

ذکره وما یذکرون الا ان یشاء الله در دهر واذکر اسم ربك بکرة واصیلًا

در عبس او یذکر فتنفعه الذکری ایضًا فمن شاء ذکره در اعلی

فذکر ان نفعت الذکری ایضًا وذکر اسم ربه فصلی در غاشیه

فذکر انما انت مذکر اما آیاتی که بلفظ تسبیح است در سورهٔ

آل عمران وسبح بالعشی والابکار ودر حجر وسبح باسم ربك

وکن من الشاکرین در بنی اسرائیل وان من شیء الا یسبح بحمده

در مریم فاوحی الیهم ان سبحوه بکرة وعشیًا در طه کی نسبحك

کثیرًا ایضًا وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها در انبیا

یسبحون اللیل والنهار لا یفترون در نور یسبح له فیها بالغدو

والآصال ایضًا الم تر ان الله یسبح له ما فی السموات والارض در قرآن
وسبح بحمده در احزاب وسبحوه بکرة واصیلاً در صافات
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ایضًا
وانا لنحن المسبحون در مؤمن وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار
در فصلت یسبحون له باللیل والنهار در فتح وتسبحوه بکرة
واصیلاً در ق وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب
ایضًا ومن اللیل فسبحه وادبار السجود در طور ومن اللیل
فسبحه وادبار النجوم در واقعه فسبح باسم ربک العظیم ایضًا
فسبح باسم ربک العظیم در حاقه فسبح باسم ربک العظیم
در دهر وسبحه لیلاً طویلاً در اعلی سبح اسم ربک الاعلی
در نصر فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابًا که سی وچهار آیه
از این آیات مبارکه بصیغهٔ امر است که خلافش ممکن نیست
وهکذا در خصوص هیچکدام از منهیات آنچنان آیات تهدیدیه
در کلام الله تع نگشته که در خصوص ترک نمودن ذکر عمدًا وسهوًا
ونسیانًا واقدام نکردن بذکر واقع شده چنانچه سوای متشابهات

از محکمات

از محکمات آیات ده آیه است در سورهٔ طه ومن اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی در انبیاء وهم
بذکر الرحمن هم کافرون ایضًا بل هم عن ذکر ربهم معرضون
در فرقان حتی نسوا الذکر وکانوا قومًا بورا در زمر فویل
للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین حم زخرف
ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانًا فهو له قرین
در نجم فاعرض عن من تولی عن ذکرنا مجادله استحوذ علیهم
الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب
الشیطان هم الخاسرون در منافقون یا ایها الذین امنوا
لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک
فاولئک هم الخاسرون در سورهٔ جن ومن یعرض عن ذکر
ربه یسلکه عذابًا صعدًا خلاصه یعنی با هوش باش دینیکه
ناسخ جمیع شرایع وادیان سابقه باشد ویکصد وبیست
وسه هزار ونه صد ونود ونه انبیا چاوشی نموده با متهای
خودشان اعلام واطلاع بدهند که پیغمبر آخر الزمان وختم النبیین

صلّی الله علیه وآله خواهد آمد وعظم شأن وجلالت حضرات اهل
عصمت دوازده امام علیهم السلام که خارج از نعت ووصف
واصفین اهل سموات وارضین است کما قال تعالی قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربّی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربّی ولو جئنا
بمثله مددا هیچ متصوّر است که اینچنین دین مبین اعمالش منحصر
بچند نفر قیام وقعود در پیروان ودوستان آن بزرگواران
باشد سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابدا دیدی وشهودی وکشف
عیانی وحالت باطنیّه مأمور بها در آن نباشد حاشا وکلّا
که چنین باشد پس مطالب معروضه من البدو الی الختم بشخص
منصف با فطانت اظهر من الشمس وابین من الامس است
ولی برای بی انصاف هزار چند دلیل عقلی ونقلی مفید فایده
نخواهد بود یقینا چنانچه حضرت رسول مجید اکرم صلّی الله
علیه وآله وسلّم با همه آن قدرت وحکمت ومعجزات باهرات
نتوانست مطلب را حالی ابوجهل لعین فرماید چرا که فطرتش
ابا داشت از لا خدای واحد شاهد است که بیچارگان مطّلع

وباجز

وباجز شوند که از جهة عدم ارتباط با شیعه خلّص که عبارت از قطب
عصر بوده باشد از چگونه نعمتهای عظیمه باطنیّه دینیّه محروم
وبی نصیب مانده اند شب وروز با آه جانسوز سر قدم ساخته
بجستجوی آن بزرگوار مشغول گشته تا بنا بدارا آرام نمیگیرند از جهة
اثبات اینفقره معروضه واطمینان قلوب گرفتگان حضرت
مولی الموالی علی عالی علیه الصلوة والسلام حدیث معتبری از
کتاب مستطاب غایة المرام بنا بر حضور دوستان ذوی العزّ والاحترام
مینماید اگرچه باین مضمون احادیث در اکثر کتب معتبره ثبت
وضبط است ولی از حیثیّت امتثال الحدیث شریف خیر الکلام
ما قلّ ودلّ بهمین یک حدیث اکتفا شد تا نقل بالمعنی آنکه
حضرت ابوجعفر امام محمّد باقر علیهما السلام در آخر حدیث مطوّل
بنی الاسلام علی خمس فرموده اند اگر مردی شبهای عمر خود را احیا
بدارد ودر آنها عبادت کند وروزها روزه بدارد وتمام مال خود را
در راه خدا بذل نماید ودر تمام عمر خود زیارت کعبه کند اما نشناسد
ولایت ولیّ را در زمان خود که با وتولّی کند وبدلالت وراه نمایی

او اعمال خود را بجا آورد هر آینه آنکس را بر خدا حقی نیست از ثواب
فانا اهل ان یما محوو بخواهد شد پس طوبی لمن درک هذا الفیض
فلیشکر الله شکراً کثیراً والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله خاتمة چون ماهیة این عالم
کون وفساد از اضداد یعنی از آب و آتش و خاک و باد است
اقتضاء این آنستکه تکویناً وتشریعاً خالی از ضد و طرف مقابل
نباشد چنانچه همواره هر حق را باطل و هر اعلی را سافل و هر زیبا را
زشتی در مقابل ظاهر و جلوه گر است من حیث التکوین آیا
نمی بینی هر بعد را شبی و تابستان را زمستانی و هر نهار را
خزانی در پی و من حیث التشریع آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام را
ابلیس مرید و خلیل علیه السلام را نمرود و لکل موسی فرعون و لکل
علی عمر در بهر دوره ثابت و مقرر است پس بنا بر این قیاس صحیح
چونکه نفس حیوانی در بهر مؤمن و کافر بدلالت کریمه ما تری
فی خلق الرحمن من تفاوت بالسویه محرک بدن ناس و کفار
و جوهر مجرد در آنکه است ممکن است که از اهل باطل هم بسلسله

مدتهای

مدتهای بسیار مدید بریاضات شاقهٔ شدیده بسیاری از حجب استتار
عادات طبیعیه را از خود دور نمودند حالتها و کرامتها بغوایت
ابلیس و تلبیس کما قال تعالی وزین لهم الشیطان اعمالهم واقع و ظاهر
شود مثل بعضی مرتاضهای هند که اکثرش گبر و مجوسند و هکذا
از بعض ریاضت کشان اهل سنت و غیرهما چون تشخیص این
مطلب زیاده از حد صعب المنال و مزال اقدام رجال است از این جهه
است خداوند کریم ودود محض فضل و عنایت وجود در کلام ارشاد
انجامش عباد خود را اعلام نمود که وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک
خیر و احسن تأویلاً پس چنانچه میزان صوری را دو کفه لازم است که
اشیاء با آن سنجیده شود هکذا میزان مستقیم معنوی را هم دو کفه
قرار داده شده است که حق و باطل با آن موازنه و سنجیده شود که یک کفه
عامل شدن بشریعت و کفه دیگرش قائل شدن بولایت است فبناء علی هذا
کرامت عدید و شهود آنکس رحمانی و مقبول درگاه سبحانی و مناط
اعتبار است که دائم عامل باشد بشریعت مقدسه حضرت ختمین عبدالله
صلی الله علیه وآله که بمنزلهٔ یک کفهٔ همین ترازو است و قائل باشد

بولایت و امامت حضرت مولانا الأعظم علیّ بن ابیطالب یا یازده نفر
ذریّهٔ طاهرهٔ آن بزرگوار علیه وعلیهم السلام که احزین آنها حضرت
محمّد بن العسکری عجّل الله فرجه وعلیهما السلام که حال در غیبت کبری است
هر وقت که خدا خواست ظهور خواهد کرد که بمنزلهٔ کفّهٔ دیگر است و عدالت
الظاهر عنوان الباطن همین میزان معنوی شرعی در اعمال و عبادات
صوریّهٔ خلایق ساری و جاری است پس هر کس عامل بشریعت
و قائل بولایت باشد اعمال و عبادات و حسنات او مقبول درگاه
خداوند احدیّت جلّ مجده است و الّا فلا بحلاوته العیان یغنی عن
البیان پس بنا بر اینمقدمات اگر احیانا از مرتاضان هنود یا از هر
فرقه که این میزان مستقیم در دستش نیست کرامتی و حالتی شنیده شود
یا دیده شود بر حسب اعلام خلفاء ملک علّام بیلکانش را معنی بر
نخواهد بود و مناط اعتبار نیست بعلّت اینکه نه عامل بشریعت
حضرت محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله اند و نه قائل بولایت
و امامت حضرت مولانا الأعظم علیّ بن ابیطالب و ذریّهٔ طاهره اش
سلام الله علیه و علیهم اجمعین و همچنین اگر ریاضتکشان اهل

سنّت

سنت و جماعت یا از هر فرقهٔ که معتقد بضروریات مذهب شیعهٔ امامیه
اثنی عشریه نیستند حالی و کرامتی شایداً شنیده یا دیده شود ابداً
مناط اعتبار نیست بجهة اینکه در دست ایشان هم یک کفهٔ ازین ترازو
هست نه هر دو اش که بحسب صورت عامل بشریعت حضرت محمّد الله
صلّی الله علیه و آله در دلیل بر اینمطلب و نقصان آنها آنستکه آنچه خارق
عادت از این اشخاص مرتاض سر زند دنیویه و آفاقی است ابداً شنیده
نشده استکه آثار انفسیّهٔ معنویه از آنها دیده یا شنیده معلوم میشود
که دنیویّت دارند ابلیسی فقط بلا اخرویّت و همّتشان مصروف
بدنیا است و بس قل کلّ یعمل علی شاکلته پس چون دانستن این جهت
مرحله زیاده از حدّ مصیبت فواید عظیمه بود چرا که اشخاص کثیری از
عدم برخورد و اطّلاع از معنی این میزان مستقیم حق و باطل شکار
شیطان و بدام مکر و تلبیس ابلیس سیرتان انسان نما گرفتار
شده و میشوند فلهذا خداوند خبیر علیم صاحب فضل عظیم در آخر آیهٔ
کریمهٔ هدایت ترجمه مزبوره ذلک خیر و احسن تأویلاً فرموده ۱۱
و تأمّل یا حبیبی و اغتنم و کن من الشاکرین و السلام علی من اتبع الهدی

التماس دعا از [illegible] و [illegible] کتبه محمد رضا [illegible] ولم [illegible]
فی ۲۷ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۹

بهر درد چشم [illegible] دو بیت [illegible] چشم ما را

ای چشم تو چشم چشم عالم را چشم	من چشم ندیده‌ام چو چشم تو بچشم
چشمم ز میان چشم چشم تو [illegible]	این چشم چه چشم است چه چشم است چشم

سال ۱۲۶۶ [illegible]
[illegible]

بجهة حصول وجه وادات ... مرتبه

حمداً لك ربّ بجز تكيف فله
حزعنه ك فتح كلّ باب وفتوح

شكراً لك في كلّ مساء و صباح
افتح لي ابواب فتوح فتّاح

ایضاً بجهة حصول وادات کرات

یا امیر المؤمنین یا ذا الکرم
انّنا جئناک فی حاجاتنا

یا امام المتّقین یا ذا النّعم
لا تخیّبنا فقل فیها نعم

ایضاً

ای شیر سرافراز زبردست خدا
آزادم کن ز دست ایـن بی دستان

وی تیر شهاب ثاقب شست خدا
دست من و دامان تو ای دست خدا

بجهة وسعت رزق ۳۱۹ مرتبه

ای راه نما دعوی یاری کن
بر در که ناکس خدایا نفرست

درمانده بیکسم تو غمخواری کن
با منّت خلق رو [illegible] جان

بجهة دفع عدو ...

اگر در نهفتی بیز ز روباه و مغز در
مرا بچه ز چرخ زدم عه و جهان ابر

بپیروزی حق بکلّ عالم مشهور
کز دیده خرد دیده او کرده کور

جهت حصول [illegible] مرادات [illegible] هر روز [illegible] مرتبه

یا حیدر شهسوار وقت مدد است
کار عجبی فتاده در پیش مرا

یا زبده هشت و چار وقت مدد است
یا صاحب ذوالفقار وقت مدد است

جهت [illegible] در وقت [illegible] ساختن خواندن

ای در خم چوگان تو دل همچون گوی
ظاهر که بدست ماست اورا شستم

بیرون نه ز فرمان تو دل یکسر موی
باطن که بدست تست اورا تو بشوی

جهت دفع [illegible] اکم اد

یارب تو زمانه راد لیلی بفرست
فرعون صفتان بسی قوی دست شدند

نمرودان را پشه چو پیلی بفرست
موسی و عصا و رود نیلی بفرست

چون اراده [illegible] در وقت بیرون رفتن هفت مرتبه بخواند

گر در سفرم توئی رفیق سفرم
القصه بهر کجا که باشم گذرم

ور در حضرم توئی رفیق حضرم
جز تو نبود هیچ مراد دگرم

جهت [illegible] جمیع مرادات [illegible] مرتبه بخواند

یارب بدم غیر خودم جا مگذار
کفتم که غم زمن نیاید کار

در دیده من گرد تمنا مگذار
رحمی رحمی مرا بمن وا مگذار

[illegible] و اینها [illegible] نصف شب در [illegible] رفتن بعد از هم مبارک [illegible]

ای دولت ابوتراب دمساز من است
این هر دو جگر گوشه در بالین ما

حیدر ز جهان همدم و همراز من است
با هم مشکل که وقت پرواز من است

جهت افسون مار و عقرب بخواند

بستم دم مار و دم عقرب بستم
بر نوح نبی سلام کردم کفم

دم باد دم او هر دو شکستم بستم
سیح سیح قرینا بسم بستم

جهت دفع ظالم بعد از هم مبارک [illegible] مرتبه

با شیر و پلنگ هر که آمیز کند
آه دل درویش بسوهان ماند

از تیر دعای ما پرهیز کند
گرچه نبرد برنده را تیز کند

جهت محبت [illegible] ۲۵ روز روزی [illegible] مرتبه [illegible]

گر در یمن چو بامنی پیش منی
من با تو چنانم ای نگار یمنی

گر پیش منی چو بی منی در یمنی
خود در غلطم که من توام یا تو منی

جهت [illegible] مرتبه خواندن

طالع سر عافیت عاقبت فروش دارد
اینجا که به یک سؤال [illegible] به

همت [illegible] بیاله کی پوش دارد
استغنایم سر خوش دارد

جهت رسیدن بمردان خدا و هدایت	یا فتاح بعد از	یا عزیز یا لطیف هر روز [illegible] یا کریم یا [illegible]
مردان خدا ز خاکدان دگرند	بعد هفتاد و [illegible] بخواند	مرغان هوا ز آشیان دگرند
منگر تو ازین چشم بدیشان کایشان		فارغ ز دو کون و در جهان دگرند
جهت گشایش کارها هر روز ۱۱۰	مرتبه بعد از	یا فتاح یا مفتح الابواب
ای خالق ذو الجلال ای بار خدا		تا چند روم در بدر و جای بجای
یا خانهٔ امید مرا در بربند		یا قفل مهمات مرا در بگشای
جهت برآمدن حاجات [illegible]	بعد از زوال	بعد از یا مجیب الدعوات [illegible] مرتبه
یا من بک حاجتی و قلبی بیدیک		ای ضامن رزق الخلق و اتیت الیک
مالی عمل صالح استظهر به		قد جئتک راجیا توکلت علیک
جهت مهمات خود بحق واگذاشتن	هفت مرتبه	بعد از وافوض امری الی الله
الله بفریاد من بیکس رس		لطف و کرمت یار من بیکس بس
هر کس بکسی و حضرتی می نازد		جز حضرت تو ندارد این بیکس کس
جهت برطرف شدن گناهان	چهار مرتبه	بعد از اسم یا ستار یا غفار
افعال بدم ز خلق پنهان میکن		دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز تو رحم دار فردا با من		آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

جهت فتوحات [illegible] هر روز ۱۵	مرتبه بعد از	[illegible] یا مفتح الابواب
ای شیر خدا امیر حیدر فتحی		ای قلعه گشای در خیبر فتحی
درهای امید بر رخم بسته شده		ای صاحب ذوالفقار و قنبر فتحی
جهت دفع امراض بعد از اسم یا سلام	و یا شافی	دائم این رباعی را بخوانند
ای در صفت ذات تو حیران گردون		در بر تو جهان سجدهٔ درگاه تو به
علت ستان و شفا هم تو دهی		یا رب تو بفضل خویش بستان و بده
جهت برآمدن [illegible] بعد از [illegible]	[illegible]	بعد از [illegible]
یا رب بحق نور دیدهٔ پیغمبر		یعنی به دو شمع دودمان حیدر
بر حال من از علی عنایت بنگر		دارم نظری آنکه نیفتم ز نظر
جهت دفع ظالمان بعد از [illegible] یا حفیظ [illegible]	[illegible] بخواند	[illegible]
من حربه برم که بر صف اعدا زد		حشمت [illegible] لشکر بر دریا زد
ما تیغ برهنه ایم در دست قضا		شد کشته هر آنکه خویش را بر ما زد
هر که این رباعی را در وقت مناجات	ورد خود سازد	دفع گناهانش شود
دارم گنهی ز قطرهٔ باران بیش		وز شرم گنه فکنده ام سر در پیش
آواز آمد که غم مخور ای درویش		تو در خور خود کنی و ما در خور خویش

ای شیر

[illegible]

یارب ز گناه زشت خود منفعلم
در فعل بد و خوی بد خود خجلم
فیضی بدلم ز عالم غیب رسان
تا محو شود خیال باطل ز دلم

جهت وسعت رزق هشت مرتبه

یارب ز قناعتم توانگر گردان
در نور یقین دلم منور گردان
احوال من سوخته سرگردان
بی منت مخلوق میسر گردان

جهت دفع غم [illegible] مرتبه یا ودود [illegible]

غمناکم و از در تو باغم نروم
جز بش دوا امیدوار باغم نروم
از در که بجو تو کریمی نروم
محروم کسی نرفت و من هم نروم

جهت کشایش امور [illegible] بعد از آن یا خالق الخلق یا [illegible]

ای خالق خلق رهنمائی بفرست
ای رازق رزق در کشائی بفرست
کار من بیچاره گره در گره است
رحمی بکن و گره کشائی بفرست

جهت دفع هجران احباب [illegible] هر شب دوازده مرتبه بعد از آن

یارب تو مرا بیار دمساز رسان
یا جامع
آوارهٔ دردم بهم آواز رسان
آنکس که من از فراق او گریان
او را بمن و مرا باو باز رسان

[illegible]

جهت [illegible] بیست مرتبه

ای آنکه بملک خویش پاینده توئی
در ظلمت شب صبح نماینده توئی
کار من بیچاره قوی بسته تو
بکشای خدایا که کشاینده توئی

[illegible] محبت [illegible]

یارب بمحمد و علی و زهرا
یارب بحسین و حسن و آل عبا
کز لطف برآر حاجتم در دو سرا
بی منت خلق یا علی اعلا

ابتدا جهت محبت [illegible]

نه محبت نه مروت نه حقیقت داری
من ندانم که تو به خود چه طبیعت داری
دل ربودی ز من و ترک محبت کردی
محبت که بگو با که محبت داری

جهت وسعت رزق

ای کیمیا ترا خدا ولی ادرکنی
ای کیمیا ترا نبی وصی ادرکنی
دستم تهی و لطف تو بی پایانست
یا حضرت مرتضی علی ادرکنی

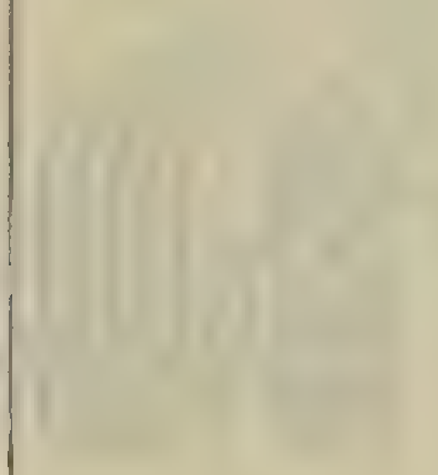
جهت [illegible] هزار [illegible]

چندی بار سفینه در کنار ایم همه
با نفس هوای یار داریم همه
چون پرده ز روی کار ها برخیزد
معلوم شود که در چه کاریم همه

بنده درد چشم ... دست بر چشم ما ...

ای چشم تو چشم چشم عالم را چشم	من چشم نه دیده ام چه چشم تو چشم
چشم زبیان چشم چشم تو کرده	این چشم چه چشم است چه چشم است چه چشم

١٥٧



هو

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال معنی جذبه و حالت شیدایی سالک در حال جذبه چه چیز است تا بیان فرمایند

جواب اولا مناسبت مطلب بسیار است از بعضی بزرگان که در کتب
مثنوی مولوی معنوی قدس سره مذکور است که روزی ماهی های دریا بالاتفاق
نزد ماهی کلان رفته گفتند می‌گویند در عالم آب است باید آب را
به ما نشان بدهی ماهی کلان در جواب ایشان گفت شما غیر آب را
به من نشان بدهید تا من آب را به شما نشان بدهم پس غرض از عرض تمثیل
آنست که جذبه عبارت از حالت قلبیه مخصوصی است که اگر آفتاب
و ماه چهارده شبه را در قلب خود و از قلب خود طالع و جلوه گر دیده اید
همچنین رؤیت تجلیات انوار الخمسه گاه از قلب خود گاهی در اطراف
راه پیمایی دگرگون قلب و باطن عالی که کلمات مبارکه الله و هو و ع را
با سمع ظاهری از قلب خود می‌شنوید بلکه از قرار که مرقوم فرموده بودید لاکن
کسر از خارج هم گفته بدهد او هم می‌شنود و کذا سایر حالات باطنیه

١٠٨

قلبیه شبانه روزی مخصوصی که این اوراق گنجایش بعضی از آنها ندارد
ولی غالب اوقات از راه التفات و از نظر مرشد صالح محبت پرور نیز پیدا می‌شود
آتش درونی که جذبه نام است برافروزند کما قال تعالی نار الله
الموقده التی تطلع علی الافئده تا که از معیشت و ترتیب سکان و دولت
بیگانگان و بیخبران را بیخود و حیران گردانیده و منفعتش از جذب
مطلق بسیار زیاد است علت اینکه مجذوب مطلق از خویش
و از بیگانه و خویش بی رغبت گشته چه گوهر با محو شمس جمال معشوق
حقیقی می‌شوند ولو بحسب ظاهر در میان خلق باشند چنانکه بحر آتشی
از فیض مولا علیه السلام الآن چهار نفر قیس ابجد جذبه در فقرای حقه
سلسلۀ ماست از جهت نمونه و رقه [illegible] و نفر ایشان را کاشف
از حالات باطنیه ایشان است لقا انقا حضرت گوید خالا صباح
کار عشق و جذب مطلق مشکل است این چنین تهدید را حق می‌کند
علت اینکه بی جذبه سلوک کردن بسیار صعب و دشوار است
یا بمعنی سالک بی جذبه از زحمت رحمت کشد الا سالک با جذبه
از زحمت لذت می‌برد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

همچنانکه در فرط محبت مجانین خاطر معتدل در راه معشوق عاشق صادق
مشیر بر بیان و ختم شود الکلام یجرّ الکلام
اهل سلوک چهار قسمند سالک مطلق مجذوب مطلق
سالک مجذوب مجذوب سالک لائق و دلیلان
دستگیری و دلالت محو کمال نشیند اولی از شربت
سلوک و بی قوّه جذبه مانده از شربت آمده و بی قوّه لا الله خبر ای
در عقد و ربط حاصل شند ثبات مجذوب سالک به قوّت جذبه بار
ملامت و سرزنش منکرین و معاندین در هر مرحله للّه باید نشسته
گشته و تحمّل ریاضات شاقّه شدیده کرده تا بعون اللّه تعالی
بمنزل و مقصد خود رسیده که جز از آن خبر امر عالم محض تفضّل و عنایت
بر یعقوب از اولاد آدم جذبه این را بخشید و معمول عنصرها مور اد
تحیر آن و سیرهای اصل آن می فرستند تا بعنایت شیخ مستنیر و قواعد
و عقلی مستنیر از تبس عقل با قصال سلوک مرتبه کمال و مقصود برسد
چنانچه صفحه الله خوش گفته این کار از دل آید نه از آسمان
اعرض درین تعریف و توصیف جذبه کفایت می کند همین حسرت
رانو الهدایه

۱۰۶ شریف هر است ردیف جذبة من جذبات
الرحمن توازی عمل الثقلین سالها شیخ
شاکر و بسیار شکار و سزاوار است همواره با زبان قال و
حال مترنم این مقال شود یا لیت قومی یعلمون
بما غفر لی ربّی و جعلنی من المکرمین
اما سؤال از وجه که توجّه سالک در حین عبادات و اذکار
بچه چیز باید بشود جواب قال لسان اللّه الناطق بسرّ ربّ اللّه
والغالب مولانا بالاعظم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام انا وجه
العابدین و قال الامام الهمام علیه السلام فی الزیاره الجامعة الکبیره
من اراد اللّه بدأ بکم و من قصده توجّه الیکم بدلالت این براهین قاطعه
توجه شخص عابد باید بصورت مبارکه معصوم علیه السلام باشد فقط یعنی
هر کس در خواب یا بین النّوم و الیقظه و در حالت مراقبه و مکاشفه بشرف
زیارت جمال عدیم المثال هر کدام از حضرات چهارده معصوم علیهم السلام
مشرف گردیده است باید در تمام عبادات همان صورت مبارکه و جهه او
باشد لا غیر یا بمعنی عین بنی آدم مرکب از روح و بدن است لهذا خلق اللّه آدم

به بلاغ رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم چنان امر شده که باید شخص مکلّف
در اثنای نماز و هنگام راز و نیاز با خداوند کریم کارساز روی بدن خود را
بجانب مکّه معظمه مشرفه یا بیت الله الحرام کما قرر فی الشرع الانور متوجّه کند
لکن مقصود از قبله منحصر گشته روی خود در السمت ظاهری نباید نماز بلکه باطن شخص
امّا باید روی قلب و روح خود را هم با صورت مبارکه یکی از چهارده
معصوم علیهم السلام که بیوت و قبله‌های حقیقی اند کما قال علیه السلام
تلک بیوت النور و قمیص الظهور متقابل بدارد دیگر خدا نکرده روی
قلب منقطع از این قبله و بیت حقیقی باشد و منحرف شود بحسب ظاهر نماز شخص
با طهارت و لیکن لطفی ندارد مثل قالب بی روح است کما قال صلی الله علیه و آله
لا صلوة الا بحضور القلب و الّا معبود حقیقی عالم الاسرار و دانا بالخفیات و ساکنین
غیب الغیب حضرت احدیت جلّ مجده است و لیکن بعضی از سکنه روی زمین
بتعمیم نظر صورت پرستی ظاهری خود را در خیال گرفته عبادت می نمایند
بسکه ان السلسلة علیّة علویّه رضویّه حمدیّه ذهبیّه علی صاحبها
آلاف الصلوة و السلام و التحیة الحسان عبادات را الله بجوز و ترک باید نمود
که کیفیّت و وجهه قلبیه باطنیه ما ورای این مرتبت کیفیات نیست

در

و لی بمقال لا یدرک کله لا یترک کله تا بنحو کمال ارجاع الشیخیه دلالت
کریمه و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء که اکثر از برکت همت و نظر کیمیا اثر
قطب عصر شیعه تلقی فیض بی حد و نهایت خدا نذر شده بحال سالک صادق سیر
الی الله کمعبود سرار ریشعیه تا آنکه کامله یعنی بعد از حصول فنا فی الائمه علیهم السلام کنند
تشخیص ولایت که عبارت از صورت مبارکه معصوم علیه السلام است بعضی ما نشود
از آینه قلب سالک صادق با نورانیت و شعشعانیت طالع و ملموس گردد
که معرفت نورانیت حضرات ائمه هدی علیهم الآلاف التحیة و الثناء بحسب مقام
کما قال مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث النورانیه
یا سلمان یا جندب معرفتی بالنورانیه معرفة الله و معرفة الله معرفتی
بالنورانیه و مراد از معرفت نفس در کلام الله که و ما خلقت الجن
و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون که عبارت میوه وجود جن و انس است
همین معرفت نورانیه است نه معرفت خیالی و تقلیدی
به بیند و ما در چنانچه یکی از بزرگان دین رضوان
الله علیهم اجمعین اشاره باین حالت باطنیه و وجهه
قلبیه کرده میفرماید نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل

آنچه در سر سویدای بنی آدم از دوست یعنی موجودات سوای
انسان دو قسم اند یا مجرد دند یا مادی اما انسان
ذو جنبتین است یعنی روحش از مجردات است جسمش
از مادیات از ترکیب این دو استعداد تام تمام در
کمون بر بیش حاصل میشود بمفاد لولا الاعتبارات
لبطلت العلوم تمثیل این مطلب خوب واضح و مکشوف
میکردد پس جام شیشه که و نزدت میکویند مثل
روح حیوی مثل جسمش چنانکه ظاهر است نه جام منفرد
جمال نما ست و نه جیوه منفرد لکن اگر جیوه را به پشت
جام بگیرند آینه شود جمال نما میگردد مشرو و مکدر
و مانع علیحده مانع و حاجب نشود و قس علیهذا مثل
باطن که حق و نه عالم از کثرت لطف و عنایت بنی
آدم جیوه جسم او را به پشت جام روح او منضم نمود
تا جمال الهی که عبارت از صورت مبارکه معصومین
علیهم السلام است در آینه قلب وی رخنما گردد
بشرطها

بشرطها که کلیه از علایق و عوایق و غشاوات پاک
و عری و محفوظ باشد پس در وقع و نفس الامر ملا
ما صدق کرمنا و لقد کرمنا بنی آدم در این موقع
و مقام است و الا اکر اکرمیت و افضلیت بنی آدم منوط
و منحصر باین قوا و حواس ظاهری از باصره و سامعه
و شامه و غیرها بوده باشد این قوا در سایر حیوانات
از بنی آدم زیادتر است چنانچه کرگس و بهب شب
می بیند انسان نمی بیند و سگ از چند فرسنگ بوی
می شمد انسان نمی فهمد و کذا قال [illegible] علیکم
نعمی اکر مراد از نعمت همین نعمای ظاهریه و تجلیات
ظاهریه بوده باشد این نعما و تجلیات باین جهات
اقسامها النجوا اتم و اکمل در ملل خارجه از قبیل فرنگیها
و غیرها از مذهب شیعه زیادتر است چنانچه حسّا مرئی و
معلوم است پس در این صورت این چه منت است
خداوند احدیت جلت عظمته در آیه شریفه اسبغ

مذهب نهاده هست پس به دلایل واضحهٔ حسیّه معلوم
و مشخص میشود که این اتمام نعمت عبادت از حالات
باطنیّهٔ قلبیّه هست که ملل خارجه بتمامها محروم از این
نعمت عظما اند خلاصه از جهت امتثال بکریمهٔ و امّا
بنعمة ربّک فحدّث وجه قلبیّه بعضی از خواص سلّاک
این سلسله حقه جمال بی مثل و مثال مبارک حضرت
مولانا الاعظم علی علیه السلام هویدا شده که صاحب
ولایت مطلقهٔ کلیّه هست، چنانچه یکنفر از خواص فقرا
سلاسل شب عید غدیر خم در یکی منزل شرف
حضور داشت صبح نقل نمود که هنگام مغرب در
حالت وضو گرفتن حال عجیبی برایم رو داده بطوریکه
کشف حجاب از نظرم گشته عوالم دیگر مشهودم گردید
که از تقریرش عاجزم بعد از آن تا چهار و پنج ساعت
از شب می بود گذشته با جمعی که بودیم نشسته بودیم
هر کس خود را بگوشه کشیده من هم در کنجی خزیده
بخود

بخود مشغول بودیم ناگاه دیدم آن حالت جمال بیمثال
حضرت مولی علیه السلام دفعة واحدة با نورانیّت در
قلبم ظاهر و جلوه گر شده منکشف، از مشاهدهٔ این حال
نزدیک شده که از خود بیخود شوم از هم دیگر متلاشی شده
بکلی نیست و نابود شوم بعد از وقوع آن قسم وحشت،
و اضطراب بر عموم آنحضرت از کثرت لطف از نور محجوب
گردید تا من فی الجمله آرام گرفتم انتهی قوله ابقی الله تعالی
بلی بعد از آن کم کم رفع وحشت و اضطراب از جنابش
گشته و الآن ظاهراً در میان مخلوقات هست امّا
کسی از حال درونش اطلاع ندارد از این هست که
خداوند تبارک و تعالی در حدیث قدسی فرموده اولیائی
تحت قبائی لا یعرفهم غیری یعنی دوستان حقیقی
من در تحت قباب عزّت من اند کسی نمیشناسد
آنها را بغیر از من وجه قلبیّه بعضی از خواص این سلسله
مبارکه جمال عدیم المثال حضرت الحضرت مالک الملک

حجة الله فی الارضین والسموات صاحب الامر والعصر والزمان
عجل الله فرجه میباشد که صاحب عصر و زمانست امّا ظهوره
وجه قبلیه بعضی از خواص سلاک این سلسله علیه که صاحب
وجه باطنیه اند غالباً جمال مهر مثال قبلهٔ هفتم امام هشتم
سلطان اقلیم ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه
وآبائه وابنائه الاف التحیة والثنا میشود بجهة آنکه
صاحب همین سلسلهٔ مبارکه است فلهذا این سلسلهٔ را
سلسلهٔ ذهبیهٔ رضویه گفته میشود وحدیث صحیح معتبر
متواتریکه در خصوص زیارت آنحضرت وارد شده که
لا یزوره الا الخواص من الشیعه مراد همین زیارت معنویه
باطنیه است والا بحسب ظاهر الاف الوف هر ساله زیارت
آنحضرت از عوام شیعه و ترک و سرباز مشرف میشوند
وحال آنکه این فقره با مضمون همین حدیث شریف منافات
دارد و باین مناسبت با آنحضرت قبلهٔ هفتم اطلاق میشود
که در طور هفتم قلب اخص خواص سلاک و سالکان سلسلهٔ
جمال

جمال با کمال مبارکش با نورانیت ظاهر وجلوه گر گشته
قبلهٔ تحقیقی ایشان میشود باین معنی از زیارت ظاهری
آنحضرت علیه السلام عوام وخواص هر دو مستفیض و
بهره ور دند ولی زیارت معنوی باطنی بطوریکه انفا
گذشت مختص بخواص شیعه است وبس مشابه و مؤید
این مطالب غامضهٔ عالیه است فقرهٔ مبارکهٔ وارده در
زیارت مفجعه که یا من دمه غسله و شیبه قطنه
ونسج الریاح اکفانه وفی قلوب من والاه قبره ومحبّیه
در حدیث حضرات اهل عصمت علیهم السلام وارد است
قبورنا قلوب من والانا ایضاً قبورنا قلوب
شیعتنا والسلام خیر ختام بلغکم الله الی غایة المرام
بحق محمد وآله البررة الکرام صلی الله علیه وعلیهم من
الآن الی یوم القیام









مرآت الکاملین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه مظهر لطفه محمد وآله الطیبین الطاهرین سیما ابن عمه ووصیه علی بن ابیطالب امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله علیکم ایها الاخوان بالعمل بالاربعة الارکان شرائط الکمال وهو الاستعمام للتوبة والذکر والجوع والصمت والسهر والغربة والفکر لتحصل الوصول الی السواد الاعظم وهو الحصول للانسان الکامل الجوهر الذاتی الازلی الابدی الذی عند اخوانا [illegible] الکیفیة [illegible] ذی العزة والعظمة والاعلی وله [illegible] الافاق والانفس متعینان ظهورا وبطونا احدیهما الظهور الاخری والاخری غیب الاولی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان [illegible] شفیق بعبارت تحقیق طالب کنوز تحقیق وفقک الله تعالی بما یحب ویرضی وهو نعم الرفیق که مدینه [illegible] مدینه طیبه محمدیه علیه السلام والصلوة است که فرموده انا مدینة العلم وعلی بابها ودر جای دیگر انا مدینة الرحمة ودر حدیث دیگر انا دار الحکمة وعلی بابها [illegible] حکمت ومدینه معرفت ظاهری دارد وبطونی دارد [illegible] از مدینه غیب [illegible] همان ازل [illegible] وظهوری [illegible] عبارت از بقعه امکان [illegible] مدینه [illegible] ابد لا نهایه باشد ودر رجوع باین مدینه مخلوق سه طایفه شوند صاحب کفر وصاحب ایمان ومستضعفین معصوم علیه السلام من محض الایمان محضا ومن محض الکفر محضا فرموده اما مستضعفین [illegible] لایق [illegible] بسبب ضعف فطرت اصلیه ونور [illegible] ونه لایق کفرند حضرت معصوم علیه السلام مرجون لامر الله فرموده آنها را واما [illegible] طایفه [illegible] نور ایمان و ظلمت [illegible] کفرند [illegible] محض ایمان ومحض کفر [illegible] خالص [illegible] الا

در این دار کتاب [illegible] سماویه [illegible] ارضیه یعنی آبا سبعه علویه بر العلویات کلها در امهات اربعه سفلیه بر سفلیات کلها تصرف نمایند تا آنکه [illegible] پیدا میشود [illegible] عالم است بی نهایت [illegible] عالم است بی نهایت تا لثا حیوانات عالم است بی نهایت [illegible] در این نشأه دنیویه [illegible] گرفتار [illegible] طبیعت است [illegible] خرده خرده باین [illegible] الهیه [illegible] تکمیل شد [illegible] سبعه [illegible] کما قال الله تعالی ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین [illegible] در باطن [illegible] پیدا میشود [illegible] طریق حق [illegible] بی نهایت [illegible] الکثیر [illegible] از باب توبه [illegible] در این [illegible] محمدیه صلی الله علیه وآله شده [illegible] یقین ذکر میکرد چرا که ذکر [illegible] توبه فایده [illegible] ندارد [illegible] فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بهره [illegible] سلوک میشود [illegible] برطریق زیاده خواهد بود چرا که توبه بالحقیقه رجوع بحق است [illegible] لازم دارد جوع را که قال الله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا [illegible] رجوع در سالک قوه پیدا [illegible] فایده چندان [illegible] باطنیه میشود [illegible] تحلیه [illegible] در باطن [illegible] صاحب مقام تحلیه میگردد که عبارت از تزیین گردیدن بانوار باطنیه [illegible] قال الله تعالی ولباس التقوی ذلک خیر [illegible] تحلیه حقیقیه عبارت از عبور [illegible] نفس اماره [illegible] النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی فرموده وتخلیه حقیقیه عبارت از خلع این لباس [illegible] دیگر [illegible] مرتبه بعد مرتبه چرا که [illegible] در باطن [illegible] سالک [illegible] علی التدریج در باطن خود مشاهده [illegible] تعبیر [illegible] تا [illegible] نفس لوامه حق تعالی لا اقسم بیوم القیامة ولا اقسم بالنفس اللوامة فرموده [illegible] دارد

یعنی سالک شهوات روحانیه لازمه امّاره که کماکان مرتکب است تا خود را ملامت کند پس از ارتکاب و فراغ بخلاف مقام الله
که حالت قبل از ارتکاب و بعد مساوی بود و شرعیدی عین نفعه در این پس از امیلا استیها و ثبات های داخلی و خارجی
بجای الله العلی رعنایا به منخلع از این لباس و ملبس بلباس ملکی فانی میگردد که حق تعالی فالهمها فجورها و تقویها فرموده سالک و این مقام
صاحب الهامات قلبیه است نیک و بد خود و دیگران را با لهامات و وحی دل تشخیص میدهد و این مقام از بزرگترین ذکر الهی دکور است
جوع که بهر سالک حاصل است در اینجا سکوت و بیداری شبها و هشیاری الحق را لازم دارد که حقتعالی در حدیث قدسی فرموده
یا موسی جوع ترنی سالک پس از آنکه تقویت جوع دهان را از مرغوبات لذیذه دنیویه بیلا تنگ سازد حالی نادر
قهر میگردد و بیدار و هشیار بحقتعالی و خورده خورده صفت طمانینه نفسانیه بر وی میکند که حقتعالی فرموده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربّک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنّتی و این طمانینه را اقتضاء و خبر دیگر است که در مقامات سابق نیست یکی
غزلت است از ماسوی حق نه دوری از خلق خدا و در کوه و صحرا بسر بردن و دلق ریا پوشیدن بلکه غزلت حقیقیه در خلق
بودن و با حق بودن است و دیگری تفکر است متوجه به اعظم اکرم الوجوه که حضرت معصوم علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة فرموده چرا که این تفکر شرط عظیم ذکر است بلکه ظهور خاصیت که تشرف بحضور درجه اعظم الهی است و تا تشخص سالک
صاحب اینوجه بسیار کشود که الهی معرفت آنکه صورت فکریه مینماید داخل در دایره ثبات و تعمیر در سلوک میگردد قال
المولوی المعنوی قدّس سرّه العزیز ذکر آن شد که بکشایدی فکر آن باشد که تشیر آید نهی و تا صورت فکریه بالا
در طرق معوجه تعمیه نظر و مناظره باطنیه بصورت پیر ظاهری خود مینماید و در این طریقه حقه صورت پیر را در نظر
داشتن بعبادت و سجده کردن او را عین شرک میدانند چرا که باشیاء خود نگشت و وجه حق اکرم الوجوه که اشیا را سالک
مینماید در باطن بعنایت ربّانیه پیدا شود که حقتعالی درباره رسول مختار خبر از این مقام فرموده لقد رای من آیات ربه الکبری و
این مقام تفکّر و حصول صورت فکریه جهت اشیا در باطن سالک مرتبه بلندی است اعلی مرتبت که از صد هزاران لفظ انسانی

یکی سالک نمی‌شود و از صد هزار سالک یکی جذبه پیدا کند که در طی طریق نخواهد بود و از صد هزار سالک جذب پیدا کرده تا ندقیق باعیان
یکی صاحب تفکّر نمیشود چرا که در طریق نمودار آن است و مقامات دیگر سالک طریق نمودار است بسیار پیدا میشود
ولی آنکه صاحب این مقام نگویند چرا که هنوز داخل در دایره ثبات نشده است چه حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله
از صعوبت این مقام فرموده شیّبتنی آیة من سورة هود قال الله تعالی فاستقم کما امرت پس استقامت در طریق
نخواهد بود مگر بنور ولایت معصومیّه خورده خورده از باطن ذکر الهی باطن سالک وارد و غذای او شده بجائی رسد که
بدل ما یتحلّل او عوض ما یتغذّی خارج از افراط و تفریط گردد برخلاف سابق که لا عن ما یتغذّی مختلفه که الحال دیده الیه بدانکه افراد
سلّاک بطور کلّیه منقسم به سه قسم میشوند اوّل اصحاب معاملات اند که طلب و ذکر و فکر ایشان محض تحصیل منفعت و سود دنیوی ثم اخروی
علی حسب مراتبهم ثانی ارباب حالاند که توغّل در ذکر و فکر آنها را از خیالات دنیویّه بلکه اخرویّه بیرون برده
و تمام شیر اشره متوجّه بطرف اقلیم فنا و لقای بی‌بقا شده لهذا از باطن ولایت الهیّه متواتر فیوضات معنویّه و واردات
الهیّه نسبت بایشان وارد که هیچ کسی شباهت بیندازد و تجلیات مختلفه وارده را تشبیه برعد و برق نموده‌اند و کلام بزرگان سلسله کذا است
فرموده که مقام تلوین است ثالث صاحبان مقامات اند که از تلون رسته و بحق حالت و ثبات بمقام پیوسته‌اند قال
الله تعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر درباره ایشان بلکه یک آن از زمان از حق جدا و فارغ نه و غفلت ندارند و هو
معکم اینما کنتم نقد وقت ایشان است و در این مقام فیوضات الهیّه بصورت انوار سماویّه جلوه گر است برخلاف حال سابق
در بروز انوار در باطن بصورت انوار ضعیفه شبیه بشعاع و تشبیهای افروخته و داغی بار و در آخر بر دو شعله و در این مقام
اظهار بصیرت و تفکّر که انوار سماویّه است ابتدای طی اطوار سبعه قلبیه میشود و پس از اطوار اربعه نفسانیه که اطوار قلبی بصورت
کوکب و ماه و نهایت طلوع شمس است کما قال الله تعالی و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
فلمّا جنّ علیه اللیل رای کوکباً قال هذا ربّی فلمّا افل قال لا احبّ الآفلین فلمّا رای القمر بازغاً قال هذا ربّی فلمّا افل

لأن لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر فلما افلت قال يا قوم اني بریٔ مما تشركون

اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا مسلما وما انا من المشركين و از طور رم الی هفتم نور بی صورت جلوه گر است

تشخیص انوار ربانی بسته نه بنت بالوان مختلفه اند تا آنکه بنور طور هفتم که سیاه است برخورد میشود و این قطعه جناب شیخ الشیوخ

سلطان المعرفة شیخ محمد ع نموده اند قدس سره العزیز محض تیمن و تبرک و تشخیص سلاک بر خورد در رسالهٔ مختصر سالنه ذکر نموده ام

و هر بنده چونکه از دست نفس وارسته شد همه اجرام طوف همی بستند جمله مهمان جای چو کردند هفت منزل در مکان دیدند

هفت منزل که هر یکی به یقین کم نبود در روی آسمان و زمین اولین هیچ بار خشنده دومین زعفران شرر بنده

و سوم ارغوان چو آب معصم و آن گاه که نقد است معه آتش چهره که چهارم راست سبز بود شان پنجم است زرا یعنی انجا

مصطفی در راه یافت تشریف قام عبد الله در ششم از طلا بیست که هفتمین شکسب تا بو بکر قلم انجا رسید

والله ماند هم زبان هم بیان شد انجا کند پس کیفیة تصویر همه صنوبری اسلای و تشخیص مراتب سبعه تکوینیه ذات لعینه

قلبیه و صدور این اطوار سبعه ظاهریه و باطنیه این مدینه لهیه از ارکان ثلثه و اربعه طبیعیه ظاهریه و باطنیه الهیه در واقع

نفس الامر بیان بر در کثرت از وحدت و ظهور وحدت از کثرت یعنی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت این

صورت صنوبریه هی شکل مهر نبوت محمدیه را صلی الله علیه و آله در این رساله نگاشتم تا سلاک و طلاب الهیه

فی المحبة برخورند کلیه اسرار کار حقه که درین مهر نبوت حضرت ایشان کاهی و همگی توحید نمود قرار فرموده که نیاز بشرح

احتیاج بطول بسیر علیحده دارد و درین اوراق نخورد هنگی اصلا دکلا بار در شوق سالکی تفصیلی انست را لاخواهد

رجوع برساله عنقائیه تغییر نموده شروحا برخورد با بسط لب خواهد نمود

بدان ای سالک بعنایت و حقایق حقیقی در این مهر نبوت نقشی است غیبی بغیر نشانی از حضرت بی‌نشان که از برکت دست
جل مجده بقوله تعالی ید الله فوق ایدیهم بر ظهر بهای مبارکش قرار و استقرار داشت چون وجود حضرت ختمی مآب هیکل ناسوتی
او صلی الله علیه و آله مظهر غیب و شهادت حق و اسرار ربانی است حق مجده بنحو اتم الهی که سایر اعتبار از این لیاقت سزاوار
لهذا هیکل توحید تشخصی آنحضرت بمثابه کتاب تکوینی مبین و بمنزله تحقیقی متین ممهور بمهر حق است که جمع کتب سماویه
و الواح انبیا نمونه از حکمت بسیار داند که از حقیقت بینش شمار است یعنی آنکه انبیاء عظام و اولیاء کرام الله از ایشان آثار
بی العوالم علیه و شهودیه بسایرها و ارضها و خلقها جمیعاً ظهور ایشان از بحر البحور و نور الانوار حقیقت غیب ثانی
و دره بیضای تجلی اجمالی و تفصیلی حقتعالی است که عبارت از حقیقت محمدیه علیه ظهوریه اولیه است صلی الله
علیه و آله و سلم و لهذا قال کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و قال الله تعالی لولاک لما خلقت
الافلاک و لولا علی لما خلقتک و جمیع این مطالب نقضها نقدها و صیصها بر شئی زاید
در این مهر نبوت و دایره توحید و ولایت بشکل بیضی بشکل بدیع ظاهر و موجود است و جناب
حکمت مآب میر داماد قدس سره العزیز بقطعه با اعتقاد فقیر بجهت تبیین این مهر است مندرجه در این مهر
نبوت فرموده علینا بالتقیهم و علیک بالتقیه ابیات قطعه نونان نونان لم یکتبهما قلم
فی کل نون من النونین نونان عینان عینان لم یحفظهما قلم فی کل عین من العینین عینان
اما و نون اول که رأس العین مهر نبوت است عبارت از فیض اقدس و صوری تجلی اولی نوری ذاتی الهی است
که کاشف از حقیقت قل هو الله احد است چه معصوم علیه السلام فرموده که در آخر الزمان چون جمعی متعمقان آمدند
حقتعالی نازل فرمود سوره قل هو الله احد را پس آیه میثه آیه حقیقت است بعبادان است که معصوم علیه السلام از آن
خبر داده فرموده لیس و رای عبادان قریه و از رحمت و حکمت و لطف و فیض ظهور حقتعالی و ذات ظاهره جامع جمع

از صفت کلی الکمالات است که عند اهل المعرفة مسمّی بالله است و باصطلاح اهل العلم الله علم است ذات مستجمعه
جمیع صفات کمالیه را قال الله تعالی ن والقلم و ما یسطرون پس این نون تجلی اول اوست بر مقام اشرف فوق قلم اعلی است
جهة شهادت و ظهوری دارد مشتمل بر صفات اربعه کلیه و نونات عینیات ثلاثیه علم و شهود و وجود و نور که دارای تمامی
سایر صفات الهیه اند و جهة غیب اعلی و بطونی دارد خارج از این دایره بلا حد و کیف بلکه منزه از اسم و رسم در جمیع صفات بشر
عین ذات است نه آنکه ذاتی دارد و صفاتی جدا حاشا و کلا بلکه ذات و صفت بر جلالت عظمتها نبی بالیقین
صفات اربعه نون ظهور کاشف از صفات ذاتیه غیبیه است فلهذا لا اعتبار فی وجهه فی کل من من المومنین نعم ان حکم البطون
و غیب غیب ذات احدیت منقطع الوجدان و منقطع الاشارات است و در شریعت حقه مقدسه سکوت عنها مامور به است حتی که
راوی عرض میکند حضرت معصوم علیه السلام که ذات غیب علم بخود دارد در جواب میفرمایند در همه مقام اینها حیث ناسح
بعلم میفرماید که علم الشیء از برای طرد خلاف است و در اینجا بحر ذات بحت جلت عظمتها دیگر خیری نیست
که علمی لازم باشد قال مولی الموالی امیر المومنین علیه السلام (کان الله و لم یکن معه شیء) یعنی هو هو لیس الا هو و
و الان بحکم البطون کما کان است (فافهم و تدبر ترشد) پس بنظر دقیق بادراق در مضمون قول جناب حکیم مبدء
از نسبت تحقق هر نون را در هر یک از دو نون غیب و شهاده تجلی اول دادن چرا و حال آنکه غیب غیب منزه از نسبت
و نسبت از جهت بلی جهة آنست که علم و شهود این تجلی است که وجود و نور ذات غیب را مبین است و اگر بنماید صفت نمود
آید وصف التخصیص حاصل نشد ابداً فافهم و اغتنم



119



هو

این چهارده بند حضرات معصومین علیهم السلام از انشادات جناب شرافت مآب سعادت آثار قدسی انتساب آقای شریف الدین خان بریده عتبة العالیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

بند اول

حمد خداوند لایزال محمد — خالق آن نور بی‌مثال محمد
نور محمد بیافرید ز نور بینش — هر دو جهان روشن از جمال محمد
هست اول ما خلق چو نور عظیمش — نیست دگر هیچ که زوال محمد
خاتم پیغمبران و سرور عالم — پر بود آفاق از جلال محمد
در شب معراج بین جلالت شأنش — عرش مزین شد از نعال محمد
اینهمه ذرات کون جزواً کلاً — رزق خور سفرهٔ نوال محمد
از دل و جان شایقند تا که بیابند — جملگی انبیا وصال محمد
یوسف مصری که داشت حسن و ملاحت — ذره بد از حسن خط و خال محمد
مدحت آن شاه کی بگفت درآید — مات بود عقل از کمال محمد
تا که نمی‌بینم آفتاب جمالش — دل شده قانع بیک خیال محمد
مجد شرف قطب عصر سر طریقت — هست ثمر او ز نونهال محمد
اوست مروج بشرع انور و اطهر — نایب و فرزند خوش خصال محمد
قطب زمانا بحال من نظری کن — حق محمد بحق آل محمد
شکر خدا کن شریف دین که فتاده — تا بقیامت بقیل و قال محمد

بند دویم

۱۲۵

مظهر ذات خدا مولا علی — آینهٔ الله نما مولا علی
جمله قرآن از خدا توصیف او — رو بخوان قل انما مولا علی
حمد قرآنست با بسمله — نقطه اندر تحت با مولا علی
حجة الله آیت کبرای حق — هست در ارض و سما مولا علی
در صورها بس مصور میشود — گه بری که لایری مولا علی
گاه آدم میشود گه شیث و نوح — گه خلیل با صفا مولا علی
گاه خضر و گاه الیاس است او — گه بیندازد عصا مولا علی
همچنین در قرنها و عصرها — جلوه گر شد بارها مولا علی
گه شود پیغمبر و گاهی امام — گاه پیر و مقتدا مولا علی
هر زمان در یک لباسی جلوه گر — هست یارب در کجا مولا علی
حال از شیراز میگردد عیان — در قلوب اولیا مولا علی
گه ز راز و گه ز قدسی ظاهر است — گه ز محمد رضا مولا علی
بر شریف الدین کند گر یک نظر — سازد از نفسش رها مولا علی

بند سیم

تا شدستم آشنای فاطمه — هستم از جان خاکپای فاطمه
حب آن خاتون مرا آیین بود — این عطا کرده خدای فاطمه
می نخواهم در دو عالم چیزکی — غیر تسلیم و رضای فاطمه
پادشاهان غبطه بر حالم خورند — شکر من هستم گدای فاطمه
غرق گشتم در تفضلهای حق — شامل حالم عطای فاطمه

نور پاکش را بدیدم آشکار — می نمودم چون ثنای فاطمه
کفو او نبود بغیر از مرتضی — جان فدای مرتضای فاطمه
شمس اگر عالم ز نورش پرضیاست — شد نقابی بر لقای فاطمه
جبرئیل محترم روح الامین — خادم دولت سرای فاطمه
عاصیان امت خیر الانام — منتظر بر عفوهای فاطمه
روشنی جنت فردوس هم — باشد از نور و ضیای فاطمه
قطب دوران مجد الاشراف آنکه او — هست پور با وفای فاطمه
ای خوش آن روزی که آرد یک نظر — شه محمد رضای فاطمه
تا شریف الدین ز خود گردد فنا — هست باشد در لقای فاطمه

بند چهارم

امروز مهمانم بلی در نعمت خوان حسن — خواهم نمایم جان خود یکباره قربان حسن
مطلع ز غیبم میرسد خوشتر سرایم دمبدم — با لحن خوش این مدح را در بزم مستان حسن
اجرا خورش شاه و گدا خواهد همی این بینوا — جام می عشق خدا از جود احسان حسن
ناخورده ام جام میش لکن خیالش کرده ام — از یاد جامش گشته ام سرمست و شادان حسن
کان کرم بحر عطا هم منبع حلم و حیا — در ذات عالم ملکی هستند حیران حسن
آن سرور اهل جنان آن پادشاه جسم و جان — خدام او قدوسیان عرش است ایوان حسن
باشد امام دومین نور دو چشم مصطفی — این هر دو عالم یافته یکجا از احسان حسن
اشعار والشمس یقین هست از رخ نیکوی او — واللیل یعنی موی او برخوان ز قرآن حسن
مظهر بود اکبریا هم حکمران در ما سوا — اهل زمین و هم سما بنده بفرمان حسن

(خلقش)

خلقش حسن خویش از هم روی نیکویش حسن — گشتم ز عشقش باز من هستم ثناخوان حسن
وصفش نیاید در بیان عاجز بود نطق و زبان — وجه خداوندی عیان از وجه رخشان حسن
صد شکر فضل خدا احسن دلم شد پر ضیا — بر قلب زارم تافته آن نور تابان حسن
مجد الشرف قطب الزمان سردار دل سلطان جان — باشد در این دوره کنون بیشک [illegible] دربان حسن

باز من
مرغ مثنوی بریان شده
گویند

بند پنجم

ایشه محمد رضا بر بزم وصلت از عطا — خواه این شریف الدین را بر حق اخوان حسن

گشته ام باز بی قرار حسین — تن و جانم بسوخت نار حسین
روزگارم شده است تار و سیاه — کرده ام یاد روزگار حسین
هر زمان یاد کربلا سازم — میشود چشم اشکبار حسین
چونکه با امر واحد قهار — بر میان بست ذو الفقار حسین
حیدرانه جهاد می فرمود — زد بجان عدو شرار حسین
صد هزاران لعین بکشت که تا — وجه حق گشت آشکار حسین
تا که معشوق خود عیان دیدش — گشت محو رخ نگار حسین
عشق بازی نمود با یزدان — عشق یزدان بود شعار حسین
در ره عشق پس شهید شد او — خون بها گشت کردگار حسین
کاش میبودمی به محضر وی — جان خود کردمی نثار حسین
از خدا خواستم محبت او — مر مرا هست چونکه یار حسین

(ایشه محمد رضا)

شه محمد رضای مجد شرف	خلف الصدق باوقار حسین (ع)
حال در ملک فقر سلطانست	کرده چون صاحب اختیار حسین (ع)

بند ششم
برشریف الدین اسم نظر نکند
بحق شاه تاجدار حسین (ع)

دل نماید یاد زین العابدین (ع)	حضرت سجاد زین العابدین (ع)
پادشاهی بود بس مجهول قدر	رهبر اوتاد زین العابدین (ع)
روز و شب میبود در صوم و صلواة	سرور عباد زین العابدین (ع)
جن و انس و وحشی و طیر و پری	جملگی منقاد زین العابدین (ع)
گر بخواهد این جهان سازد خراب	میدهد بر باد زین العابدین (ع)
ور بخواهد عالم دیگر کند	طرح نو ایجاد زین العابدین (ع)
عیسی مریم بود شاگرد او	هست چون استاد زین العابدین
بحر جودش موج زد آندم نمود	زنده یک صیاد زین العابدین (ع)
زنده یک صیاد کرد و یک شد	صد دلی آباد زین العابدین (ع)
لشکر غم تا هجوم آور شود	میکشم فریاد زین العابدین (ع)
از ترحم وز کرم با فضل و جود	میکند امداد زین العابدین
چون شدم من بندهٔ در بند او	گشته ام آزاد زین العابدین (ع)
قطب دوران شه محمد رضا	باشد از اولاد زین العابدین (ع)

بند هفتم
برشریف الدین ترحم گر کند
میشود دلشاد زین العابدین (ع)

دلم نمود خیال محمد باقر (ع)	دو ابروان هلال محمد باقر (ع)
از آن خیال دلم همچو بحر عمانست	پر از صدف ز لآل محمد باقر (ع)
چو تشنه کام شوم قطرهٔ همی خواهم	ز چشمه‌سار زلال محمد باقر (ع)
منم که رزق خور سفرهٔ کرم هستم	ز نعمت و ز نوال محمد باقر (ع)
بهشت هیچ نخواهم از آنکه من شیدا ام	نظر کن خط و خال محمد باقر (ع)
هزار جان بودم ار همه فدا سازم	بطلعت و بجمال محمد باقر (ع)
گرفته صید دل عاشقان بیک غمزه	به بسته سخت عقال محمد باقر (ع)
نمودم عهد کشم سرمه خاک پایش اگر	شود نصیب وصال محمد باقر (ع)
بفضل و رحمت و جود و سخا و لطف و کرم	کسی ندیده مثال محمد باقر (ع)
هزار شکر بقلب شکسته ام امشب	بتافت نور جمال محمد باقر (ع)
نگر بعالم لاهوت از آن مبینی	شکوه و جاه و جلال محمد باقر (ع)
ببین که اهل سموات و ارض حیرانند	ز خوی و خلق و ز حال محمد باقر (ع)
چو قطب عصر محمد رضای مجد شرف	نموده ذکر مقال محمد باقر (ع)

بند هشتم
شریف دین تو مزن هیچ دم برو بطلب
ز قطب عصر کمال محمد باقر (ع)

دلا وقت سحر شد کن ثنای جعفر صادق ع — تن و جان برو دی کن فدای جعفر صادق ع
هزاران شکر یزدان که هستم غرق فضل آن — ندارم در دل خود جز ولای جعفر صادق ع
خیالم در خیال او کنم یاد جمال او — ز حق خواهم هماره من عطای جعفر صادق ع
امام ششمین باشد ز حق حبل المتین باشد — مرا آیین و دین باشد رضای جعفر صادق ع
بود در عرش آرامش ملایک حمله خدامش — شهان دین و دنیا یکسر گدای جعفر صادق ع
چه گویم وصف آن سلطان جلال حضرت سبحان — تجلّی کرده می بین از لقای جعفر صادق ع
برو برخوان مقالاتش بدان قدر کمالاتش — که نازل کرده آیاتش خدای جعفر صادق ع
چون اسرار خداوندی عیان شد در زمان او — بگوش جان رسد هر دم صلای جعفر صادق ع
بدیدم نور پاکش را عیان با گوشهٔ چشم — بدانستم که باشد جلوه‌های جعفر صادق ع
سراپا جرم و تقصیرم ندارم ملجأ دیگر — امیدم هست بر جود و سخای جعفر صادق ع
زبان از وصف او عاجز بیان از نعت او قاصر — نباشد مدح همچون من سزای جعفر صادق ع
کنم اسرارشان پنهان زیرا یقین دارم — نباشد فاش گفتن را رضای جعفر صادق ع
ولی مجد از شرف را بین بچشم باطن قلبت — که هست او آینه جلوه نمای جعفر صادق ع

بند نهم
شریف الدین خوش آن روزی که بر تو یک نظر آرد
ز فضلش شه محمد رضای جعفر صادق ع

آید بسرم چون گذر موسی کاظم ع — بی خویشم و دیوانهٔ تر موسی کاظم ع
های های بکنم دست زنم پای فشانم — افتاده بدل یک نظر موسی کاظم ع

(من در سر)

۱۲۳

من در سر کویش چو سگی سر بنهاده — افتد بسرم تا گذر موسی کاظم ع
المنة لله عجب شوکت و شأنیست — تا من شده‌ام کلب در موسی کاظم ع
عوعو بکنم شب که نمی خسبم و بینم — روی خوش یک شیر نر موسی کاظم ع
امشب دل و جانم شده چون جنت فردوس — از تابش نور قمر موسی کاظم ع
صد شکر خداوند که کام دل تلخم — شیرین شده از نی شکر موسی کاظم ع
علمی که الهی بود بود در همه عالم — یک قطره ز بحر هنر موسی کاظم ع
موسی که عیان داشت ز خود آن ید بیضا — می بود عیان از اثر موسی کاظم ع
مرآت جمال احد لم یزل آمد — آن طلعت خاور سیر موسی کاظم ع
مظلومی آن شاه کنم یاد بنالم — از بس شده‌ام خون جگر موسی کاظم ع
شبانه منم گریه کنان حالت شه را — سکّان سما چشم تر موسی کاظم ع
شه مجد شرف قطب زمان سرور عشاق — در شاخ ولایت ثمر موسی کاظم ع

بند دهم
القطب زمانه بشریف الدین نالان
فرما نظری حق سر موسی کاظم ع

یادم آمد خال هندوی رضا ع — نرگس چشمان جادوی رضا ع
دیده ام با چشم دل من چند بار — طلعت زیبا و نیکوی رضا ع
قاب قوسین او دنی می بود عیان — آنچنان در طاق ابروی رضا ع
وجه غیب الغیب حق لم یزل — جلوه گر از طلعت و روی رضا ع

(هست)

هست آن شه صاحب این سلسله — ذکر سلاکان بود هوی رضا (ع)
پادشاه دین و عقبا بود — باشد اندر عرش اردوی رضا (ع)
شه محمد رضا مجد الشرف — حاجب دربار مینوی رضا (ع)
خان پرویز آن صفیر العارفین — دستگیر سالک کوی رضا (ع)
صد هزاران دل ز عشاق حزین — بستهٔ یک سلسلهٔ موی رضا (ع)
شکر لله هستم اندر سلسله — در کمند تار گیسوی رضا (ع)
در کمند ظالمان گشته اسیر — یک غزالی همچو آهوی رضا (ع)
خواهم استخلاص او را با رجاء — از عطا و لطف دلجوی رضا (ع)
قبلهٔ هشتم امام هشتم است — سجده آرم هر زمان سوی رضا (ع)

بند یازدهم

بر شریف الدین نما یارب نصیب — بار دیگر جلوهٔ روی رضا (ع)

جود جواد را اگر جود و سخا کند تقی (ع) — فضل کند کرم کند لطف بما کند تقی (ع)
روسیهم شکسته دل عاصیم و مقصرم — عفو کند خطای من باز عطا کند تقی (ع)
من سگم از سگان او جبهه به آستان او — باز نهاده منتظر تا که صدا کند تقی (ع)
تا که شدم کلب درش شیر نرم غضنفرم — عاجز محض را اگر بین که چها کند تقی (ع)
یک نظری کرم کند بر من زار و بینوا — آینهٔ قلب مرا بدر دجا کند تقی (ع)
آتش عشق خویش را در دل پرغمم همی — هر نفسی فروخته شعله نما کند تقی (ع)

(چون)

۱۲۴

چون مرض عشق بود در دل زار من نهان — با گل و قند وصل خود زود دوا کند تقی (ع)
نور جمال حضرتش چونکه ز نور حق بود — عرش عظیم را پر از نور و ضیا کند تقی (ع)
پرده ز رخ گر افکند وجه خدا عیان شود — جملهٔ کائنات را محو لقا کند تقی (ع)
بی روی مجد شرف حضرت قطب عصر را — بین نیام و یقظه ها اثر بما کند تقی (ع)
حضرت مجد ذو شرف هست ز شیعیان او — شیعهٔ خویش را شه ملک بقا کند تقی (ع)
هستی من ز جود او هست امیدم آنکه در — حضرت شه مجد شرف زود فنا کند تقی (ع)
نفس دغای من مرا کرده اسیر خویشتن — جود کند ز نفس دون تا که رها کند تقی (ع)

بند دوازدهم

چونکه شریف دین در است غلام کمترین — جود کند کرم کند عفو خطا کند تقی (ع)

صد شکر کرد فضل و کرم حضرت نقی (ع) — شامل بحال زار شه رحمت نقی (ع)
صحن دلم که گشته گلستان عجب مدار — چون کرده ام خیال من از طلعت نقی (ع)
شاهنشهان تمام گدای درش شدند — عزت بیافتند هم از عزت نقی (ع)
در زمرهٔ سگان درش هم یکی منم — یک استخوان بخورده ام از نعمت نقی (ع)
محسوبم از سلک سگان درش کند — باشم من همچو شیر نر از شوکت نقی (ع)
امشب نشسته ام بهوای وصال شه — با شوق وصل می بکنم مدحت نقی (ع)
خواهم یکی دهان بفراخی نه فلک — تا شمهٔ بنظم کشم قدرت نقی (ع)
گردد نصیب وصل اگر مدحتش کنم — شیرین شود مذاق دل از شربت نقی (ع)

(چون)

چون نور ذات حضرت قیوم لایزل　　ای در تلألؤ آمده از صورت نقی ع

اینک که این صحیفه بدستم گرفته ام　　تا بد بصفحه نور هم از دولت نقی ع

آن فضل و آن کرم که به بیچارگان کند　　ذرات کائنات کشد منت نقی ع

ز الطاف قطب عصر محمد رضا بود　　نورش عیان بدیده کنم صحبت نقی ع

ورنه مدیح عشق کجا لطف شه کجا　　من هم کجا که شرح کنم خصلت نقی ع

بند سیزدهم

بس کن شریف دین که مدیحش نه حد تست
مجد اشرف خودش بکند مدحت نقی ع

منکه هستم جان نثار عسکری ع　　بیقرارم بیقرار عسکری ع

اختیارم را زکف ایندم ربود　　نیست غیر از اختیار عسکری ع

آتش عشقی که در قلبم بود　　ذره هست از شرار عسکری ع

آتش دل هر زمان شد شعله ور　　بینم از نور عذار عسکری ع

با خیالش پیچ و تابی داشتم　　نگر هستم دلفکار عسکری ع

نیست فکرم غیر فضل و رحمتش　　چونکه دارم افتخار عسکری ع

لشکری دارد پری عرش و فرش　　از چه بینی اقتدار عسکری ع

میکند تبدیل عالم در دمی　　می ندانی اقتدار عسکری ع

گیسوانش عروة الوثقای حق　　معتصم هستم تبار عسکری ع

رو بخوان تفسیر قرآن را که هست　　شمه از کار و بار عسکری ع

بر جمال حق بود مرآت صاف　　هیکل کردون وقار عسکری ع

اولیاء الله مثل اشتران　　جملگی اندر قطار عسکری ع

شه محمد رضا مجد اشرف　　این زمان یک یادگار عسکری ع

بند چهاردهم

بر شریف الدین صغیر العارفین
لطف کرده اختیار عسکری ع

پادشاه انس و جان صاحب زمان　　مالک کون و مکان صاحب زمان

حجة الله آیت کبرای حق　　در زمین و آسمان صاحب زمان

قطب افلاک و لاشمس الهدا　　هست چون عرش آستان صاحب زمان

ظاهرش باشد امامت باطنش　　غیب لایدرک بدان صاحب زمان

وجه من وجه پاک آن شه است　　میکند لطف نهان صاحب زمان

غیبتش از چشم اهل ظاهر است　　جلوه گر بر عاشقان صاحب زمان

روز رجعت بر پناهش میروم　　میدهد بر من امان صاحب زمان

در حقیقت مظهری باشد عیان　　خود بذات بی نشان صاحب زمان

مظهر حقیقت هم مظهر بود　　ظاهر است از شیعیان صاحب زمان

شه محمد رضا مظهر باو　　هست از قلبش عیان صاحب زمان

مانده ام در شش در حیرت شها　　الامان و الامان صاحب زمان

بر شریف الدین عطا کن وصل خویش
از غم هجرت زمان صاحب زمان

(وله)

وله ایضاً رباعی

خواهم صله ز قطب دوران　　از بهر مدایح امامان ع

یک ذره محبت دل افروز

از مجد شرف مدیر عرفان

تمّ

هو

العلی

سواد دستخط و رقیمهٔ مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف اعظم خداوندگاری خان ارواحنا فداه که یکی از تجار سلماس را خطاب و مفتخر فرموده اند

عرض میشود　امید که ان شاء الله تعالی مزاج سعادت امتزاج قرین اعتدال و خالی از ملال است　روزیکه با جناب مستطاب حاجی ملا نقی آقا سلمه الله تعالی در کلبهٔ فقرا تشریف داشتید قبلاً صحبت شد که کسی تحریراً یا تقریراً مطلبی گوید یا نویسد اگر همان مطلب شاهدی از آیات قرآنیه و یا حدیثی از احادیث معصومیه ع بوده باشد　اگر شنونده قبول نکند نکرده است　اما درصورتیکه بوده باشد مقبول است　خدا نکرده

(اگرکسی)

اگر کسی با وجود دلالت آیه و حدیث در ثبوت آن مطلب را قبول نکند در حقیقت آیه و حدیث را قبول نکرده است بعد از این صحبت اشعار سرور قبلی شریف الدین حفظه الله الکریم المعین بمیان آمده جناب عالی با کمال دقت ملاحظه میفرمودید که اختتام همان اشعار راجع به توصیف و تمجید یک نفر شیعهٔ خلص مولا الموالی علی العالی صلوات الله و سلامه علیه مادام کرّ الایّام واللیالی بود　این کمترین همقدر عرض کردم اگر کسی تمجید و توصیف عبدی را نماید در واقع و نفس الامر آن تمجید و توصیف راجع به آقا و مولای وی است　زیرا که عبد مالک وجود خود نیست تا چه رسد با وصافش از قضا در این اثنا فایطونچی آمده مهلت نداد که شاهد آن مطلب به شفاهاً عرض شود باحتمال اینکه شاید ملاقات دیر اتفاق افتد بمفاد (الکتابات نصف الملاقات) لابدّاً بعرض کتابت مبادرت شد　بلی شاهد این مطلب که توصیف عبد راجع بمولای وی است　حدیث شریف هدایت ردیف است که حضرت الحضرات مالک الموجودات حجة الله فی الارضین والسموات عجّل الله فرجه راجع به بعد از غیبت خود فرموده قال عجّل الله فرجه　انظروا الی رجل منکم قد روی

(حدیثنا)

حدثنا ونظر الی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا
فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فالراد
علیه کالراد علی والراد علی علی حد الشرک
بالله سبحانه وتعالی پس چنان کلام که مثبت
مدعاست در این مقام قرینهٔ کلام اعجاز اعلام
آنحضرت است زیرا که استعمال قرینه در فهم مضامین آیات
واحادیث در علمیات و عملیات معمول علیه کل علماء اعلام
است از متقدمین و متأخرین پس در این حدیث شریف هدایت
ردیف که فرموده اند ردکنندهٔ آنچنان رجل کانه رادکننده
است وردکنندهٔ من در حد شرک بخدای تعالی است قرینهٔ
واضحه اش این است که هرکسی با آن چنان رجل موصوف بصفات
ثلثهٔ مذکوره شود قائل و تابع با آنحضرت شده موحد است اما تعیین
این رجل که بلفظ مفرد فرموده محل لغزش اقدام از خواص و عوام
است بعلت اینکه همان علامات که روایت حدیث و نظر
بحلال وحرام ومعرفت احکام است در رجال متعدده از علمای
عظام کرام سلمهم الله تعالی (من کان حیاً و قدس الله ارواحهم من کان
میتاً) در دورات سابقه بوده و حالیه هم بحمد الله تعالی هستند
مراد و مقصود امام ع که یک نفر است بدلیل اینکه رجل فرموده
رجال نفرموده بمنصهٔ ظهور نمی آید علاوه بر این جمع کثیری

از آلاف الوف باین قائل و معتقدند که آن یک نفر فلان است
و جمع غفیری دیگر میگویند فلان هکذا جمع دیگر فلان و
فرقهٔ قلیلی هم بمفاد کریمهٔ (وقلیل من عبادی الشکور)
گویند فلان پس در این صورت نیز مقصود معلوم نباید که سهل
است باعث اثبات مذهب عیسوی و اهل سنت میشود بعلت
اینکه اگر کثرت دلیل حقیقت باشد عیسوی مذهب ثابت
میشود زیرا که مثلاً و از روی فرض اگر مخلوق روی ارض صد
کرور باشد نود و نه کرور آن عیسوی مذهب است و کذا
در اسلام که مثلاً و فرضاً اسلام پنجاه کرور باشد چهل و نه کرور
آن اهل سنت و جماعت است چنانکه محسوس بحس است و چیزیکه
محسوس بحس ظاهری باشد اقامهٔ دلیل بآن از قبیل تحصیل حاصل
است فبناءً علی هذا بدلالت آیهٔ وافی هدایهٔ سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
که سنریهم فرموده سنعلمهم نفرموده ثبوت حقیت منحصر بدین
آیات الهیه است در عالم آفاق که خارج از وجود انسانست
و در عالم انفس که خودی خود انسانست که محتوی و منطوی عالم
اکبر است چنانچه امیر علیه السلام خطاباً بهیکل انسان فرموده

(اتزعم انک جرم صغیر) (وفیک انطوی العالم الأکبر
وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر) و در
اثبات دیدن آیات بینات انفسی کریمهٔ (وفی انفسکم
افلا تبصرون) که در این آیهٔ مبارکه نیز (افلا تبصرون)
فرموده (افلا تعلمون) نفرموده دلالت و شهادت کلیه دارد
و آیهٔ وافی هدایهٔ (ومن کان فی هذه الدنیا اعمی
فهو فی الآخرة اعمی) در دیدن آیات الهیه اعم است
از آفاقی و انفسی دلالتش اظهر من الشمس است و ابین من
الامس است پس چون بدلایل صریحهٔ آیات و احادیث
ثابت و واضح و مبرهن گردید که تعیین آن یکنفر رجل متصف
بصفات ثلثهٔ مذکوره در حدیث مزبور که مراد و مقصود امام
عجل الله فرجه است منوط و موکول بدیدن آیات الهیه
در انفس و آفاق است پس هر کس از فرق متعدده مزبوره
از آلاف الوف و غیرها بعد از تابع شدن و معتقد بودن
بریش و متبوع خودش اگر از آیات بینات الهیه در انفس
و آفاق خود دیده زهی سعادت و خوشا بحالش و اگر ندیده
ما دامیکه تیر در شست و فرصت در دست دارد مجاهدهٔ
کاملهٔ فی الله ولله نموده تا بفیض تبعیت آن یکنفر رجل بزرگوار که

(مقصود)

مقصود و مراد امام ؏ است فایض آید کما قال الله تعالی (اصبروا
وصابروا ورابطوا) و در صورت معین شدن آن
یکنفر رجل بزرگوار که بمثابهٔ ابر رقیق بپیش شمس ولایت
است که آنحضرت فیوضات ظاهریه و باطنیه خودش را تا اسباب
او بموجودات میرساند بدلالت کریمهٔ (وفوق کل ذی علم
علیم) لازم نمی آید که سایر علمأ اعم از متقدمین و متاخرین
بد باشند بل وجود هر کدام شان لکل بحسبه در اجرای اوامر
و نواهی شریعت مقدسه لازم و متحتم است پس بمدلول (لولا
الاعتبارات لبطلت العلوم) یعنی تا مطلب کما هو حقه معلوم
شود فبناءً علیه بطریق مثل چنانچه در جنود سلطنتی سردار
سرتیپ است کذا سرهنگ و یاور الی سرباز پس با وجود سردار
لازم نمی آید که سایر جنود بد و بیمصرف باشند بلکه وجود
آنها نیز ضرور است زیرا که متبوع بدون تبعه امر و نهی
خود را نمی تواند مجری نماید بر این قیاس است ضرورت
و لزوم حضرات علمأ اعظام در هر دوره که من حیث الباطن
جنود الله فی الارضین اند و بمفاد (الکلام یجر الکلام)
آیات بینات الهیه که اهل ذکر که سالکان سبیل الهی اند

(در وجود)

در وجود خود و خارج از وجود خود یعنی انفساً و آفاقاً می بینند لا بعد است که فهم مرموزات همهٔ آنها هم موقوف باشارات و لطایف آیات و احادیث است حتی باید آن مرئیات خواه در خواب خواه در بین النوم و الیقظه و خواه در سیر و مکاشفه و مشاهده مرئی شود تطابق با احادیث یا آیات داشته باشد نه آنکه هرچه بخیال شخص آمد بگوید بعلت اینکه میزان تمیز صحیح از غیر صحیح من جمیع الوجوه آیات قرآنیه و کلمات مصحف دُرر آل حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین است کما قال تعالی وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ خلاصه از جملهٔ حالات سالکان سبیل الهی و اهل ذکر الهام است کما قال تعالی فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا و باید دانسته شود که وحی مخصوص بحضرات انبیاء علیهم السلام است نه الهام بدلالت اینکه العیاذ بالله در انبیاء علیهم السلام فسق و فجور نبوده که خداوند بآنها فجور آنها را الهام فرماید و حال آنکه کلمهٔ فجور مقدم بکلمهٔ مبارکهٔ تقوا است که از حیثیت تقدم نوعی افاده اصالت مینماید فعلهذا خواص امت هم بعد از

ع نبیا و آخر

تزکیهٔ کامله نصیبهٔ از الهام دارند و این الهام نیز بر دو قسم است داخلی و خارجی یعنی اگر آن الهام و صدا از قلب خود سالک سبیل الهی بگوشش آید آنرا الهام داخلی گفته میشود و اگر بصوت هاتف غیبی آید خارجی و از آنجمله ذکر کردن قلب بعضی از اهل ذکر و سلاک است بدون مشارکت و معاونت لسان بطوری که لبش بالای لب بوده قلب مشغول ذکر میشود که در بعضی (لا اله الا الله) میگوید و در بعضی (الله) فقط و قلب بعضی (یا محمد ص) میگوید بعضی (یا علی) بعضی (یا حق) و در بعضی (هو) و این ذکر کردن قلب نه چنانست که شخص از خیال خود یکی از کلمات مبارکهٔ فوقیه را بگذارند و بذره و شذ و ذاً یعنی مثلاً از پنجاه نفر صاحبان ذکر قلبی صدای ذکر قلب یکی از خارج هم شنیده میشود ولی مابقی که بی صدا یست خودش میشنود خداش کما قال تعال رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و همچنین اشاره بهمین مطلب است که فرموده اند خاموشند نعرهٔ تکرارشان میرود تا عرش تخت یارشان تحقیقاً جمیع انواع اذکار قلب از قبیل ذلک فضل الله

يُرَبِّيهِ مَن يَشاءُ است و شواهد ذكر كردن قلب اهل ذكر
از آيات كلام الله و از احاديث قدسى و معصومى و از
كلمات معتبرين علماى اعلام عظام از متقدمين رضوان الله
عليهم اجمعين در رسالهٔ جواهر الكلام عرض شده فارجع
اليها بعنايت الله تعالى ولى بعد از طبع شدن رسالهٔ
مزبوره مطلبى راجع باثبات ذكر كردن قلب از كتاب اربعين
جناب شيخ بهاء الدين عاملى قدس سره العزيز كه در نزد كل فرق
اماميه مسلم القول است ديده شده ولى افسوس كه محل درجش
برسالهٔ بقية العرض گذشته بود اما در اينجا مبادرت
بعرض ميرود كه شيخ معظم له قدس سره در تفسير آيهٔ شريفهٔ
(واقم الصلوة لذكرى) فرموده كه مقصود از اين كلمهٔ
مباركه ذكر كردن قلب است كه صلوة وسيله بآن شده
و مشخص است كه المقصود اشرف من الوسيلة زيرا كه صلوة
عمل قالب است اما تنطق و ذكر كردن قلب عمل قلب
قالب از آب و گل است و قلب از جان و دل پس از اوضح
واضحات است ترجيح عمل قلب بقالب انتهى كلامه
ورفع فى فراديس الجنان مقامه و در اخبار وارد است
كه ملائكهٔ موكلين به باران عدد قطرات آن كه نازل بروى
زمين ميشود ضبط مينمايند ولى از ضبط كردن ثواب ذكر

(قلب)

۱۳۰
۱

قلب عاجزند لاكن بعضى از اخص خواص سلاك اين سلسلهٔ
عليهٔ ذهبيهٔ رضويه على صاحبها آلاف الصلوة والسلام
والتحيه را بعد از رياضات شاقهٔ مشروعه و تصفيهٔ كامله
حالات باطنيهٔ رخ نما ميشود كه صاحب آن حالات كمال عجز
دارد بنوشتن يا بگفتگو آوردنش يعنى بگفتگو نمى آيد كه بتواند بياورد
مثل اين مثل آنست اگر كسى بخواهد صورت قند را بكسى
معرفى نمايد مى تواند زيرا كه گويد قند سفيد ميباشد و خرده
خرده دانه هايش هم ميباشد گوينده مى تواند گويد و شنونده را
نيز مطلب دستگير ميشود اما اگر گوينده بخواهد شيرينى و حلاوت
قند را بگفتگو بياورد نمى تواند چرا كه غير ممكن است و ذوقى در دل
شنونده وقتيكه قند را خورد آنوقت صحيح و سكوت كامله براى ايشان
حاصل ميگردد از آنست كه فرموده اند (من لم يذق لم يدر)
بارى اين مطالب من الاول الى الآخر بسيار بسيار زياده
از اين تحقيقات و تدقيقات و شواهد از آيات و احاديث
و اخبار لازمه شان بود لاكن بدلالت العاقل يكفيه الاشاره
و از جهة اتكال و اعتماد بمدرك بلند و اطلاع كامل جناب عالى
از آيات و اخبار و احاديث اكتفا و اختصار باين قدرها شد

(وفقنى الله)

وفقنی الله و ایاکم بالثبات فی الصراط المستقیم ای دوستان
مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و السلام
اقل درویشان بل بدنام کننده ایشان حقیر مذنب جانی (پرویز ۲)

اسم این رساله مبارکه را حضرت مولی
الموالی صلوات الله وسلامه علیه
به یکنفر از سلاک باصفای صاحب
مکاشفه در خواب فرموده اند
سراج القلوب است

کتبه اقل سادات تراب اقدام فقرای حقه ذهبیه رضویه
علی صاحبها الآف الصلوة والسلام والتحیه
محمد تقی الحسینی سلماسی
روز سه شنبه ۲۹ شهر رمضان
المبارک ۱۳۳۶

بسم الله خیر الاسماء وهو نعم النصیر ونعم المولی

الحمد لله رب العوالم والانام والصلوة و
السلام علی اشرف المکونات محمد واله
البررة الکرام سیما وصیه الذی هو هادی
الامة من الخواص الی العوام وناصر الانبیاء
والائمة بالتمام **اما بعد** چون بعضی از سالکین
سبیل الهدی و متشرعین شریعت غرای حضرت رسالت پناهی
و ستوده اطوار ارادت اسلوب و مشی طریقه حقه فقر ذهبی از این
خاکپای فقرای سلسله علیه رضویه ذهبیه علی صاحبها الاف التحیة
و الثناء اعنی عبد العاصی درویش بی‌سرمایه خواهش نمودند لهذا این حقیر
کثیر التقصیر با وجود عدم بضاعت و کمی استطاعت از اخوان

ازبزرگان

ازبزرگان دین ادام الله تعالی ظلاله العالی علی رؤس الضعفاء والمساکین
ابد الآبدین و دهر الداهرین مطالبی که ضروری و لابد منه طالبان
طریقت و تصوف و شریعت مصطفوی علیها الصلوة والسلام بود از اشارات
آیات و اخبار و از کلمات مکملین رضوان الله علیهم اجمعین بنحو کمال اجمال
و اختصار که **خیر الکلام ما قل و دل** است استنباط نموده از جهت
یادآوری در سلک رشته تألیف منتظم نمود که لابد باید سالکان
طریق ... از متعلقات عاشقان جمال ازل ذو الجلال در هر حال آن مطالب
را اعمال سازند با کمال شوق و ذوق بدون تردد خیال و اهمال عامل
گشته تا بدرجه قرب و وصال فایض گردند انشاء الله علاوه از عموم مطالعه کنندگان
... و جزوه انشاء الله در هر جا بی‌سهو و خطی من حیث اللفظ و المعنی واقع
شده است تصحیح فرموده این اثیم عاصی را به دعای خیر و طلب مغفرت یاد و شاد
فرمایند **فها انا اشرع فی المقصود بعون الله الملک الودود** در بیان
آنکه وقت تمام و سعی بلیغ ما لا کلام نمودن در اوامر و نواهی و رجحانات و مستحبات
شریعت غرا و اجتناب از نواهی و بعضی محرمات و مکروهات آن برای
اهل طریقت واجب و عزیمت است کما قال علیه السلام الشریعة اقوالی

الطريقة وسوسة والطريقة بدون الشريعة زندقة

یعنی شریعت بدون بجا آوردن افعال طریقت عبارت از ریاضات شاقه بدنیه ومجاهدات متمایلات نفسانیه بعه باشد وسوسه ابلیس دن شمار کوینده کان یعنی ثابت طریقت بدون التزام اوامر ونواهی شریعت معتقده کفر وزندقه کار دیت انتهی هر دو یعنی شریعت وطریقت منقادلات وی احادیث واخبار کثیره متواتره معتبره صحیحه لدزم وملزوم یکدیکرند کالروح والجسد دردوم القیام ازهمدیکر نمیشوند چنانکه منقول از محققان تحقیق المتخصص تحقیق همین معنی را بیان ترکی بابی فرموده

شرای دینی رسا سیدر شریعت | طریق حق هدا سیدر طریقت
وجه رواتی قپو درکاه حقیقت | بریولنک ابتدا سیدر طریقت
صراط مستقیمه دعوت ایدن | [illegible] سیدر شریعت
شریعت اسماننک سنبده ور | قمو نانک رهنما سیدر طریقت
خه اتنک لیله المعراج ایچنده | جبینه عطا سیدر شریعت
عرشی اوج کونه دیک جبرئیل | ادکا وحی خدا سیدر شریعت
جهاد اکبر ایدن اهل عرفان | قمو منونک صفا سیدر طریقت

نه بیلون شرع پاکی اهل الحال | اولی اعدا اونی جفا سیدر شریعت
شریعت سیز طریقت اولور الحال | حقیقت کون ضیا سیدر شریعت
جهاد ایر ویا اولماز ره الله | اننده کی عصا سیدر طریقت
بدن بولماز بقا جان اولمادقچه | حقیقت تن بقا سیدر شریعت
جمیع انبیا واولیالون | نیاز ورهنما سیدر طریقت

چون ابلیس پر تلبیس در دل انسان راه مخزن جواهرات نفیسه اسرار الهی است از جهت عداوت حب الله بآدم ابو البشر علی نبینا وعلیه السلام دو دشت بسته است لهذا بزرکان دین از انبیا واولیا سلام الله علیهم اجمعین رانده این کشش وافتتاح این در کلید چند ترتیب داده اند

صمت وجوع وسهر وعزلت وذکر بدوام | در توفیق کشاید زرنج جمله لازم

زیرا که اصل الاصول جمیع اعمال وافعال واداب واخلاق حسنه شریعت وطریقت همین اعمال پنجگانه است سایر اداب واخلاق مرضیه طریقت متفرع از نهاست ودر اثبات هر یک از این اصول خمسه از حضرت رسالت حدیث هدایت ردیف خیر الکلام ما قل ودل ذکر نموده

است یا حدیث از کلام ربانی از کلام امام علیه السلام و چند فقره از فارسی
و ترکی و تازی چونکه **عشق از همه صد زبان دیگر است** از کلمات حکمت
دلالات کملین اولیا علیهم السلام و التحیة والثنا در این مجموعه
کافیست اسفقره بدلیل عقلی هم واضح است چنین است چرا اگر کسی
توفیق تتبع مطلب را داشته باشد ذکر کرده ام یک حدیث و جمع از کلمات
کملین انجابت یا آوردن و استنباط بر دیش کفایت می کند العیاذ
بالله لکنه توفیق قبول ندارد و خواه یک حدیث و هزار تا اگر امّت مطلب
نمی شود بلکه به ناظر لازم دیده الاختصار را که چنانچه بحسب طبع هر شخص کسی را
صد اگر نباشد کس اگر مبارک آید دل داشته باشد و گرنه همان یک دفعه
کافیست زیرا که در اصطلاح یک دفعه را تاکید قرار کرده اند مخاطب
حکما بلد طبایع و حقیقت و هذا یالی خدا هر که والله تصنیف نیست بلکه
صعوبت نظر ناظر باید به تالیف است در اثبات هریک ازین مطالب
خیلی آسان است احادیث بسیار و اشعار خارج از تعداد
و شمار از کتب معتبره روایات و احادیث و اخبار یعنی علما
و فارسی و ترکی در انجا ثبت و درج کرده ام خال

الاوّل

الاوّل از همین اصول یکجا نه جوع است یعنی تقلیل طعام بتدریج **کما**
قال سید الاعمال الجوع یعنی آقای عملها کم خوردن و گرسنه
ماندن است و بعد از آنکه حضرت کلیم الله از خطاب پر عتاب
لن ترانی مایوس از مشاهده جمال باکمال ایزد متعال شد
پس از راه مکرمت و از فضائل انزال وحی از مصدر جلال گفته
که **یا موسی جوع تو طلب** یعنی اسباب دیدن آیات منن

نفعی رحمة الله علیه

جوع است وسیلی
آجلق که طوق ایله آلدی تموّج عضا
هم آجلق آچار رموز بهر معنا
آجلقده بو نفس ترک ایدر دنیا
آجلقده بولور بو حال تولا

ایضا رباعی

نادان بوشی اولدی کسنه پر کمید در
آجلق تمام خفت و عفت در
کوکا کوزی اولدی یا نوق آتی عبر در
هر درده شفا هر اولدی تحجیز در

وله ایضا رباعی

نفس زاهده گرچه آجلق اولمش زندان
آجلقده گوکی صفا بولور لذت جان
اما کوکای آینه زاید حرص انسان
بس جوع در راه حقه حقدن احسان

حقا طعام انبیا را حق — هم حال و مقام اولیا را حلق
هم صفوت قلب اصفیا را خلق — هر ورده او خوش نوا را حلق

عرفی رضوان الله علیه گوید

گرچه پرخوردن بود شیرین و چرب — لیک شهد عمر را آرد بغرب
ولیکه کم خوردن بقول مصطفی — میبرد دلها را ضیاء جا بکاصف
گفت در قرآن خدا گرچه کلوا — در پی آن امر کرد و اشربوا
لیک بعد از بهر این جان عمو — نهی سیری کرد با لا تسرفوا
پر خور از آهن مکدر می‌شود — پر خور از اعضا از سیری شود
هر که کم خور گشت پر انوار شد — جانش از لوث قساوت پاک شد
و آنکه پر خور گشت پر آزار شد — در کسالت او فتاد از کار شد
جوع و کم خوردن سعادت آورد — شبع و پر خوردن شقاوت آورد
و آنکه عبد البطن شد ابله شمند — گشت پیش خلق و خالق ناپسند
هر که تن را پرورد آن بی‌خبر — نیست انسان هست او خوک و خر
بلکه بدتر باشد از خوک و بقر — زانکه نبود خوردن آنها را ضرر
چونکه گشتی سیر مرداری شوی — بی‌خبر با خود نواری شوی

خوردنی

خوردنی مردار دیگر دم بدم — چون کنی با شیر تو آن هم کرم
نفس بد را هر که سیرش میکند — بر کنه گردن دلیرش میکند
چونکه گشتی فارغ از خوردن چنان — و آنکه خوردی جمله اندر جهان
نیست حاصل غیر از نقل و تعب — رنج و محنت آمده رفته طرب
نفس دشمن باشد ای مرد سنی — هیچ عاقل دشمن خود پرورد
لقمه‌های پر لذیذ و شبهه‌دار — کم خور از آن تا نگردی شرمسار
ای خلف باشد نگردی ناخلف — گر خوری بسیار زین آب و علف
بهر مور و عقرب و کرمان و مار — پروری تن را تو در لیل و نهار

الثّانی الصّمت یعنی تعقیب کلام کما قال علی علیه السّلام لو کان التّکلّم فضّةً لکان السّکوت ذهبا یعنی هر گاه گفتن نقره باشد نگفتن بمنزله طلا است ایضا قال من سکت نجی یعنی هر که سکوت اختیار نمود نجات یافت

حقی علیه الرحمه

پنجه راز ایسه هزار اول لب بسن — گفت ور ده یار اول لب بسن
صاقله سرّی سر سلامت اولور — هر نیک راز دار مدّت اولور
ال قفسدن راز مرغ وحشی در — مرغ وحشی قفسده گیزلی در

بهاء الملة والدين شیخ بهاء الدين عليه الرحمه

گوش بگشای فرو بند از مقال — هفته هفته ماه ماه و سال سال

صمت عادت کن ز گفتار تنگ — پیشه زنّار اینی تحت الحنک

آنکه شد اکنون رفت در حصن سکوت — بست لب در ذکر حیّ لایموت

رو نشین خو ره شو خندان الحذن — بر فراموشت شود نطق و بیان

خنده با اینها که آن به فروغ — باز بیما ده دروغ اندر دروغ

مولوی رضوان الله علیه

دین چنین گفت آن کار دو جهان — راحة الانسان فی حفظ اللسان

الثالث از اصول بهگانه سهر است یعنی تقلیل منام ای کم خفتن کما قال کلّ عينٍ باكيةٌ يوم القيمة الّا ثلثة اعينٍ عينٌ سهرت في طاعة الله وعينٌ بكت من خشية الله وعينٌ غضّت عن محارم الله یعنی جمیع چشمها گریه کننده اولسه روز قیامت مگر سه چشم چشمیکه بیدار باشد در طاعت و عبادت حق تعالی و چشمیکه گریان باشد از خوف خداوندی و چشمیکه پوشیده شود از نامحرم

[illegible] علیه الرحمه فرماید

چون گلور

چون گلور شب وقت خلوتگاه اولور — وجهه عشاق وجه ماه اولور

اویقو بحر بنده قمو خلق اولسه — اویقو سوزلر وقتی الله الله اولور

عاشق ایر آرزو شب خلوتین — کیم او شب وصلت ناگاه اولور

اولدرینک شب قیلی وفا اعرق اولور — وقت الهامات شاهنشاه اولور

شب دل ایر چو سلطان تختنه — جمله نور حقی اودم کوتاه اولور

وله ایضا

هاتف عشقدن ایمدی بیدار اولور وقت سحر — جان هاتف دل اسرار اولور وقت سحر

رفع ایدر دلدار وجهندن نقابی وقت صبح — آنی سیر ایدر او کیم بیدار اولور وقت سحر

بر ره هی خواب ایچره غافل بیدار اولان — عارف آگاه هر حالت یار اولور وقت سحر

حق ندا ایدر هاتف حسن ساکنی هر نیم شب — کیم نه استرسه او برخوردار اولور وقت سحر

ولکه آکاه و شهرب اولور شغل گوکوز — اویقولار زنده وار او کا بیمار اولور وقت سحر

حقی بیدار اولان سحر و تنده قیلان اولیا — او یوماق انسانه عیب و عار اولور وقت سحر

رباعی

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند — گرد در و بام دوست پرواز کنند

هر جا که دری بست بشب دربندند — الا در دوست را که شب باز کنند

عجبا للمحب کیف ینام | کل نوم علی المحب حرام

الرابع عزلت است یعنی حتی المقدور کناره جستن و گوشه گرفتن از خلق برای عبادت و یاد حق چنانچه حدیثی در این خصوص از حضرت حجة الله فی السموات والارضین عجل الله فرجه وارد شده مضمونش بفارسی اینست باید شیعیان ما بعد از غیبت من مثل فرش خانه گشته تردد مراوده را با خلق موقوف نمایند

نکرد در مقام **حقی علیه الرحمه** ضرورت

خلقدن تا که اسیر غم بیهوده اولوم | ای دل السیت حق ایله آلوده اولوم
ابدم موج اولور ابحر قدم قلبمده | حیفدر روث حدثه ده من آلوده اولوم
بنده دلدر او که بی خواب و خور اولدی شب و روز | سعیم اولدر که دم عشقله آسوده اولوم
آلدهام نقد وفا ... که سن ای حقی | تا مرکوم غم بوده و نابوده اولوم

مولوی رحمه الله

هر که را توفیق حق آمد دلیل | عزلتی بگزید و رست از قال و قیل
عزت اندر عزلت آمد ای فلان | تو چه جویی ز اختلاط این و آن
پا مکش از دامن عزلت بدر | چند گردی چون گدایان دربدر

کرزدی

١٣٧

گر زدی بو عصر میخواهی امان | رو نهان شو چون پری از مردمان
گر تو خواهی عزت دنیا و دین | عزلتی از مردم دنیا گزین
رو بعزلت آر ای فرزانه مرد | وز جمیع ماسوی الله باش فرد

الخامس از اصول نجبانه ذکر کردن است تاکید تمام و ترغیب مالا کلام در آیات قرآنیه و کلمات مصحف دلالات ائمه انام علیهم السلام در این خصوص بحدیست که این وجیزه گنجایش شمار آنرا ندارد زیرا که غرض و مقصود در اینجا اشاره است آنهم بطریق اجمال و اختصار مع ذالک قال الله تبارک و تعالی **اقم الصلوة لذکری** باز فرموده **ولذکر الله اکبر** باز **واذکر ربک اذا نسیت** باز **واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة** باز **واذکروا الله کذکرکم اباءکم** باز **واذکرونی اذکرکم** باز **واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون** باز **واذکر ربک بالغدو والآصال** باز **لعلکم تذکرون** در احادیث **ذکر الله حسن فی کل حال علیک** ایضا **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** و همچنین الی غیر النهایه چون بعضی از کمینه‌گان بکیفیت با وجود

اینهمه تأکیدات صریحه که مکرر اشعار است باز در مقام انکار کرده
لهذا در اینجا اصحاب کشف سایر اصول خارج از قاعده انکار و
اختصار [illegible] فارشد

حقی رحمة الله علیه

اگر جهانی گوکلدن صدا ایدرسن
حضور نه قبله ذکر خدا ایدرسن

بو خار چون چرادن گذار ایدرسن اگر
جمیع دردلره دمندن دوا ایدرسن

ظهور ایدر اگر دلده عشق دردوغمی
وصال گلشنی ایچره صفا ایدرسن

صفا بولورسان اگر نور عشق باغندن
دردن سینه که باغ لقا ایدرسن

وردن لجه معانیده جوهرین بیلسن
جهانده قیمتو کی خوش بها ایدرسن

ریاضت آب حیاتی صفا نزول ایدرسن
گوکلی کدورتدن بیک جلا ایدرسن

منازل هوسی اوله یه قطع اگر حقی
مقام حرم کبریا ایدرسن

مولوی علیه الرحمه

او گرد آلود شاه ما دستور داد
دیده ما را کرم و ما را نور داد

گفت اگرچه پاکم از ذکر شما
نیست لایق مرمرا تصویرها

لیک هرگز مست تصویر و خیال
درنیابد ذات ما را بی‌مثال

[illegible] بر تن مزن [illegible]
ننگ چه بود نام پاک ذوالجلال

نام حق

نام حق پاکست چون پاکی رسید
رخت بربندد برون آید پلید

جان من بنشین و در خود فکر کن
فکر اگر جامد بود رو ذکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز

ذکر آن باشد که بگشاید رهی
فکر آن باشد ره پیش آید شهی

اما پر معلوم و مشخص است که این اعمال بحکایه و غیره دقتی مفید فائده و مثمر ثمر است که با مرشد بیت بزرگ عصر که سلسله آن جناب بقدر ید ابید منتهی شود بحضرات معصومین علیهم السلام و از جانب سنی الجوانب آل ینابیع الحکمه مامور و مجاز به دستگیری ارشاد کان بوادی حیرت و ضلالت کما ورد فی الاحادیث اذا خرج احدکم بفرا سنی فلیطلب لنفسه دلیلا الستم بطریق السماء اجهل من طرق الارض ایضا قال من لا شیخ له فلا دین له واگر خودسر و عند نفسه باشد در تولیدات ابیر تبیین ولد یزید هم الاخسارا شد یعنی بالاخره منجر بر زهد خشک که در پناه بر خدا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام هم نمی تواند اصلاح حال این قسم اشخاص را بکند و همچنین است آنکه

عقلا چه اگر شخصی مریض بدون علاج طبیب سلّمه الله اقتفا نفس از روی
طبّ و دواهای پیشت کتابی سرخود بنای معالجه دهد از آنکه البته از صحّ وا
ضحات است بر رفع مرض وی نخواهد شد و قس علیه امراض
باطنی نفسانی تا طبیب حاذق الهی به ادویه جات مناسب حال و مقام
وی از ادعیه جات و صلوة و تلاوت آیات قرآنی مشغول برفع
مرض وی نکند صحّت باطنی برایش حاصل نخواهد گشت جناب

مستطاب رانشیرازی قدس سره العزیز فرماید

هر کس نیافت با دل پاک مردی حق ... گر او فلاطون است بدان کور و کودنست
برو ارسطو بخوان ز کلام مجید حق ... کز امر حق مرابطه با اهل مؤمنیست
زین روزن دلت به الهی دراکنی ... ز آینه جمال خدایت نشان عیان است
رو جای کن تو در رهی مردان با خدا ... کانجا خدای را نبهان جای مسکن است
همسایگی اگر طلبی با خدای خوش ... با اهل کوره غفراز دشمن است
این است راه حق تو گفتم هزار بار ... زان نشنوی ز من که ترا نفس رهزن است

جناب شیخ عطار رحمة الله مقاله فرماید

رهنمای کن طلب اندر طریق شه ... سالها نوای رفت الهی بارنیست

مرد جمع چه بود زین زنده کی ... مرده جو کر بادت باید کی
گر عمل با علم هم خواهی قرین ... صحبت مردانی دانشور گزین
تیر دولت را بمقصد کی رسد ... تا نباشد در پی اهل خرد

مولوی علیه الرحمه فرماید

در غزای نفس طالب گر جوی ... دیده از خوف بالطفش مبری

جناب خواجه لسان الغیب رحمه الله

قطع این مرحله با همرهی خضر مکن ... ظلمات است بترس از خطر گمراهی

و همچنین از جمله شروط معظمه کثیر الفوائد طریقه فقر مذهب برمی‌آید
نسبیات اله مداومت و ممارست است فائز در زمره شیعیان خاص
اولیاء سید المرسلین بکمال فارساند زیرا که کلمات شریفه حکیمانه و نصایح
لطیفه مشفقانه ایشان در حرم عالم شرارت اثر شیطانی ازار خس
نفس بهیمی چون شهاب ثاقب فرانیست چنانکه فرموده اند کلمات
الاولیاء جنود الله فی الارضین ازین جهت است
بزرگان دین رضوان الله علیهم اجمعین در ضمن وصایا به دوستان
و محبان با صدق و یقین خود علی الدوام تاکید تمام انها داده اند

و ترغیب بمطالعهٔ کتب آن بزرگواران نموده اند حتّی که یکی از اتقیای اتقی
در عرض بیست و چهار ساعت شبانه روزی مطالعه نکرد و از کلمات
حکمت دلالات ایشان را نظماً کان و نثراً طوعاً کان او کرهاً
برای سالک سبیل الهی لازم شمرده اند تا باعث قوّت داعیهٔ طلب
شود در باطن آنحضرت بعلّت اینکه مسلّم است هرکه مطالعهٔ کلام اعجاز
و علائم هدایت فرجام هر یک از اولیای رتبه و عرفاء ربّانیّه مشغول شود
نظر و توجّه باطنی صاحب کلام در حین اشتغال بمطالعه کننده خواهد
نمود لهذا بر هر کس لازم است گفتن و شنیدن و دیدن و خواندن و نسخه
برداشتن و ذخیره کردن و حفظ نمودن کلمات کثیر البرکات آن بزرگ
کواران کما قالوا عِندَ ذِکرِ الصّالحینَ تَنزِلُ الرَّحمةُ و بذکرِ
کلامهم تنزل البرکة

نظم

سخن آورد پر جبریل است | روح بخش از دم اسرافیل است
سخن از عرش برین آمده است | بهر پاکان بزمین آمده است
نیست در کان گهری بهتر ازین | یا در امکان هنری بهتر ازین
بسخن زنده شود نام همه | بسخن پخته شود خام همه

دلائل

حاملان سرّ ودیعت سخن است | رهبر سلسلهٔ بیعت سخن است
شرع و دستور کمال از وی یافت | دولت ایمن ز زوال از وی یافت

هم چنین از جملهٔ ضروریّات این سلسلهٔ علیّه فقر و صوم است زیرا که
اکثری از بطالان روزگار و سیاه روزان بی بنه و بار اغنیا بقدر
ایشان پرسه زنان و گدائی کنان در کوچه و بازار از ارشاد تبلیغ
و فقدان غیرت و عار رکّ شریعت غرّا نموده قطّاع الطّریق طریقت
بیضا و باعث محرومی مخلوقات از نعمت عظما گشته بدنام کننده
نکونامان و رم دهندهٔ عوام بیچاره کم عیار گردیده اند و اللّب
و مغز طریقت در اداء واجبات شریعت مقدّسه در جای خود و از
مستحبّات آنرا بمرتبهٔ وجوب دانستن و عمل نمودن محرّمات انهیه
بجای خود از مکروهات هم بدقّت تمام پرهیز و اجتناب کلّی است
خلاصه چون حتّی المقدور ریاضات و عامل شدن مستحبّات شرع
شریف لازمهٔ این سلسلهٔ علیّهٔ رضویّهٔ ذهبیّه است زیرا که ابداً گنج
بی رنج میسّر نمی شود و صوم هم بمفاد احادیث و اخبار فواید کثیره
بی شمار دارد لهذا مؤمنان این سلسلهٔ مبارکه در بعض سه ماهه مشهوره را

و رمضان را به نیّت وجوب و رجب و شعبان بقصد لزوم و بعد از
اربعین حسینی و بعد از اربعین موسوی از غرّهٔ ذی قعدة الحرام است الی
عید اضحی و بعد از اوّل و وسط و آخر هر ماه و بعد از روزهای پنجشنبه را که اهم
باید روزه بدارند که اگر ممکن باشد در آن سه ماه در اربعینین از لحوم و
دسوم اجتناب نمایند زیاده بهتر است والله صرف نباتات بغیر شیر
خالص و شیر برنج و فرنی بلکه تناول لحوم اطعمه پرچرب نباشد عیب ندارد و چون
این مرحله بواسطهٔ اشتغالات دنیویه و استطاعت بدن و عدم آن
و شدّت قوّهٔ شوقیه و ضعف آن همه سلّاک را ممکن نیست مگر معدود
قلیلی را لهذا باید بعضی هم یک اربعین از رجب و شعبان و بعد از اربعین
حسینی و موسوی علیهما السلام و همچنین بعد از اوّل و وسط و آخر هر ماه مع
ایّام پنجشنبه بقدر از معروض مشغول باشند چون این فقره هم فی الجمله صعوبت
دارد بنابراین بعضی هم پنج روز از اوّل و همچنین وسط و آخر از رجب
و شعبان و بعد از اوّل و وسط و آخر هر ماه با ایّام پنجشنبه مشغول گردند و
بعضی سه روز اوّل و همچنین وسط و آخر از سه ماههٔ متبرکه و بعد از
اوّل و وسط و آخر هر ماه مع ایّام پنجشنبه بعضی اوّل و وسط و آخر آن سه ماه

دهم مارا

غیر همارا با تمام با ایّام پنجشنبه و بعضی ایّام پنجشنبه را فقط کافی
مرتبه جمیع این فقرات در صورتیست که عذر شرعی و مضرّت بدنی
و موانع علیحده دنیوی نخصه باشد والله غیر جایز است

حقّی علیه الرحمه فرماید

سندریه بیان اندازه اوتون گوهر روزه — کیتون او که جانداران کونون هنر روزه
بو عالمی بیلور بیچین ولده دره علیین — ملبه نظر جان بین دیرلر نظر روزه
قوی نفس بدتبیری هر حیله و تدبیری — تکدور اول هر تیری اولسه سپر روزه
روزه نه خبر ایله بنک درلی هنر ازلی — بر شقه سفر ایله بودر ای سیر روزه
روزه نی زرارم ایله داخلده تمام ایلر — هم بت مدام ایله جانی اثر روزه
تن ظرف محبتدر و روح کلشن بهشتدر — جان حجله وصلتدر و فتح اوله در روزه
حقّی که ادای تایم هم کوندزی ادای صائم — تا قبه اوله دائم شهد و شکر روزه

جناب مستطاب راز شیرازی قدّس سرّه العزیز

شهر حق و اوّل ایّام صیام است امروز — عاشقا کار تو از عشق بکام است امروز
آنکه امروز تن خویش بمعشوق فدا — عید قربان تو از روزه صیام است امروز
در رخ تو بسته در جنت تو باز — عشق ما را طرب و عیش مدام است امروز

آتش شهوت از جوع هیچ افسرده   در حکمت بدست ماه تمام است اگر دو

و همچنین از جملهٔ ضروریات دانستن و عمل نمودن باین مرحله است هر کس قبل از فایض شدن بفیض عظمای دستور العمل این سلسلهٔ مبارکه بهر شغل و منصب و صنعت مشغول می‌بود باید بعد از فایض شدن هم دران کار اداء شده نعمت است که بیکاری خود از جملهٔ صفات رذیله و اخلاق مذمومه است چنانکه عموم بزرگان در هر عصر و زمان چه ستایش خود شعار و اخلاق بکار بسیار می‌فرمایند مثلاً اگر از زمرهٔ نوکر باب و کارگذاران دیوان اعلی است باید دست از ظلم و اجحاف مسلمین کوتاه کرده همواره حمایت و جانب داری مظلومین و مؤمنین را شعار خود سازند چنانکه در احادیث وارد شده عدل الساعة افضل من عبادة سبعین سنة و اگر از سلسلهٔ جلیلهٔ علما است باید کلاه‌های شرعی را از سر بردن که در ترویج شریعت مقدسه و تمیز دادن بین الحق و الباطل بسخت ثبات قدم ورزند که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء در این مقام است اگر از طبقهٔ تجار است باید حفظ امانت و دیانت را بر خود محتم ساخته بمصداق حدیث التاجر امین الله داخل گردد و اگر از صنف اصناف و اهل

معامله در باب

معامله در باب حرف و صنایع و کسب کار است باید در داد و ستد و کلیهٔ امور خود ورع و پرهیزکاری را از لوازم شمرده مصداق الکاسب حبیب الله گردد خلاصه ماحصل این اجمالات آنکه شخص باید با جد و جهد تمام و سعی بلیغ مالک کلام متحمل زحمات و مشقات دنیا گردیده یعنی بر طبق رضای الهی و کسب امر و دستور حضرت رسالت‌پناهی بکد یمین خود از ممر حلال کسب کاری و کفاف کرده در مصارف و موارد خیر و استحقاق و مرضیات خداوندی صرف نماید اگر حبه و دیناری بنا مشروع و موارد غیر مستحقه و هوای نفس خرج کند مورد عذاب و عقاب حقیقتاً خواهد شد چرا که امام علیه السلام فرموده حال المؤمن کذا مید فرموده که زینت لباس و وضع ظاهری هم لازم است زیرا که

مصراع

اینجا تن ضعیف و دل خسته میخرند

و محبت خاصه بحضرات معصومین علیهم السلام و جناب خواجه لسان الغیب علیه الرحمه

از نگاه همت عارفیت کافر است   خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

و همچنین از جملهٔ ضروریات بر منسوبان و بستگان این سلسلهٔ علیه متخلق شدن باخلاق حمیده و احتراز از صفات ذمیمه است کما قال

رسول الله صلی الله علیه و آله تخلقوا باخلاق الروحانیین ایضا
قال انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ایضا قال
ما من عمل یوضع فی المیزان اثقل من حسن الخلق مشروط
بر اینکه جمیع آن اخلاق محضا لله و بقصد قربت باشد
مثلا نه از جهت بصفت سخاوت متصف که بر مردم اورا
سخی گویند و در مجالس و محافل او را بتعریف و اجر نشر نمایند یا
اینکه بکلمه طعام بدهد کمال اینکه در مقابل ازو اخذ کند و همه اینه بدین
جهت حلم و تواضع را بخود شعار سازد و بین الناس مشهور بحسن
خلق شود باز مشروط بر اینکه بدلالت علیکم بالنمط الاوسط
از درجه افراط و تفریط مصون و محفوظ باشد و این در جزء کتاب
تفصیلات آنها مذکور و غرض اشاره است مثلا اگر در نگار آوردن
صفت شجاعت از حد شرعی تجاوز نموده خود را بمهالک اندازد آنرا
تهور نامند و درجه افراط قوه شجاعت است و اگر در موارد
اظهار شجاعت لازم است بغیرت نکند قدم واپس کشد از درجه
تفریط است و جبن گویند خواه مجاهدات و معارک آفاقیه باشد

و با نفس در مجاهده و مکابده با نفس غدار است خلاصه از جمله
اخلاق حمیده اعتقاد صحیح توبه صادقه حمیت بارباب حقوق
راضی نمودن دشمنان از خود رد مظالم حلم و تواضع بشر طهارت
مودت به تملق نشود زیرا که وارد در احادیث من اکرم غنیا
لأجل ماله ذهب ثلثا دینه سخاوت شجاعت
رأفت بشاشت هنگام ملاقات احبا و عذوبت کلام
عفو احسان علی الخصوص بکسیکه نسبت بدی کرده باشد همت
اخوان بای اقسام کان حرمت و توقیر اشخاصیکه در سلوک
از روی بیشتر قدم باشند و بعضی که از احترام بر ریش سفیدان و مردان
مسن و سنه اجتناب از معصیت حیا کردن از خلق و خالق
صبر و رضا شکر در تمام نعما باطن دنیا صدق مقال جزء
و کلا و فا بعهد ادا امانات ترک خیانت حفظ حق همسایه اطعام
طعام بذل سلام خوف از غضب خداوند رجا و امید بکرم
و تفضل بی علت او تعالی دست از اذیت مخلوقات کشیدن
فعلا کان او قولا گمو اسات با اهل مدارا با معاندین دوری جستن

از تکبر تو که عیبی و اکد اشتن کلیه امور است کرم صاحبکار

مصراع ای خواجه خود را دشمن بنده پروری از انکه نه مغرور شدن

شدن بدانش و کار و انا وز کاوت دعای و عبادت خود بزرگ

جدال ارزد و خیالات ره رود از اره بیرون کردن یا دعوت

محزون نشدن از فوت چیزی کلا کان او جزء ایجو که شرط قبول

جمیع اعمال و افعال و لذیت است هذا خطاب

لسان الغیب رحمه الله فرماید

ز خارجی هزار بیک جو نمی خرند گر زاهدانه دگو شیخ زاده باشی

اما صفات ذمیمه که احتراز از آنها لازم است فساد و اعتقاد و متکبر

شدن بمعاصی ترک توبه جاها بمعاصی شیحه عجب یعنی مغرور گشتن

باعمال و عبادات خود کبر یعنی خود را بزرگ داشتن حقد یعنی

کینه و عداوت مردم از خیال گذرانیدن و جوهره رجال کاهاند

حسد یعنی زوال نعمت از دیگران خواستن و در خود باشد حب

ریاست دینی باشد یا دنیوی ریا یعنی خود را بصفتی متصف کنانیدن

که مردم نکو بینند این چه خوب آدمیست تفاخر کردن بمال و جاه

دنیا مکر و حیله سخن چینی غیبت کلام یعنی از منع مستحق مال و جان

خود مضایقه کردن اسراف یعنی از هماد غیر مستحق مال خود مصرف

کردن بهتان و افترا دروغ گفتن اشتهار بغض و غضب در نامشروعات

درزی تماشی نگاه کردن بعیال و اطفال مردم العیاذ بالله اگر شخصی

بهر کدام ازین صفات متصف گردد باطنش از صورت انسانی خالی

و ممثل بصورت یکی از حیوانات موذیه بمناسبت آن صفت خواهد

بیت انکه از جهت عظم شان و شوکت حضرت محمدی صلی الله علیه

و آله مسخ ظاهر از که این امت آن علت الملل دماری الملک برطرف

هم انبیاء سلف منع و موقوف شده و لیکن مسخ باطن همواره در کار

است مثلاً چنانکه اگر صفت غضب شخصی را غالب باشد باطنش

سگ است طمع گرگ حیله روباه و هکذا بمناسبت هر یکی ازین

صفات بهر حیوانی و اگر تا دم مرگ همان صفت ذمیمه باقی باشد

بهر چه محشر هم در جریده حیوانات و سباع خواهد آمد کما قال النبی

کما تموتون تحشرون یعنی در حالت نزع و جان کندن هر صفتی

از صفات ذمیمه بر شما غالب باشد بمناسبت همان صفت قدم بهر چه که

ذلت خواهیم که آنست نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات

اعمالنا — مثنوی

خوب کن خلقت که در روز جزا تا بر محشر بدان خلق ای کیا

و هم چنین از جمله ضروریات ترک نکردن ذکر صبح و شام است
اگر شخص را توفیق و عنایت باعث شده اند شامل حالش شده
از مستند صحیح یعنی از بزرگی رسیده دیگری نامه دی به خط مبارک
شیعیان خالص الولا معتقداً منتسب بامام علیه السلام السلام کرده
باز کسیکه بامر و اجازه یعنی بموجب دستخط همایونی همان بزرگ
ماذون و مجاز بتلقین ذکر است طالب تذکر گشته بقدر لیاقت
و استعداد باطنیش متلقن کرده باید بهر قسم وعده که نوبت تلقین کرده اند
ار وقت خاصه یعنی صبح و شام با کمال شوق و ذوق و حتی
المقدور در جای خلوت رو بقبله ظاهریه متوجهاً بقبله حقیقیه حضرت
حجة الله فی السموات والارضین علیه السلام و عجل الله فرجه است مداومت
ورزیده بدان ذکر مشغول و متذکر گردد چرا که اگر کم ورزیده کند مقصود
شده در آن نمی رسد هم چنانکه اگر کسی شخص را گوید یخ قدم بر دار

در آنکه

در آنکه کجی است حفر کن اگر آن شخص بیشتر قدم بردارد با چهار البته از آن
گنج برخوردار نخواهد شد و اگر احیاناً سستی و کسالت هم عارض گردد
باید ترک نکند چنانچه فرموده اند مثنوی لنگ ولوچ و خفته شکل و
بی ادب سوی او می غیژ و او را می طلب باید در خوشی و ناخوشی
البته البته ترک ننموده خسران دنیا و آخرت برای مترتب است
کما قال الله تعالی استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذ
کر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب ا
الشیطان هم الخاسرون و قال رسول الله صلعم تارک الورد
ملعون حتی حضرت بدانهم به تجربه رسیده است
خلاصه اگر عمداً ترک شده باشد باید عوض نوبه تمحه تلافی نماید
لیکن نه به نیت قضا بلکه بقصد تدارک مافات اما سهواً او
ضرورة ضرری ندارد و همچنین ضرری ندارد اگر از کثرت استعداد
بمفاد آیه کریمه وبالاسحارهم یستغفرون در سحرها
در سه ساعت چیزی کم و زیاد بازوال صبح مانده را گویند که
آیه شریفه فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها

نیم ساعت بغروب آفتاب مانده الی دخول تمام مغرب نفلین ذکر اکبر
که باشند در شدت نشد نشد و ما شد نشر خیلی معین است انتهی

ذکر نظم

ثمار برگ ذکر خود که از آن بر شود خار و زار در جهان
هم رسد تا خوش روح و تنست هم مضرت منصب و حشمت

و هم چنین از جمله ضروریات منسوبانی این سلسلهٔ علیهٔ رضویهٔ ذهبیه
علی صاحبها الالف الصلوة و السلام و التحیة تقلید نمودن است از فروعات
کتاب مستطاب جامع عباسی اگر ایرادی بنظر ناظر باید در تقلید
میت جایز نیست جواب بنحو اجمال و صواب نیست در باب اینکه اول
حدیث شریف المؤمنون لا یموتون بل ینقلون من دار
الدنیا الی دار الآخرة بعضی از مجتهدین متقدمین و
متأخرین انار الله برهانهم اجمعین تقلید میت جایز دانسته اند
علاوه بر این چون رؤسای طریقت و مشایخ سلسله الله و سلم
بعرفا دانسته اند صاحب اذکار قلبیه و ارادت باطنیه میباشند
چنانکه جناب مستطاب مولوی قدس سره العزیز می فرماید

فاشند

فاشند و نغرهٔ گر اورشان مرده تا غوش نحت بار شان
نماید کفر عالم هو لهه اگر از آنها الذات تا نها را فراغت بهم رسد
مشغول اکمال خلق می شوند در واجبات دین مبین و عبارت از
توحید و ولایت مطلقه باشد فلهذا جول بها الملة و الدین جناب
شیخ بهاء الدین عاملی اعلی الله مقامه شریعت شریعت و نهنگ
طمطام طریقت دیگر که میدان حقیقت است حسنات دمریدین
خود را در عمل بعضی دعات امر کتاب جامع عباسی می فرمایند بانی
مانده جناب شیخ بعید از آخر ایرد ایسلمه الله تعالی تابعین و
مریدین خود امر و مقرر فرمایند در رسالهٔ مرحوم جاحظ تقلید حسلی را
عمل نمایند درین صورت در واقع و نفس الامری تقلید نخواهد
نمیت بلکه شایع و ضایع و بعضی اشخاص مغایر کلام حکمت اعلام
جناب مولوی قدس سره العزیز که خلق را تقلیدشان بر باد داد
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد متفعت نگشته بی دیانت آویزه
تهمت به تقلید از حیثیت فروع دین که حضرات عرفا و اهل طریقت
میزنند حاشا و کلا هذا بهتان عظیم مقصود آن بزرگ

از لعن و طعن در آن فرد باشتناصی است و در اصول دین تقلید هم
دیگر ننمایید زیرا که خداوند حمید در کلام مجید خود در
مواضع عدیده از بطلان و قبح مذهبی که اصل و بنای آن
در اصول دین بتقلید پدر و مادر و استاد و اقربا و جلسا و جوار
و کثرت مردم بعمل باشد خبر داده بقوله تعالی انا وجدنا
کذلک اباءنا چه انبیا علیهم السلام کلا هر چه از اصول
دین خود شان که نجات قوم شان منحصر با آن می‌باشد با هر یک خود
فرموده اند در جواب ایشان علیهم السلام همین آیه را گفتند پس
هر مذهبی که اصل و بنای آن در اصول دین بر این باشد و
صد هزار یا صد هزاران یا زیاده از حد تعداد و شمار در آن
مذاق و اعتقاد هستند باید من هم در این اعتقاد باشم خطا عظیم
بر بشر واقع شده و حال آنکه قال تبارک و تعالی وقلیل من
عبادی الشکور و قال امام ۲۴ ان الناس الا
اربعة او خمسة و در هر راهی نجات و ایمان بسیار
بسیار قلیل و کمیاب می‌باشد اگر لب و مغز این سلسله را

مخزن و

مخزن و منبع با جماع می‌شود و بنای اهل سنت و جماعت چنانچه
شخص بزرگ بفطانت منصف را مطلب مشخص و معلوم است
پس بنا علی هذا کسی که در دین و خوف از سخط رب العالمین
در او بهم باشد لابد باید متابعت شریعت غرا کرده
مپندار سعدی که راه صفا   توان رفت جز در پی مصطفی
مشغول مجاهدات ریاضات نفسانیه و تحمل زحمات و مشقات
بدنیه و ترک شهوات و لذاید جسمانیه دنیاویه گشته تا چشم دل و دیده
قلبش به بصیرت تامت کما قال ع شیعتنا اولوا ابصاره
گشوده شده مهما امکن حقیقت دین و باطن خود را کما قال تعالی
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم
انه الحق بدان چشم دیده چون جبل شامخ که از
صدمه العواصف در دین خود ثابت و راسخ باشد و از
به بهای محض حرف و الفاظ دین را از دست نهد و پوست بیاری
نرو دهند چنانچه حضرت مولا الکل فی الکل و هادی المخلوقات
فی حد امکان مولانا علی علیه السلام فرموده لم اعبد ربا لم اره

ای آیاته یعنی زودتر بنمائیم پروردگار را از نه منیم آیات دیگر که عبارت
از آیات تجلیات انوار رنگارنگ و غیر ذالک بعد باشد در
مقامی بسیار ارفع و اصحات است اگر ثبوت و حقیقت این شخص در نفس
خود شنیدن و مرصعات رؤیت آیات نباشد ناچار و لابد
مرصعات ظن خواهد شد و خداوند علیم در کلام قدیم خود إنّ
الظن لا یغنی من الحق شیئا بالتصراحه اعلام وارده هکذا مؤید
همین مطلب حدیثی است روزی جمعی از اصحاب بمحضر انور فیض
مصدر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله الی یوم المآب تشریف
جسته معروض عبارت نموده‌اند که یا رسول الله
در مابین حق و باطل چه قدر مسافت است آنحضرت سه انگشت
سبابه و وسطی و خنصر مبارکه خود را بهم چسبیده بشقیقه مبارک
یعنی میانه چشم و گوش مبارک خود نهاده فرموده‌اند که انگشت
هر آنچه دیدی حق و هر آنکه شنیدی باطل لایثبت الکلام
الکلام مطلب کی بر پاره‌ای کشید قدری تعمق و تامل نما ناظر لدرم

خوب کن تحقیق این مارغزنز فهم کن معنا و رو کمتر گشتنز

تحقیق ارجمند

۱۴۸

همچنین از جمله ضروریات عرض و اظهار نمودن واقعات دیدنیها
در خواب و مابین النوم و الیقظه و در اثنای ذکر سالک رخ نماید
بخود پیر بزرگوار اگر قرب مکانی حاصل باشد و الا بوسیله آن بزرگوار
بموجب دستخط مبارک خود شیر از اعیان و ماهرانی تعبیرات واقعات
سلسله که باشد و همگی بعرض رسانید لفظا یا کتباً باید
تعبیر خواستن و شنیدن نباشد تعبیر کردن یا کردن بنفسه باختیار
خود معتبر است و الا اگر بلفظ یا کتب بنای تعبیر گذارد باید سالک
بهوش و گوش تمام متوجه باشارات مندرجه در آن باشد تا
مقصود و شیر بخورد زیرا که مطالب را به پرده و صریح بیان نمودن
جایز نیست از جهت تبعیت بمبتدی که بیانات مقنع بهفتان جلی
و همچنین لابد است مذاکره سالک نمایشات و واقعات خود
باید بی‌علت آنکه سبب ازدیاد شوق و معرفت هم گردد لکن
نه با اختیار چه و چون اختیار آن حال را در خود مشاهده نکند
لهذا حمایت دروغ که لا یزید الا خسارا و واقع گردد هم چنانکه
اگر کسی ظلم و جلادت عمدا کشیده باشد اگر هر از روز بوی از

حدوث وطمع آن نکویها را در نخواهد که مگر اینکه بکشد حد حصه
وجه لزوم و ضرورت عرض و اظهار واقعات و نمایشات است
و چون هنگامیکه تفضّل و توفیق بعنایت خداوندی شامل حال کسی گشته
باشد که به ربط و ارتباط بزرگ این سلسلهٔ علیه رضویه ذهبیه و عمل
نمودن بدستور العمل این طریقهٔ حقّه عبارت است در اوقات مرحله
پس از بکار آوردن عبث توبه از جمیع ماکره الله و لیس فیه رضاه تذکر
ذکر مبارک استغفار و صلواة از صد الی سه صد از هر یک بعد از
نماز صبح و که از بعد از ادای فریضتین مغرب و عشاء هر کس فراخور
احوال خودش تا پس از مراقبت و مباشرت با اذکار معروفه اشتغال
تمام بر اثر حاصل شده علامات اذکار سلوک از قبیل لا اله الا الله
الا الله و ناد علیاً و غیرها در روز نماید چه لازم هر یک از اذکار رعایتش
وارد و مجملاً بعد از مباشرت بدستور العمل طریقهٔ حقّه بهر قسم و عدد دیگر
بر اثر تعیین و تعلیم می نمایند دیده و دل گشوده مرشد بود کم کم صحت
در روشنائی پیدا که بنور ظن و ثمرات اعمال و افعال خود را از
طاعت و معصیت بدلالت فالهمها فجورها و تقویها

مناسبه جنید با اوراد و اذکار سلوک خود و بشارات و رموز
واقعات و نمایشات خود نمی توانند شبه مانند طفل در الفاظ و عبارات
کتب را میخوانند و بمعانی آن برخورد نمی شود و بعلت اینکه رموزات
خداوندی کلّاً در ستر و پرده و اشارات و لطایف است پس از اکر
البته باید جمیع واقعات و نمایشات خود را بغیر از کان او قطبیه
بدون کم و زیاد بمتبوع خود رسانیده تا متبوع هم بدلالت آنها
نمایشات سالک باصلاح افکارات و اعمال و افعال خارجی و
داخلی وی بپردازد و هر که حذر کنند و باکی از مصاحب باشد
و چه ذکر را از اذکار و چه را تارک و چه شغل را فاعل و از چه مجتنب
و بگذارد هر صفتی از صفات ذمیمه را در بوی غالب بفهمد امر باحتراز
از آن و ترغیب بمتصف شدن بضدّ آن صفت می نماید هم چنانکه
تا مریض بمطبّ طبیب نرفته اظهار مرض و بیان حالات خود نکند
طبیب بمداوا و معالجهٔ وی نمی پردازد الغرض در واقع و نفس الامری
در دلنشین راههای طریقت بودن آن بسته راه و امر و نواهی شریعت
مقدسه را بدقّت تمام عامل و عملی کرد آنی از برای اماتهٔ نفس

و احیای قلب که بموت النفس حیاة القلب اذکار ربّانی
العرض بهر گونه که بر اشغال تعیین نمایند شاغل شده تا از یمن توجه
شمس الشموس و انیس النفوس مولانا الانس و الجان علی بن موسی
الرضا علیه التحیة و الثنا صاحب همین سلسلهٔ علیهٔ ذهبیه است خورده
خورده نور ایمان بقلب صافیش تابش نموده جمیع حرکات و سکنات خود را
موافق رضای خداوندی و اتباع حضرت ختم المرسلین و خلفاء الراشدین
آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین بجا آورده از مشاهده آیات بینات
در حقیقت و ثبوت مذهب خود در ایقان و اطمینان بمرتبه باشند
که اگر عموم مخلوقات از اعالی و ادانی او را تکفیر نمایند ذرّه تزلزل با
ارکان دینش راه نیابد حاشا که اگر کسی چیزی را به بیند در سفید است
بعد اگر جمیع موجودات امکان و ما یکون متفق القول گشته گویند
این چیز سیاه است البته ابداً قبول آنها را در کمه دو سر مویی شک
و تردید بر اینش عارض نخواهد شد بخلاف آنکه شکوک و اوهام بیند
در علم الله دائم شکوک و شبهات بسیار بروز خواهند یافت اما فقیر
دور و نیستی و عارف در تفحص صانع روزگار ان عبارت است از نشاه

بهم دوال

تغیر و پوست پلنگ و صلال داشتن چرس و بنگ جناب مستطاب
ملا محمد هاشم شیرازی ذهبی المشهور بدرویش قدس سره الانور

روح الله روحه الشریف

حاش لله حاش لله دین قدر ... در چنین باشند شاهانی فقیر
چرس و بنگ و خمر را از جود حلال … کمه اند از روی جهالت و از ضلال
ترک دین کرده و تقوی و ورع … راه باطل بر اگر فتند و بدع
دعوی فقر و فنا و عشق شاه … بر زبان و روی دلهاشان سیاه
ز شریعت ز طریقت بهره دور … گوشه با چرس و بنگ و قهوه
لقمه خواری کار سستی کارشان … دو هم بگریزد از اطوارشان
حق و حق و دلی همت هاشان … هم فریب حق نیت هاشان
کمه رند این قوم از جور و جفا … هتک شرع و کشف سر مصطفی

همه از حیات عظیم و شرط قوم بر این سالکان مشار الیه اطاعت مرشد حقیقی
صلوات الله و سلامه علیه اجتناب و احتراز اعراض از منکرات
جاهل و بد بختان غافل است علی الخصوص از منافقین یعنی آنها
که در ظاهر اظهار دوستی و محبت و هم طریقی نموده و باطنا بنای
و ضلال می‌گذارند از صد هزار منکر بدترند چنانکه آن مدعیان شده

بدین حیله درویشی در دین کرده‌اند اگر چه کما قال تعالی إِنَّ الْمُنَا
فِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ زیرا که کفّار دینی
فرق و ملل باطله و خارجه هرگز این قسم خطاب عتاب آمیز در هیچ
محلّ و مقام نشده و در اصح شریعت مقدّسه بعبارت شتّی ایشان
بر آن فرموده‌اند چنانکه اکمل العرفاء جناب سلطان شیخ نجیب الدین

رضا رضوان الله علیه بیانی نموده

شرط سه را ای چار ده شرط کن | در دل جمع المثانی شد یقین
احتراز از همنشین منکر است | زانکه منکر در حقیقت کافر است
منکر اهل صفا کافر بود | بلکه از کفّار دین بدتر بود
کافر دین از تعصّب کافر است | کافر اهل صفا از ماکر است
وسوسهٔ منکر کند دل را خراب | وسوسهٔ منکر کند آب سراب
سدّ راه سالکان شد وسوسه | خارهای رهروان شد وسوسه
وسوسهٔ منکر چو پیدا شد بدل | رهروان را پای بند آمد بگل
گفتگوی منکران باشد حجاب | باد و فار می‌نماید باد فا
آن جنید آن سرور اهل وفا | که نقل با مردان از خطا

ندیدم

١٥١

من ندیدم در سلوک خویشتن | آفتی جز وسوسهٔ منکر بظن
نیست بدتر آفتی بر رهروان | از وساوسهای ظنّ منکران
هر که با منکر نشیند سالکی | گر جنید است او بیابد آفتی
حرف منکر میکند دل را خراب | قلب سالک را کند در اضطراب
منکه هستم ره بیابان رفته | همچو گل از خار دین بشکفته
صاحب طاعات و علم سر طوق عشق | هم نشین با شیر مردان در عشق
یار جال الله رجال الغیب حق | سالک بحر و صحرا با نسق
یافت همّت کرکس بدروح زمین | نه فلک طیران کند بر نیک و ظن
در سلوکم منکری با من نشست | نیت و نه سالم از وهم بگسست
در ریاضت منزه دم زنگ او | جستم آن رتبه از درد تو تبه
ذکر میگفتم همه شب پای با | زنگ او می یافتم تا روز له
ذرّه گر زان شه اثر ماندی بجا | روز چندی شد درخت با بجا
تا که سالی نیک یک جذبه ز حق | جوی عیان شد بافت کار دل
بعد دیر شیخ نقاب از روی لی | گو بمد در زیغ این نکته جا

وصیت میکنم بهر شما ... کوشش باشید از بهر خدا
با همسکری نیستم بیشتر ازین ... شده نقطهٔ زنگ ماهی منیر
یک نمودم من ازین ده عشر نور ... آنی یا دیگر برم حالا مگور
می کنم من این وصیت بر شما ... همین باشید از مکر جدا
که بسی تعطیل آرد بهر تان ... کور می سازد چشم جسم و جان

مولوی معنوی رحمة الله علیه

حق ذات پاک الله الصمد ... که بود به یار بد از مار بد
هست جاهای شیرین سخن ... کم شنو کان هست چون سم کهن

و همچنین از جملهٔ ضروریات و شروط معظمه سالکان سبیل الهی
دعا نقای جمال باکمال حضرت رسالت پناهی مایه ورد غیب لدنی
بمید و رغبت تمام مصاحبت و مجالست رفقا و دوستان اصفیای با
صدق و وفا یعنی برادران طریقت خود شخص بخصوص مصاحبت
آنها یکه آتش طلب و درد دین شان پر زور و تند و تیز و شعله ورتر
بوده باشد و هر سالک که دوست را گرم و اگر گرم گرمتر و چست و
چالاک می نماید چنانکه در احادیث هم **الطریق ثم الرفیق** وارد

شده

شده و باطن حدیث شریف اشارا بر همین مطلب است زیرا که
دو تن یا زیاده بدون غرض و مرض دنیوی محض لله و فی الله
با همدیگر مصاحب و مجالس می شوند چنانکه ازین فقره دیگر ابلیس مکیر
و صدای راه و دور و ملدی وی از مرده سالکان ملده اعلی را بوحشت
اندازد و پس اغلوا او لا عموم اولاد جنی خود را ازین الم و مصیبت
داده بر نفوس همین رفقا و جلسا تا آنکه در بنای دوستیه و اغوا
که انشه آنها را از یکدیگر بد دل و رنجیده خاطر نمایند و اگر ازین ره گذر حق
بواسطهٔ قوت ولایت همواره ناصر و معین سالک با صدق و صفا است
مأیوس گردد از شیاطین انسیه را بدین مطلب تحریک میکند در باطن
آن احباب را و اعتقاد این است و نعوذ که وحدت و نفاق میان افکند
پناه بر خدا باز هزاران هزار عوذ و پناه بر خدا از شر شیاطین انسیه
و مضرت و دشمنیٔ کینه از اینها مراتب بیشمار مضرتر است از
صد هزار شیاطین موسوسهٔ جنیه لعنت اینکه شیاطین جنیه
بدون دستیاری شیاطین انسیه چندان کاری از اینها ساخته
نمی شود خلاصه همین فقره را در شان شریعت مقدسه تو ای مرشد

یعنی سالک با صدق و یقین با برادران طریقتش خود از روی حرمت قدم
باشند بایستی باید با کمال سیادت و محبت و مهربانی و صداقت زینت
و خیر و حرکت نماید هشتم از تقسیمات بذل سلام و لین کلام و اطعام طعام
احترام تام تمام و ترجیح دادن ایشان بجمله امام حتی به نفس خود در هر حرکت
و مقام چنانکه فرموده اند

دریغ و درد تا این زمانی ندانستم	که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

رباعی

از مهر و وفا کسیکه سرور شود	شکسته ز رباب جفا هر کو
مانند سپهر چشمهٔ نور شود	از هر طرف فیض مهر معمور شود

[illegible]

با بردن مرد از ملک نقیض ورد	بهشت عدنی باشد گر بدانی صحبت ایشان
ز عمر خویشتن مشمار جز آن وقت در ایشان	نه تا زیر صرف گشت و علم و جهان
رها کن غیرتی و بدار از باب تعقل و دین	بیابی گر دردی نیز داری تخم دیدار ایشان

و ایضاً الذریت برهنوبالی این سنیه علیه حتی المقدور عمل نموده فی
بدین منقرقات با وضو بودن علی الدوام کنند که اگر از وضو گرفتن

معمول داشته

سعدیه باشد با ایتم باشد غسل جمعه تاکید در بجا آوردن آن مرتبه
الیست و در روز پنجشنبه اگر کمال فوت بوده باشد در یوم شنبه اگر
یوم جمعه فوت شده باشد بقصد قضا و سعاده بجا آوردن
نیز است غسل توبه غسل امام کن ناطق امام جعفر صادق غسل ادای
قرن ذرع الله مقامه این سنه غسل را هر وقت که آب ممکن باشد
بجا آوردن بسیار سنت مؤکده است حتی اینکه نفس یعنی بدلالت پیر
شریف حاسبوا قبل ان تحاسبوا نفس باید هر روز عصر یک
چند دقیقه متوجه خود گشته هر آن نعمای خیر و شر که در عرض بیست و چهار
ساعت شبانه روزی ازو سر زده از جهت امتثال کبریت شریف
هدایت ردیف زنوا قبل ان توزنوا موازنه نماید اگر از فعل
خیریه شهریار آید حمد و ثنای منعم حقیقی بجا آورد و مطفر ازیه
هبت بعیت او تعالی است حذر کند اگر قضیه بر عکس باشد
بتوبه و انابه و استغفار مشغول گشته طلب توفیق نماید استخاره
و استشاره در اکثر امورات دینی باشد یا دنیوی زیرا که
حقتعالی بصیرت است بر عواقب امور از جمله آنچه معمول علیه

و اما این مسئله مبارکه بدین قرار است که بعد از ختم صلوة
با انضمام نماز فرج هم که در جای هم در رساله پیش گفته شد از تسبیح فارغ شد
ظرفی خوب زود حسد است زیارت اخوان خواه بر ...
باشد تا آوردن کفش قبل از شروع بصرف طعام فَإِنْ
ضَمِنْتَ لِي حَقَّكَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در حیات شبهای
جمعه یا دوشنبه هم مشروط بر اینکه الا آخر شب اشتغال بر ضیافت
نیز او ندی ... باشد نه هزل و ادا طاعات که مقدار دو ساعت است
در صورت اخیره خوابیدن بهتر است

و باید دانست که در هر دوره از دورات یعنی از زمان خلقت آدم
ابو البشر الی انقراض عالم که یکصد هزار سال است ولادت
و حارث و انجام ... ازین عوالم انتها بردار است یعنی همینکه
این یکصد هزار سال آخر رسید باز آدمی و عالمی بر همین نحو و نسق
... وضع میشود و لا الی النهایه نه بطریق مسخ و نسخ بلکه این
عالم تا آخر رسیده پاره تا انقراض برود به یا ... زیرا که
قائل شدن با نقطاع فیض از فیاض مطلق محال و داعی تعطیلات است

کم از جمله

که از جمله اعتقادات اهل کفر و زندقه و دلهای است چرا که هیچ
ممکن نیست که شمس موجود باشد لکن شعاعش نباشد نور ولایت
از ازل هر دوره از دورات لا یتناهی للابد باید از مظهری ظاهر
شود چنانکه اولا میان ... و بروز این نور حضرت ابو البشر (ع) بود بعد
شیث و هود و ... یعقوب و داود تا حضرت الحضرات محمد ابن
عبد الله صلی الله علیه و آله که خاتم دوره نبوت و ابتدای دوره
ولایت بود و لا الی زمان بعثت آنحضرت (ص) همین نور از وراء
عالم آشکار و روشن و منور فرمود چنانکه در عالم حس معلوم و محسوس گشت
اما در عصر آن حضرت شمس ولایت از وراء حجاب بعرصه شهود
و عیان آمد کما قال (ص) يَا عَلِيُّ كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِي
جَهْرًا بعد از آن باز مستور و محجوب گردید الی الآن و الی آخر
دوره ولایت است پس از هر مظهری نشانی گاه ...
این نور را تابش نمود یعنی ظاهر شد شان و خاصیت این نور
است باید جمیع مانوی الله از زرع ... مجرد ... تمام دنیا
مطیع و فرمانبردار آن مظهر شوند کما قال عز من قائل فسجد

الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی واستکبر
وکان من الکافرین پس از هر دوره اثنی ظهور در وزرا
که هر آنکه از سجده و متابعت آدم عصر خود سر کشیده باشد حکم
نمود از جمله ابالسه عصر گشت استکبروا علیکم و کن من ال
کافرین و توصیفاتیکه بقدر واستعداد خود نه بقدر مرتبه و رتبه موصوف
ازو انشا دارد و مدح لایق مراتب عالیه نه از هر کمترین کمترینان است شعر
شمس و قمر از نور تو ابر و مطر از جود تو فاتحه تو مقصود تو مولانا جلال الدین ما
جن و ملک حیران تو انجم و فلک گردان تو با کعبه قربان تو مولانا جلال الدین ما
اعتقاد باینکه اغراق گوئی شاعرانه نیست بلکه حقیقت حال است اینهم
باین معنی که خاصیت نور ولایت همین اقتضا دارد در هر دوره از دور
از فطرت بندگان از اولیا ظاهر شد باید عموم موجودات علویات
و سفلیات منقاد و مطیع آن مظهر باشند در واقع و نفس الامر این اطاعت
و فرمانبرداری آن نور است بالاصالة نه مظهر را که حق جل و علا جلاله
عالم جسمانی را نمونه عالم باطن و معنی چنانکه ولی بالفعل اطاعت
و فرمانبرداری مرشد کامل که در عصر خود است لازم و واجب است باید انوار

و فرمانبرداری خوانین نجف الله ... با غیر اینها از حکام سلف
همین قدر احترام آنها لازم است در وقتی آنها هم در این ولایت حکومت
کرده بودند و همچنین است کار باطن اگر ولی دالی بالفعل فانی
در امام علیه السلام شده مظهر این نور اعظم گشته چنانکه الحمد لله
تعالی اکثری در مسکین و مسموعین این سلسله علیه رضویه ذهبیه علی جاعلها
الله فی الصلوة والسلام والتحیه در خواب و بیداری یعنی در سیر و سلوک
و بین النوم و الیقظه می بینند در صورت آن مظهر صدای و جمال مبدل
بصورت امام علیه السلام گردید باز مبدل بصورت خود آن بزرگوار
گشته این مرحله را در اصطلاح اهل الله خلع و لبس می گویند و مشاهده
اینفقره ماحی جمیع ریب و شکوک است از قلب صافی سالک صادق
تا مصدق گردد در اینکه الدال بالفعل مظهر قول و فعل امام همان
بزرگوار است و لبس لباس اطاعت و فرمانبرداری و تبعیت وی فرض
عین و عین فرض است نه اطاعت شیث و یعقوب و شعیب و داود
از فرقه انبیا و نه اطاعت بایزید و جنید و شبلی و دو سیه از طبقه
اولیا سلام الله علیهم اجمعین نقد از عرش است تا ماهی و هم چنین است

کتب و دفاتر و بر بهره فرقه از فرق انبیا و اولیا علیهم السلام
چنانکه از تمام تعلیمه جات حکام سلف الاول و با نفعات مستند منسوبه
بل امیکه حاکم حاضر آن را امضا نماید بلکه اینست کلمات حکمت و دلالت
انبیا و اولیا سلف مثلاً با وجودیکه جناب فرید الدین محمد عطار قدس سره
هفت شهر عشق را عطار بود و قوام موجودات آن دوره بنام نهاد از فلک
و ملک و غیر هما لیکن بوجود آن بزرگوار بود کلمات و فرمایشات آن جناب
باهات با خود حجت و واجب الاطاعت بود نه باهات اهل عصر و زمان
بلکه یک بیت ازین بزرگوار از و اخبار و ادراج لالی نیانا بجا بهم القدر
در از هر یک غزلها از جهة تیمن و تبرک در عنوان همان ذخیره سابق
اولا دانسته و تقویت دهنده باطن است از کلی مجموعه معظم الیه
قدس سره با همه آن ضخامت و کثرت مطالب اکثر احباب
حفظهم الله تعالی و کثر امثالهم ازین مسئله بیخبرند و حالی اکثر
بقدر این ظاهر و باطن و دلایل عقلیه و نقلیه مراعات این شیوه لازم
و واجب است و دیگر اینکه چرا حق جل و علا این مظاهر نور ولایت را
تغییر و تبدیل می دهد از بدلالت لفظ هر عنوان الباطن واضح و آشکار است

شد چنانکه حضرت اقدس ناصریه له از یک سال یا قدری زیاده
از آن حاکم را در یک ملک حکمرانی می فرماید تا اهل آن ولایت بدانند
که این اطاعت که به سلطان است اصالة نه بحاکم اگر علی الدوام حاکمی
در یک محل حکومت نماید اهالی آنجا گمان می برند که این اطاعت
بخود حاکم است بالاصالة بلکه اینست امر باطن حقیقتا مظاهر را
تغییر و تبدیل می دهد برای اینکه جمیع مخلوقات بدانند در نفاذ
امر و اجرای احکام صاحب نور ولایت را است بالاصالة نه بمظاهر بشر
این تغییر و تبدیل سر دیگری نیز دارد و آن هم اینست چون زمانه
بتمور ایتها و دورتها و کلها فانها من الذرة الا الذرة بحیث لا یغادر
صغیره و لا کبیره مانند هر فردی از افراد انسان است بنحو کلی
چنانکه مشهور است عالم را انسان کبیر و انسان را عالم صغیر می گویند
از حیثیت مناسبت بدنی کم و زیاد می شود و هم چنانکه مزاج فرد
انسان علی الدوام در حالت واحد نمی ماند که حرارت یا برودت غالب
که در آن هنگام اغذیه بارده بکار برد نافع و بلکه لازم است بالعکس
هم چنین است مزاج انسان کبیر که عبارت از عالم کبیر باشد در هر

کتب و دفاتر و زبر هر فرقه از فرق انبیا و اولیا علیهم السلام
چنانچه از قائم و تعلیقه جات حکام سلف الذل و با نفعای سند زینت
است که حاکم حاضر آنرا امضا نماید بلکه است کلمات حکمت و دلالات
انبیا و اولیای سلف مثلاً با وجودیکه جناب فریدالدین محمد عطار قدس سره
هفت شهر عشق را عطار بود و تو دوام موجود است آندوره بتمام دهار فلک
و ملک و غیر هما البته بوجود آن بزرگوار بود کلمات و فرمایشات ایجناب
با هایه ماخوذ حجت و واجب الاطاعت بود نه با هایه انعصر و زمان
بلکه یک بیت ازین بزرگوار اره اخذ دار و اح لا سیما بجا بهم اقتدا
و از هر یک غزلی از جهت تیمن و تبرک در عنوان همان وجیزه سابق
اولی دانسته و تقویت دهنده باطن است از کلهی مجموعه معظم الیه
قدس سره با همه آن ضخامت و کثرت مطالب اکثر احباب
حفظهم الله تعالی و کثر امثالهم ازین مسئله بیخبر بود و حالی اکثر
بقدر این ظاهر و باطن و دلایل عقلیه و نقلیه مراعات این شیوه لازم
و واجب است و ملتزم است که چرا حق جل و علا درین مظاهر نور و ولایت تبریز را
تغیر و تبدیل می دهد از بدلالت کل ظاهر عنوان الباطن و از قطع و انکار آنست

مسئله چنانکه حضرت اقدس ناصر بالله از یک سال یا قدری زیاده
از آن حاکم را در یک ملک حکمرانی نفرماید تا اهالی آن ولایتها تنگ
در این اطاعت کنند سلطان است اصالتاً نه بحکم اکبر علی الله دوام حاکمی
در یک سال حکومت نماید اهالی آنجا گمان می برند که در این اطاعت
بخود حاکم است بالاصاله بلکه است امر باطن حقیقتاً مظاهر را
تغییر و تبدیل میدهد برای آنکه جمیع مخلوقات بدانند که در نفاذ
امر و اجرای احکام صاحب نور ولایت را است بالاصاله نه بمظاهر شتی
این تغییر و تبدیل سرّ دیگری نیز دارد و آن هم اینست چون زمانه
بسموات تها و ارضها و ما فیها من الذره الی الذره بحیث لا یعاد در
صغیره و کبیره مانند هر فرد از افراد انسان است بحکم کلیت
چنانکه مشهور است عالم را انسان کبیر و انسان را عالم صغیر می گویند
از حیثیت مناسبت بدنی کم و زیاد میشود و هم چنانکه مزاج فرد
انسان علی الله دوام در حالت واحده نمی ماند گاه حرارت غالب
که در آن هنگام اغذیه بارده بکار برد نافع و بهتر است بالعکس
هم چنان است مزاج انسان کبیر که عبارت از عالم کبیر باشد در هر

مرتبه مبدل بکمالات دیگر از خفیت زیاد دستی استعداد دیگران
می شود لهذا حکیم علی الاطلاق اطبّاء روحانی را که عبارت از
انبیا علیهم السلام بوده باشد بر حسب ملاحظهٔ امزجهٔ اهل زمانه
از خفیت شدت و ضعف استعداد آنها علیهم السلام فرستاده فرد فرد
مبعوث و شرایع شان را در احکام و عبادات و فروعات مختلف
فرموده چنانچه حضرت الحضرات و مالک الذرات صلی الله علیه و آله
فرموده که اگر من در زمان موسی ظاهر می بودم بایست شریعت من همچون
شریعت موسوی می شده همه را بکسر بر حسب اقتضای زمان و همچنین است
در باب ولایت و اما چون از جهت عظم شان و شوکت حضرت محمدی
صلی الله علیه و آله ختم نبوت و شریعت گشته چنانکه وارد است شرع
محمد مستمر الی یوم القیامة پس تغییر و نسخ شریعت ممکن نیست
اما بر حسب استعداد باطن اهل زمان اولیاء و شیعیان خالص الولاء
سیما بعد فا زمانه اند فضائل آل محمد علیه و علیهم السلام را بقدر
استعداد مخلوقات متتابع زمان خود می رسانند و لله الحمد همین
است در ملاحظه نموده حق تعالی است قاعده و قانون ابنیای اخری که در کون

و شریعتی در اول خلقت آدم ابو البشر ممکن است و هر کس الی انقراض
همین یکصد هزار سال متابعت آن قاعده و زراکون می نمود یعنی
دو دو مرتبه را عاملی و ارزو اهیشر مجتنب ممکن به اهل کمالات و ولایت
میشد هر کس را فرمان می نمود اهل عذاب به دوزخ و دیگر بار کمال
رسالت و ارزال کتب چه احتیاج بود انبیا علیهم السلام کم و از نهایا
فوق الغایه منحصه مالذ فره با نوع و اقسام مصیبتها و اذیتها آنها علیهم السلام
را بدرجه شهادات فایض می نمودند واجب بود عرض شد اینکه
جسارت است زیرا که مطلب خیلی واضح است در نزد اهل شرع
ایضاً و باید دانسته شود اینکه اگر شخص مؤمن دیندار و فی الجمله درد خدا
شناسی که در دین دارد حقیقت دین و مذهب خود را به تبعیت تام
علمای عصر خود نموده در آیات و اخبار بعبارتهای مختلفه و متعدده و از
آنها بزرگوار تعبیر شده مثل عالم و صادق و مؤمن و مسلم و ولی
و شیعه و اهل ذکر و عارف و غیر ذالک و امر متابعت و اطاعت
آنان واجب الاطاعه بطریق وجوب نموده اند نه اطاعت صاحبان
شک و ظن که مرتبهٔ اولی الالباب یعنی علم الیقین هم نرسیده اند نقلاً

عن عين اليقين و حق اليقين و لو تبوّء من العلم القابا و التفطّن بالمعقول
مثل الفلاسفه و علماء السنة و الجماعة و اهل ظاهر و صاحبان ايمان
با نفسانيه نه جنانيه روحانيه نيست اينكه متابعت و اطاعت
و تقليد ايشان حرام و تقليد الجبت و الطاغوت است چنانكه
علماء و ائمه انام عليهم السلام در كلام مجيد و حديث حميد شده
بيان و نهي از ان فرموده اند حيثيت دين و مذهب خود [بصيرت] الحكيم
در اثناى تذكر و عبادت يا بين النوم و اليقظه اتفاقاً در خواب
تصديق يكى از چهارده معصوم عليهم السلام نه بينند و گاه گاه
نكته نور به وى نشود و از الهامات در غيب و خارج بى نصيب باشد
و يا تلبيس اگر نشود و اهالى ميدانند بالقطع و اليقين و ينداري رد
از همه شق خارج نخواهد بود يا جمع كثيرى را از صد هزار از هزاران
هزار يا اشخاص بجد و شمار را مثال اهل يك مملكت و ديار در آن
اعتقاد و مذهب مى بيند اين شخص هم به تبعيت آنها آن مذهب را
اختيار مى كند و يا اينكه از زمان طفوليت پدر و مادر و ابا
و اجداد خود را در آن مذهب مى يابد و مى بيند به روى آنها مى نمايد

از حيثيت

از حيثيت اعتقادات و عبادات و غير هما در واقع و نفس الامر
عدم صحت اين چنين ديندارى به دلايل نقليّه خود مذهب اثنا عشريه
و بدلالت آيه قرآنيه با اهل انصاف و ارضح و مبرهن است عدم
صحت او يا بدلالت اجماع بر قوام مذهب اهل سنت و جماعت
بر آن نيست چرا كه ما مذهب اثنا عشرى بطلان مذهب اهل تسنن را
باين دليل ثابت مى نمائيم كه آنها اجماع كه ابو بكر را خليفه نمودند
پس اگر شخص بعقيدت اقتدا از ان علامات ثابت العرض
و عبارت از تصديق امام عليه السلام و حجت و برهان قاطع و
دافع جميع شكوك است و ذكر قلبيه و تكبيرات انوار و الهامات اسرار
را دارا نباشد لابد و ناچار اجماع خواهد شد و دليل نقليه بر
عدم صحت اين نوع ديندارى است و اگر كثرت علت حقيقت
مذهب باشد مذهب عيسويه و اهل سنت ثابت مى شود زيرا كه مقلّد
و از باب فرض اگر مخلوق روى ارض صد كرور باشد نصف آن
عيسوى و نصف ديگر اكثر اهل سنت و ساير مذاهب و ملل خارجه
است و حصرش ممكن نيست پس مثل مذهب اثنا عشريه در حقيقت

مذهب عیسوی و اهل سنت مشرک گشت که مدتی از هزار خبر دار کدام
انفهم لاجرم صحت ثانی بدلالت آیه قرانی انّا وَ
جَدْنا آباءنا کذالک و بدلایل عقلی یعنی اگر دین آباء و اجداد
مقبول درگاه حضرت احدیت و علت ثبوت و حقیت مذهب
بعد باشد بدون اینکه خود مکلف بمقام جستجو در رفت رد بر آید
لازم می آید نفوسی که در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
قبول تشیع نه نموده مستحق عذاب و عقاب باشند نه از اول اسلام
انقراض عالم هر قدر که از نسل آنها آمده و خواهد آمد معفو باشند
بجهت آنکه تقصیر در آباء آنهاست سوال با آنها علاقه نمی گیرد تا
مستوجب جهنم شوند بلکه سوال و عقاب نمودن با آنها ظلم می شود چرا
که آنها پیروی آباء و اجداد خود نموده اند تقصیر شان چیست مثلاً
اگر از یکنفر نصاری بعد از مردنش بمقام مواخذه در آیند چرا مذهب
تشیع را اختیار نکردی می گوید پدرم را در دین نصاری یافتم پیروی
پیروی کردم از پدرش مواخذه کنند او نیز پدر خویش را نشان
میدهد و همکذا الی ماشاء الله و همچنین سنی و یهود و دهری و هنود

بزای علی

پس فرض عین و عین فرض است و هر فرد انسان بغیر کسر
بقدر اخور استعداد طبیعتش که لا یکلف الله نفسا الا و
سعها بمقام مجاهده آمده یعنی مشغول زحمات و مشقات دینیه
و متحمل ریاضات شرعیه گشته تا چشم باطنش گشوده شده حقیقت
دین خود را بدان چشم ببینند کما قال تعالی سنریهم آیاتنا فی
الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
۲ ایضا قوله تعالی در اثبات الهام داخلی و خارجی فا
لهمها فجورها و تقویها اگر کسی ایراد نماید که الهام از مختصات
انبیا علیهم السلام است جواب بنحو صواب آنست که در این
صورت لازم می آید ثبوت فسق و فجور در حق انبیا علیهم السلام
پس مدلول همین آیه شریفه اختصاص به انبیا ندارد و طبقه رعیت
هم از الهام نصیبه دارند کما قال ... یعنی من لم یذق
لم یدر و نیز با هوش باش هیچ متصور نیست و ممکن نیست جمیع
شرایع و ادیان سابقه که یکصد و بیست و چهار هزار و نه صد و نود
نه انبیا جاودانی مخصوص با منتهای خود شان اعلام و اطلاع بدهند

که پیغمبر آخر الزمان خواهد آمد دین همان پیغمبر منحصر گشته و نهج
تمام وقوع کرده در امت آن چنان بزرگوار دیدی و شهودی و
حالت باطنی نباشد حاشا و کلا چنین باشد پس مطلب
معروضه شخص منصف با فطانت اظهر من الشمس و ابین من
الامس است ولی به با انصاف هزار جور دلیل نقلی و عقلی
مفید فائده نمی شود چنانچه حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله با وجود آنهمه قدرت و حکمت و معجزات باهرات
نتوانست مطلب را به ابوجهل ها مدلل و ثابت نماید والسلام علی من اتبع الهدی
و لم یسلک سبیل الجفا

[illegible]

لدیه و بدهی گذشته عبارت باشد به این مطلب که ترجیح مرجوح بر راجح بدی
وی است حدیث شریف هدایت روایت است که حضرت امیر فرموده است
مالک الدوران حجة الله فی الارضین و السموات عجل الله فرجه راجع
به مسئله غیبت خود فرموده قدل عجل الله فرجه / انظروا الی رجل
منکم قد روی حدیثنا و نظر الی حلالنا و حرامنا و عرف احکا
منا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فالراد
علیه کالراد علی و الراد علی علی حد الشرک بالله
سبحانه و تعالی / پس دلالت کلام که ثبت است در این مقام
قرینه کلام اعتبار اعلام آنحضرت است" زیرا که استعمال قرینه در فهم
مقصود آیات و احادیث در عبادات و معاملات معمول کلیه
علمای اعلام است از متقدمین و متأخرین پس در این
حدیث شریف هدایت روایت که فرموده اند راد کننده احکام
رجل که نه مراد کننده است و رد کننده در حد شرک به خدای
(تعالی)

تعالی است قرینه دیگر اینست که هر کس تابعین و تابع تابعین بخواند
رجال موصوف بصفات ثلثه مذکوره سابقه شمرده که اینها تابعین و تابع تابعین
شده مرقوم است امّا تعیین این رجال که منظور فرموده [illegible]
اقوام از خواص و عوام است لیکن همانا علامات که اراده [illegible]
حیثیت [illegible] بعدل و دوام و [illegible] احکام است در رجال مشهود
از علمای اعلام کرام [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] در [illegible] است سابقه [illegible] مراد
و مقصود امام ع) که یک نفر است بدلیل اینکه رجال [illegible]
نفر مرده [illegible] که [illegible] برای جمع کثیری از الف
الف بین تابعین و متفرقه نه که آن یک نفر [illegible] است و جمع
[illegible] نفر [illegible] بلکه اجمع [illegible]
[illegible] الکثیر [illegible]
(حضرت)

۱۶۱
این صورت نیز مستبعد و بعید نیست که نهی است [illegible] اثبات [illegible] علمای
[illegible] شود لیکن اینکه اگر کثرت ولی حقیقت [illegible] علمای [illegible]
ثابت شود زیرا که مثلاً و از روی فرض اگر [illegible] روی ارض
[illegible] که در آن علمای [illegible] است و کذا در السلام
مثلاً [illegible] السلام بنا [illegible] آن [illegible]
جامعیت است چنانکه محتاج [illegible] است و چیزیکه [illegible] ظاهری
[illegible] از قبیل تحصیل [illegible] است قبلاً ع هذا
بدلالت آیه واقی [illegible] (سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق) که سنریهم فرموده سنعلمهم نفرموده
ثبوت حقیقت منحصر [illegible] آیات الهیه است در عالم آفاق
که خارج از وجود انسان است و در عالم انفس که خودی خود
انسان است که محتوی و منطوی عالم اکبر است چنانکه امیر
(علیه السلام)

امیر علیه السلام خدا، بیکی ایشان فرموده (و شرعنا اکبر حجم خبیر)

(و فی کانفلی العالم الاکبر) و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر

المضمر) و در اثبات دیوان آیات بینات انفس کریمه و فی انفسکم

افلا تبصرون) که در این آیه مبارکه نیز افلا تبصرون فرموده

قیوان نیز مهم دلالت نهادت کلیه دارد و آیه و انی هدایة من

کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی) در دیوان آیات الهیه اعم

از آفاق و انفس دلالتش اظهر من الشمس است و اینمن الذی [illegible]

چون بهدایت حرکه آیات واحد دیشه ثابت و واضح و مبرهن گردید

که تعین آن یک نفر رجل متصف بصفات ثلثه مذکوره درجه ثبوت

رسید که مراد و مقصود امام عصر ارواحنا فداه است و حرکت [illegible]

دیوان آیات الهیه در انفس و آفاق است پس هر کس از فوق

ستة و مزبوره از آلاف الوف دیگر ها بر از [illegible] شان

(دشان) و متعلقه سوال

و معتقد بودن برشد و تبرع خودش اگر از آیات و بینات آلهیه

در انفس و آفاق خود دیده زمانی مکاشفات و خودش کمالش و اکرمیه

و هو امیکه تیر در نشئت دو جهت در دست دارد و جاهد کانه فی الله

مزده به نفس تبعیت و رابطه و ارتباط کما قال تعالی / و جبرد اوصد بروا

و رابطوا) آن یک نفر رجل بزرگوار که مقصود و مراد امام عصر است

فی نفسه که نیابت از تعالی و در حضرت مبین شان آن ممیز رجل بزرگوار

که بما به ابرار حق به نیمه تمکین دلالت است که آن حضرت فرمودت

ظاهریه و باطنیه خودش را باستعداب او بموجودات سیر سازد و هو

کریمه و فوق کل ذی علم علیم مذهبی که کوشی علم، از تقدیر و تقدیم

به بخشند بر وجود هر که ام شان کلی به جنبه در اوان اوامر و اراده ای

شریعت مقدسه لازم و متحتم دست پیش بهر کسی لرال الله عقد را است

لمطلعت السلام مثمر مطلب کما هو حقه معلوم شد فتاء علیه السلام

منتجه که در خبر و شرعا سزاوار است و ترتیب ثبت کذا

(سرمشک)

نرانک و به درالی برازد) پس وجود مرشد لازم نمی‌آید که هر کس خود به
وی معرفت یافته بلکه وجود آنها نیز ضروری است زیرا که تنوع بدون تعبیه
امر و نهی خود را نمیتواند مجری بدارد بر این قیاس است ضرورت و لزوم
حضرات علما اعلام در هر دوره که آن حیث ابطال جنود آئمه
ع الاطهار لذه و تمیز (الکلیم یکبر الکلیم) آیات بینات آئمه
که اهل ذکر که شاکلین سلیم الهی اند در وجود خود و خارج از وجود
خود مبین دلفها و دفها مینیه للدیه است که فهم رموزات ائمه اثنا
امر موقوف بعبارات و اشارات و لطایف آیات و احادیث است
حتی به آن رؤیت خواه در خواب خواه در بیداری لازم و ا
و خواه در سیر و مکاشفه و مشاهده مرئی شود لطایف باطن و مشیت الهی
در دسته باشد و این فهم امر ممکن بتعلیم خداوندی است چه که در کره
مبارکه فرموده مع نبینا و آله و علیه السلام فرمود (و علمناه من لدنا
الله الیه) متفق علیه عموم مفسرین است ای تعلیم کردیم او را
دمیش)

۱۶۳

من لدن با برشته ها) تنبیه خواهان را فتحه از جمله دلالت بر کمال سلسلی
الهی و دایر ذکر الهام است کما قال تعالی (فالهمها فجورها و تقویها) (آیه)
و دانسته شود که در منظر حضرات ائمه علیهم السلام است
نه الهام بدلالت آنکه الیه ذ الله در اینجا علیهم السلام فسق و فجور هر دو
که خداوند تبارک و تعالی فجور آن را الهام فرماید و حال آنکه کلمه فجور مقدم بکلمه
مبارکه تقوی است که از حیثیت تقدم فرموده اند ده احادیث بسیار فیها
خود هم است ام مر از شرکیه که نعیه از الهام و از عبارات الهام
نیز بر دو قسم است واقع و خارج یعنی اگر آن الهام وجه الاز
خود سالک سلیم الهی به خودشی که آنرا الهام واقع گفته میشود و اگر
بعبارت ما تفت غیبی که خارج و از انجمله ذکر کلو قلب لیفی از ذاکر
ذکر و سلوک است بدون مشارکت و مساعدت لسان بلا ریب
بعضی بالای ... قلب حفظ ذکر میشود در بعضی (الله الله الله الله)
میگویند و در بعضی (آیة نقطه) و قلب بعضی محمد میگوید بعضی یا علی
بعضی)

مضمون حق و در بعضی هم و این ذکر کردن قلب نه چنانست که
شخص در خیال خود یکی از کلمات مبارکه قرآنیه را بگذرانند بلکه اگر [illegible]
غیر الکلمه مبارکه را بگوید یعنی ترک نموده تنها دو سه [illegible] می‌گیرند مثلاً از پناه نظر
[illegible] ذکر قلبی [illegible] ذکر قلب یکی از فتوح هم شنیده میشود [illegible] قدم
ناحیه [illegible] که با صداست خودش میدانند و خدا [illegible] قال تعالی شأنه
(رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله) همچنین ارشاد [illegible] مطلب است
که فرموده‌اند [illegible] تکرار شان میرود [illegible] شان
تحقیقاً جمیع انواع اذکار قلب از قبیل [illegible] فصلی [illegible]
است [illegible] ذکر کردن قلب [illegible] ذکر از آیات کلام الله [illegible]
قرآنی [illegible] و از کلمات معتبرین علمای اعلام عظام [illegible]
رضوان الله علیهم اجمعین در رساله جواهر الکلم عرض شده [illegible]
بهدایت الله تعالی ولی بعد از طبع شدن رساله [illegible] مطلب راجع
باثبات ذکر کردن قلب از کتاب مفتاح الفلاح جناب
(شیخ)

شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره العزیز که در نزد کل فرق اسلامیه مسلم القول است
[illegible] رساله سابقه الذکر گذشته لهذا اکتفا در اینجا
عبارت [illegible] میرود [illegible] شیخ معظم له قدس سره در تفسیر آیه شریفه واقم الصلوة
لذکری فرموده که مقصود از این کلمه مبارکه [illegible] ذکر کردن قلب است [illegible]
[illegible] است که المقصود [illegible] زیرا که الصلوة
[illegible] است [illegible] ذکر کردن قلب [illegible] از آن [illegible]
کل است [illegible] از [illegible] ترجیح
[illegible]
وارد است که [illegible]
زمین [illegible] از [illegible] کردن ثواب ذکر قلب [illegible]
[illegible]
[illegible] الصلوة والسلام [illegible]
کانه [illegible]
([illegible])

۱۴۵

نه روشن با شعشعه آن روشنی نمی‌کند که نتوانند به و روشنی این من

آن نیست اگر کسی بخواهد صورت قند را کسی بدهد بسیار نتوانند زیرا که

کره قند شیفته چنین و فوده فو ده دوازده ماش هم چنین کردنش نتوانند

کره و تشنه شده را از مطلب و تشکر میشود اما اگر کردنش بخواهد از

و صورت قند را بکنگره به و رو نمی‌تواند و اگر غیر ممکن است

در قدح دا شنیدند و تشنه قند را خورد از قسمت صحیح و شکر است

کامه برایش چنین میگردد از دانسته و مهمان لم یزل لم یزل

زیرا این قدح مطلب من اصول الا الله بیشتر زیاده از این کیفیت

و ته قیقات و نزاه از آیات و احادیث و اخبار اند هر مثل بر ولدان شکن

بر بدعت اتوقی کشته اند و ره و از جهة الکمال مرتعل و بمیر که فهو اطلع

کامی جا بال از آیات و اخبار روایت دید آنکه و حقیقت را بین قدرها بیشتر

اند داکم و الثبات فی الصراط المستقیم الی دولت یه حرمنا امیر المؤمنین

عم ان اباهم اسع اللیلیم و السلام تمت به کار است

بسم الله الرحمن الرحیم

دیوان مبارک حضرت علیین آشیان کشف الاسرار [illegible] است

نیاز حضور حضرت فاطمی از طرف بنده مجذوب الشهدا

ترجیع

این ترجیع را به [illegible]

انصاف کنید آخر کز شیدی بیابانم | کز درد و غم دوری بس زار و پریشانم
ای اهل حضور از غم دلخسته که میسوزم | در آتش سوزانی از محنت هجرانم
چون فضل و جوانمردی دارید کریمانه | از فضل و کرمهاتان مستدعی و خواهانم
بر رحمت دلدارم خواهید از آن دلبر | با وصل خوشی سازد مسرورم و شادانم
بس روی سیاه هستم بس محو دل عاصی | هرچند که کارم از کرده پشیمانم بخ
بر نفس دنی بستم بر عشق گرفتارم | او چاره کند گر من چاره نمیدانم
خوانید مرا با فضل بر روی مسلق زود | پرورده احسان آن حضرت و خوبانم
اکنون بزبان او بر وجه و شاعر ایم | حضرت طلبم حضرت ترجیع بگردانم

از طلعت زیبای بر روز چو مستم من
کز این همه لطف دلدار پرستم من

سرجمع

۱۶۶

این صفحه دو ورق نیمه مانده است

دانند قسمت میدهم بصاحب این کلمات مبارکه از تقصیرات من درگذر
میدانید چقدر بیچاره شده ام نیازی دارم ببینی از نیک و بد
همین خیال است که من هم از نیمش شده زیرک عاشق عزیزان
تا یکی تیز ما برایم بخواند گرمی مانده گرم شده
تا نه بزرگان خاک [illegible]

در فهرست معنی میشود که این ابیات مبارکه بعضی از است بیان کم و زیاد
گرانها که افتاده است و در زیر این غزل بر کلمه الله
نوشته شده است علامتی است نسخه مبارکه حضرت (؟)
رحمنا را از قره دارانی نیست است که آن غزل در جای
کتاب مبارک رضائیه روح بما شاء الله نشر خواهد شد
از کمه سال که کند کان این کتاب مبارک [illegible]
دعا کنید طلب بشنود نا باب [illegible] حضرت پروردگار
منتسب به مجذوب الشهدا ارزانی باد

گوزه حسن وه سازم ترک کله میرقصم   دیوانه و مجنونم با نشئه میرقصم
ذرات جهان گشته من عاشق پروردم   از نام خوش حضرت با فاصله میرقصم
آن قافله سالارم با قصی عظم ~~عهد~~ (من تشنه کمی وزرک)   اف جرا البته بر قافله میرقصم
یک نعمت دیداری بخشیده که ما ثابت عشق   با رحمت و لطف و لهم رنج چله میرقصم
برگوشتک دیده ام خیمگک داند   تر خوانم و با دلبرهای یکسر دو میرقصم
با چنگ و دف و تنبور ترجیع ای خوانم   تنگ آمده از غمهای این حوصله میرقصم

از طلعت زیبای پرویز چو مستم من
گریم ای دلبر دلدار پرستم من

برگه دل جان پیش زنجیر کنم آری   جان را بکمند او زنجیر کنم آری
دلدار پرستارا دانم همگی مؤمن   زاغیار بود هرکس تکفیر کنم آری
جز عشق طریق حق با نه نمی دانم   با عشق قوابه هی تعمیر کنم آری
چون طالب دیدار آن حضرت دیرینم   با زیره ام از هر جنس تقریر کنم آری
گر عاقبه دریکم با این همه مسکینی   بر لشکر او حمله چون شیر کنم آری
در بزم حضور شه ترجیع فرا خوانید   بر انجم لبخصص او ته برکم آری
.... ور رنها دهفه است همین روز تن هنر

منت نخواهی

میگویم از او دیم من گر بیت نشان او   من گویم از او لکن یک دربدری باشم
بازار در راه زادم انبار نمود شه   اخوان نشوی الستنه منهم سفری باشم
شمس است و قمر خسرو در پرتو فرزاد   ز ظلمتم الکن من نور قمری باشم
بر هوی جلال الدین دادم قسمش الکن   من منتظر و حسین یک پیغمبری باشم
بیش قسمش دادی با الله قبول است آن
منمای گمان زان هو من بی خبری باشم

~~[illegible]~~

منبت گشا

خلاق کائنات برادر هو السمیع   رزاق رزق مؤمن و کافر هو السمیع
او بار دوست اوست مصدر یقین به آن   او مظهر است مظهر داور هو السمیع
در هر زمان و عصر نبی یا ولی بود   جز او نه آن که او دست نه دیگر هو السمیع
ذوالعلی ولی خدا کل انبیا   گوید انبیا همه یکسر هو السمیع
عیسی دهر و دو ... موسی و خضر او   یعقوب زار شیث و سکندر هو السمیع
زهرا و مجتبی حسین شهید اوست   سجاد و باقر است و پیمبر هو السمیع
او صادق است و موسی کاظم بود رضا   کان تنگ جواد انور هو السمیع
دریای نقص کان کرم حضرت نقی   هم عسکری و مهدی و رهبر هو السمیع
خال و خد و جمال و محبت تمام اوست   زلف سیاه دو رخ دلبر هو السمیع

بخت

نطق فصیح و قد چو سرو رخ چو ماه   سیب ذقن لبان چو شکر ادام الله
مژگان بچو تیر و دو ابرو چو ذوالفقار   وجه چو ورد و رنگ گل تر ادام الله
خال نگار بسکه بکرشمه عاشقی است   با رنگ مشک و زلف چو عنبر ادام الله
با غنچ و دلال و عشوه و غمزه که دلرباست   لعل لب چو قند مکرر ادام الله
اقطاب سلسله ذهبی با اتمام اوست   در بان و شهر و خانه دائم در ادام الله
در قدرش آن مدحت بی حد و بی حساب   فصح زبرد بحر قد و نثر ادام الله
مجد شرف که قطب و محمد رضاست او   بر مرتضی ع شد مظهر ادام الله

تبیت به   جز شرک عشق دو حسن نخواهم امید دار   تعالی
ذموده است آنکه کشور ادام الله

حیران خوب و به ممکن زر هی است دل   هر جا حق است جانب حق پای است دل
خال صنیر گفته محمد رضا است قلب   دانسته غیر گفته او باطل است دل
قبله نما هی است بود قبله روی یار   دایم لزوی قبله هوا امرای است دل
یا مرتضی ع تو بنده نادم بر آتش   عشق و وصال یار ز تو سائی است دل
افتاده ام ز رنگی و رنگی گناه تو نی   امید دار از تو در این منزل است دل
آخر کجا روم در دیگر نگرده خلق   غیر از در تو حق و بانی نای است دل

بر وصل یار گر هی بخشش نه تابی است
بیضنله   تاب نما بنضیر و دیگر تابی است دل   وجوه ۱۶۸

ماراسپرده کرد کمند از ع ع   رنجور عشقم اوست پرستار ع ع
بر فضلی حساب دستم امید دار   بخشد بنضی نعمت دیدار ع ع
خال صنیر دست قلب از گناه من   بگذر بحق عترت اطهار ع ع
بر من که عاجزم تو زبان ثنا و مدح   بخشای فصیح نطق گهربار ع ع
تا زنده ام مدام ثنای ع و آل   گریم بروزها و شب تار ع ع
گردم به قبر و حشر ثنا خوان مرتضی   از من رشته بگسل دو دار ع ع
رز و جاودان ز یار ع من   رغم عدو ذکر و گفتار ع ع

دیگر   غیر از ع دل نخواهم درد و کرون   فضل امر
امشب آرزوی بخشش به یار ع ع

امشب نگار رحمت رایگان نرود   بخشنده یک قرآنم و صاحب قرآن نرود
آب حیات داده آن با لبان تر   زان زنده گی مرا جاودان نرود
خورشید وار بود رخش به سحاب زلف   مانند آفتاب منور جهان نرود
فتنه برد اگرچه دو چشمان مست یار   لکن علاج فتنه آن زمان نرود
یعنی بچشم مست نگاهی بلطف کرد   هر آنکه بهتر است مرا به آن نرود

بات است عشق از کرم مرتضی ع   چون شد ز انجا ل که ترانم بیان برد
ز فیض های شاه محمد رضا بود   خان حیدرانی ابمه للطف نهان بود
ای دعا از تو   پیش بگوی تا که تو از رنج دوست   اجابت اهم رز
مولد تو را بشیعه خود مدح خوان بود

لله

دلها سن دلسن دلسن دلی   الندر یقینه دامه ... الی
بو زاره طرف آچ اداتنه الن   ترآباد ایه آخو ادلین
سدن ریزه خوار دن که ذرات در   ادفضلنه عشق جهان بات در
اگر در دلی یک صدای کرم   غزارنی کویه یقینی برم
بولونه ادد روبلدر که اقلار   کدن بر تر وخشک وار ابر دار
بارش در کیرچو ابر وجود   تر وخشک سیراب سازد بجود
که باران بیارد بخاک وتاب   بدفرق بر شایه وآفتاب
جهان گشته دشته گلشن گث   او الدر ولو کا قودیر اولد
الونه رکه کلی گلشده تا آچار   مسلمانه ایم کره چاره تاپار
سدن فیض وجودن جهان کیردر   نه وجدی دربوز تاخیر در
کنا هم اگرچه چون ریک دشت   نه اولدی مولدون الدلد گذشت
نه برلر برحق بری ایکه   و بشکه دیکل نزر با گیر ایله

بج

بوبحر تقارب عجب بحر در   که فیضیله جاری اولدن نهر در ۱۶۹
کرزم اداله دشه بی بحر ده   که اقتالا بر اودر دهر ده
اوالدن سرا یو خدر اقتالی   اوالدر یه اله علی ولی
کرزم دقیقه با خوب اوالر   یری ورر دشم ورمشم ال ال
که سوزبر دوم تدی المرلن ع   دیا ال اله ورمشم بر الی
سوزم دشمن یاری الدن کنار   کرتا پشر رمشام ادراه اختیار
کرنده ایله دمن یقین   ه اولدن اوالدی جان آفرین
کورب دستنی حلت ادلرب جان ودم   آلیدم اونا عین جانان ودم
دشم کرجهانه دیشر ولر له   اگر ایشه سن رشته کلیرن اله
منه باخ نه سرد ادلی باشمده در   همیشه ادال آل نا شمه ده در
بر مثلی دیشه اوزکه ده واراوال   یقین ایله بی کیزدر ابم دغی
اون ایکی امامی ایله وراوال   تا پلمازادنا اوزکه حشی دمک
برالدوراون ایکی امامون الی   علی در علی در علی ولی
بر مثلی اگر ادلسه قبله شناسی   برلر گنهی اتمز مشخص باشی
اون بوباشی بشرده ظهور   براته دُر شه اله نور
براله دن اوزگه حق داراگر   اونا حقه ی کیت دوندن دربدر

بج

نه با تیر بر در علی در علی — اوزی حیدر چون الا حق لا

غدر پیش بر دا طرل کلم

علی در علی در علی دارالسلام

برادر نه شستم ز از دلت گشته — از آن برنج دارم از دست دشته

بحق قهی — صبا عرض شدم را ببر بر تمشی پروری — دنی ز الیار

بنده م شازد و از رحمت بگو ز تمشی پروری

بحق قدمی وحق حیدر و خیر او حق ۵ — بزودی خاک پستم فی کند ز تمشی پروری

جان عشق قدر ان از چه بخشید وصال شه — که گمه از دلم طالع مکرر تمشی پروری

علی خواهم علی جویم علی خیم علی گویم — زخود خالی ترم باشد جان لنور تمشی پروری

مرا وجهی ده ترتی رها نه ز غم و دردی — نیاز پای تا کر جان منور تمشی پروری

بحق حضرت حجت (علی ارزجه) امام قائم حاضر — بنام جان او

اگر گفتن — شازد و دور بیش را از آن در تمشی پروری

بازروم جانب آنه تست گشت — گشته دیم گشته دیم گشته مشته

دست فشانند بر قصه خویش — همبش خ کز دو شه تا ملک مشت

دست علی دست علی بر قطار — بیش خود و از کرم ابلت مشت

از غم هجران بوصال نگار — رند قوا با چه عجب رت مشت

ای دلبر یا دره دلدار ما گشته — میکنه ابلهی زبنی بلت گلت

۱۷۸

خنجر بر دیر جهانی عبلا — بر تن من ریخته با شک مشت

مطلع این شور ترجیع شاز — دگر جهان جان نکته خشت مشت

بازروم جانب آنه ئت مشت

مشت دیم مشت دیم مشت مشت

این بند نوشته شد

دست یداله لگارم به پهن — تیر تماشا کن و بنا یقین

داده بگاتست او تمام انبیا — طینت کلم نبرده عجین

صاحب این دست نبی بود بود — آدم و هرآ بدل ماه و طین

صاحب آنه بسته برافراشته چرخ — کلمه کن گفت بتر ل متین

یعنی علی شیر خدا وجه حق — ابن عم و صهر رسول امین

حجت حق مهدی عصر و زمان (علی اوزجه) — احمد و احمد ل ائمه کیش و دین

در غم و نه ده امان ائمه — داد و رنگ پیش زارد و فن

منظر او قلب محمد رضا — از کرم اوست بگویم چنین

بازروم جانب آن دست مشت

مشت دیم مشت دیم مشت مشت

خود الله اله در این پیشه نیست — غیر علی هیچ در این پیشه نیست

دست خدا قدرتی و ... — بر و چنین از خود این پیشه نیست

این تبعیتی

دین بشیند یکی حق عرش خداست   عرش خدا لنگ و کلید شیشه نیست

سخت ترش از حق مرد خدا   گفته حق است وز اندیشه نیست

دست علی گفتم اگر دست او   غیر علی در رگ و در ریشه نیست

بازم ترجیع بخوانم خویش   لایق ما در دو جهان پیشه نیست

باز روم جانب آن دست مست

مست دیدم مست دیدم مست مست

ندای او
زشت خوانم [illegible]

تا دره پرویز حق حافظ زمان   برحق پرویز حسینی فلان

دست آن عشق [illegible] آقا   احمد آقا حضرت احمد بیان

دست نلدک حق [illegible] دار   سرکه نقد [illegible] محمد خان

برحق شیراز و حق اولیاش   محمد شرف دست قلب زمان

حق علی عباس [illegible]   ناصر احمد عزیز جوان

[illegible] حق [illegible] ام   سایر نلدک بدور جهان

دست مصری و حق باتیز   خسرو [illegible] زینان ان

دست ز کارهای اهل دل   برحق اقطاب به [illegible] ان

[illegible] حضرت [illegible]   فاطمه عارفه [illegible] وان

حق ثقة العلماء و دسته   خان غلام [illegible] شان

دست

۱۷۱

دست ابدال و هم قلب و امام   محبت حق مهدی آخر زمان

برحق اوتاد و هم ابدال هم   هم نجبا هم رجال نهان

برحق آن دیده گریان شان   دست آن سینه سوزان شان

حق گریز همه از ما [illegible]   دست دلهای پر از عشق جان

بر همه راحت شان روز و شب   از غم دلدار و زبار گران

با شکم خالی و لب تشنه   دیده پدرد و با اشک روان

آنچه زحمت با خود [illegible]   که کشیده همه این شان

بر همه جرم و خطایم قسم   بار خدایا بکش الدان وان

جرم گذشته و آینده ام   عفو نما ای حق دل نهان

عشق فزون بخش و [illegible] وصال   از غم هجران و فراق رهان

زود نما ساکن دارالسلام   زود نما دار و [illegible] ان

ام فرح [illegible]   بخش با خوان و به پرویز ان

عمر فزون صحت و اقبال ده   زر و زیان بهر جمله شان

[illegible]   بخش [illegible] خویشان

[illegible]   با جان [illegible] زبان

یا کرم [illegible]   [illegible] عیان

[illegible]

بخشش آمد است بکید مدام   پرکرد از مدح زمین و آسمان

باز روم جانب آنه ست مست

مست دیم مسته دیم مست مست

بیر دلربا بیر دلبری خدادن گلار   من دفعه عرض ایدرم بو دلبر یار
بو دلبر علی بو دلبر اودور کی امام   گوردیگی اودور اول شاهم حه ابرار
بوده که مخلوق اولدی خالق ویکی   بو اودی کم خالق اودور اهل کار
هر بیر عدوده براولدی بردکی   مالک اعداد اودور هر زه وار
آینه‌ی من اودور اولور عکس من   عکسی اودور اهم اودور آینه‌دار
آینه و عکسی اولور بیر و تر   عکسه باخوب علی گیته چاپار
شیعه الا دوستی علی زن الا   غیر علی نیست شهر و دیار
منده علی وسته گزر پکمشم   ال که علی وئردی ایلیم قرار

باز روم جانب آنه ست مست

مست دیم مست دیم مست مست

هرکه گرفتار بلا کرده   فضل الهی است فدا کرده
این تن و جان جمله فدای تو باد   هرچه بلا کرده بجا کرده
عشق قیامت به دل افکنده   خود تو بدانی که چها کرده
گفته بخز رهبری زینب تو   فضل یزدان است که اکرده

نیست زمن ع بدو مستیم   شرر دلم را تو بپا کرده ۱۷۴
دین اثر آن لب میگون تست   با نظر من عربده ها کرده
الست تو ناالست تو نالست تو   باقی شیئ الست نما کرده
آینه‌ها ساخته بهر خود   طلعت خود دید ثنا کرده
امشب خطا ازمن و از تو عطا   جمله خطایم تو دنا کرده
معصیت و جرم و خطاهای من   لیک ز جرمم تو حیا کرده
آه چکنم رزق های تو   دیده گنه بیش عطا کرده
مات ز فضل تو شدم یا علی   حاجت من جمله روا کرده
هرکه بیه با شله کر دکار   اسعدی از آن ذکر صفا کرده

باز روم جانب آنه ست مست

مست دیم مسته دیم مست مست

ریشه دنیا همه زنجیر مکن   دسته بجیب دل و تو فی زر مکن
زر بده آنقدر که خود زر شوم   خاک مرا زر کن و گرا بر مکن
کن صفه شو مراد حلی بار   زعشق مرا نام قلندر مکن
ساز مرا عشق مردانه   طلب خود و خیمه لشکر مکن
مادح خود ساز زینه جنت   نام مرا بر همه کنز ر فکن
پیش بپاره تو در کشتی   رود شد بحر تو لنگر فکن

۱۲۳

مطرب جان گفته‌ٔ پیرش بخوان　　ساقیه ز آن باده بساغر فکن

باز روم جانب آن مست مست

مست و یم مست و یم مست الست

مستم از آن طلعت زیبا چه مست　　مست و خرابم ز تو اما چه مست

مست ندیده است کسی همچو من　　محو شده مست سراپا چه مست

خواهی اگر مست به بینی بیا　　دیده کشا کن تو تماشا چه مست

مستیم از باده انگور نیست　　مستی ما الست ز مولا چه مست

غره مشو هان تو بهر مستیی　　فرز چو دل مست حق علی چه مست

گفته‌ٔ رومی است محک باشدی　　مستی حق جوی ز دنیا چه مست

امره ما ده امه با دست دوست　　مست شده‌ام ز آن ید طولا چه مست

باز روم جانب آن دست مست

هو وکیله نزد　　مست و یم مست و یم مست الست　　جو در فغانی

له

گرنم گلی نور ندن که فیروز در　　علا ایله و صلی که نوروز در

ذوقنه و مکشم جگردن بر آه　　جانه درار اود جانفزا در

کم بیش شفی اوز نگاری بدر　　مستم بر لزم چوخ جان افروز در

دیله آدن عالم علغلد　　دلبر چه کمه بر گز هر مرز در

جگردن اگر چکسه بنش بر آه

میرانم　　اژ تبله ایر کم جان دوز در　　چه مگریم

هو

حمد خداوند لایزال محمد   خالق آن نور بی‌مثال محمد
نور محمد بیافرید ز نورش   هر دو جهان روشن از جمال محمد
هست اول ما خلق چو نور عظیمش   نیست دگر هیچ که زوال محمد
خاتم پیغمبران و سرور عالم   پر بود آفاق از جلال محمد
در شب سراج بهر جلالت شانش   عرش مزین شد از نعال محمد
آنهمه ذرات کون جزواً و کلاً   رزق خور سفره نوال محمد
از دل و جان شایقند تا که بیابند   جمله انبیا وصال محمد
یوسف مصری که داشت حسن و ملاحت   غرقه بد از حسن و خط و خال محمد
مدحت این شاه کی بگفته در آید   مات بود عقل از کمال محمد
تا که نمی‌بینم آفتاب جمالش   هر شبه قانع بیک خیال محمد
مجمع شرف قطب عصر پیر طریقت   هست ثمر او ز نونهال محمد
اوست مروج شرع انور اطهر   نایب فرزند خوش خصال محمد
قطب زمانا بحال ما نظری کن   حق محمد بحق آل محمد
شکر خدا کن شریف دین که تو داری   تا بقیامت بقیل و قال محمد

هو

مظهر ذات خدا است مولا علی   آینه الله نما مولا علی
جمله قرآن از خدا توصیف او   رو بخوان قرآن نما مولا علی
حمد قرآنست باء بسمله   نقطه اندر تحت با مولا علی

از طبع ایر له حالی دوز در

حجة الله آیت کبرای حق   هست در ارض و سما مولا علی
در صورهای مصور میشود   که بری که لایری مولا علی
گاه آدم میشود گه شیث و نوح   گه خلیل با صفا مولا علی
گاه خضر و گاه الیاس است او   گه بدست اندر عصا مولا علی
همچنین در قرنها و عصرها   جلوه گر شد بارها مولا علی
گه شود پیغمبر و گاهی امام   گاه پیر و مقتدا مولا علی
هر زمان در یک لباسی جلوه گر   هست یا رب در کجا مولا علی
حال از شیراز سر کرده عیان   در قلوب اولیا مولا علی
گه ز راز و گه ز رقه سی ظاهر است   گه محبت و رضا مولا علی
گاه چون شمس از دل خان صفر   میدهد نور و ضیا مولا علی
بر شریف الدین کند گر یک نظر   سازد از افسرها مولا علی

هو

تا شدستم آشنای فاطمه   هستم از جان خاکپای فاطمه
حب آن خاتون مرا آئین بود   این عطا کرده خدای فاطمه
می نخواهم در دو عالم چیزکی   غیر تسلیم و رضای فاطمه
پادشاهان غبطه بر حالم خورند   شکر من هستم گدای فاطمه
غرق گشتم در تفضلهای حق   شامل حالم عطای فاطمه

نور پاکش را بدیدم آشکار — مینمودم چون ثنای فاطمه
کفو او نبود بغیر از مرتضی — جان فدای مرتضای فاطمه
شمس اگر عالم ز نورش پرضیاست — شد نقابی بر لقای فاطمه
جبرئیل محترم روح الامین — خادم دولتسرای فاطمه
عاصیان امت خیر الانام — منتظر بر عفوهای فاطمه
روشن جنت فردوس هم — باشد از نور ضیای فاطمه
قطب دوران مجد الاشراف آنکه او — هست پیرو با وفای فاطمه
ای خوش آن روزی که سازد یک نظر — شه محمد رضای فاطمه
تا شریف الدین ز خود گردد فنا — هست باشد در بقای فاطمه

هو

امروز مهمانم پی در نعمت بخوان حسن — خواهم نمایم جان خود یکباره قربان حسن
ای سرور اهل جنان آن پادشاه جسم و جان — هذا ام او قدوسیان عرش است ایوان حسن
مطلع ز عنبر سر بسر خوشتر که خوانم دمبدم — بالحن خوش این مدح را در بزم مستان حسن
باشه امام دومین نور دو چشم مصطفی — این مهر و عالم یافته یک جا ز جانان حسن
اجر اخورش شاه و گدا خواهد همی این بینوا — جام می از عشق خدا از جود و احسان حسن
تا خورده ام جام میش بیگانه خیالش کرده ام — از یاد هاش گشته ام سرمست و شادان حسن
[illegible] والشمس الیقین هست از رخ نیکوی او — واللیل نیش موی او برخوان ز قرآن حسن
کان کرم بحر عطا هم منبع حلم و حیا — ذرات عالم جملگی هستند حیران حسن
مظهر بذات کبریا هم حکمران در ما سوا — از زمین و هم آسمان بفرمان حسن

در حبه پرده های دو در

عاشقش حسن خویش حسن هم روی نیکوی حسن — کشتم ز عشقش با بزن هستم ثنا خوان حسن
وصفش نیاید در بیان عاجز بود نطق و زبان — وجه خداوندی عیان از وجه رخشان حسن
صد شکر بر فضل خدا محسن دلم شد پر ضیاء — بر قلب زارم تافته آن نور تابان حسن
مجد الاشرف قطب زمان سردار هر سلطان جان — باشد در این دوره کنون او پیر عرفان حسن
ای شه محمد رضا در بزم وصلت از عطا — خواه این شریف الدین را بر حق اخوان حسن

هو

کشته ام بار بی قرار حسین — تن و جانم بسوخت نار حسین
روزگارم شده است تار و سیاه — کرده ام یاد روزگار حسین
هر زمان یاد کربلا سازم — میشود چشم اشکبار حسین
چونکه با ابر و امیر قهار — بر میان بست ذوالفقار حسین
حیدرانه جهاد میفرمود — زد بجان عدو شرار حسین
صد هزاران لعین بکشت که تا — وجه حق گشت آشکار حسین
تا که معشوق خویش عیان گردید — گشت مجروح نگار حسین
عشق بازی نمود با یزدان — عشق یزدان بود شعار حسین
در ره عشق پس شهید شد او — خون بها گشت کردگار حسین
کاش میبودمی به محضر او — جان خود کردمی نثار حسین
از خدا خواستم محبت او — سر مرا هست چونکه یار حسین
شه محمد رضای قطب زمان — خلف مجد با وقار حسین

حال در ملک فقر سلطان است آزاده چون صاحب اختیار حسین
بر شریف عنین نظر فکنه — بحق شاه تاجدار حسین

هو

دل نماید یاد زین العابدین — حضرت سجاد زین العابدین
پادشاهی بود بس مجهول قدر — رهبر اوتاد زین العابدین
روز و شب میبود در صوم و صلوات — سرور عباد زین العابدین
جن و انس و وحش و طیر و پری — جمله منقاد زین العابدین
گر بخواهد این جهان سازد خراب — میکند برباد زین العابدین
عالم دیگر بخواهد گر کند — طرح نو ایجاد زین العابدین
عیسی مریم بود شاگرد او — هست چون استاد زین العابدین
بحر جودش موج زد آمد بمهد — زنده یک صیاد زین العابدین
زنده یک صیاد کرد و یک شد — صد دلی آباد زین العابدین
لشکر غم تا هجوم آور شود — میکشم فریاد زین العابدین
از ترحم از کرم با فضل و جود — میکند امداد زین العابدین
چون شدم من بنده در بند او — گشته ام آزاد زین العابدین
قطب دوران شه محمد رضا — باشد از اولاد زین العابدین
بر شریف الدین ترحم گر کند — میشود دلشاد زین العابدین

هو

دلم نمود خیال محمد باقر — دو ابروان هلال محمد باقر

از آن خیال دلم هم چو بحر عمانست — پر از صدف زلال محمد باقر
چو تشنه کام شوم قطره‌ئی نخواهم — ز چشمه سار زلال محمد باقر
منم مرزوق خور سفرهٔ کرم هستم — ز نعمت و ز نوال محمد باقر
بهشت هیچ نخواهم از آنکه زنده ام — نظر کن خط و خال محمد باقر
هزار جان بودم از همه فدا سازم — بطلعت و به بهای محمد باقر
گرفته صید دل عاشقان بیک غمزه — به بسته بند عقال محمد باقر
نمودم عهد کشم سر به خاکپاش اگر — شود نصیب وصال محمد باقر
بفضل و رحمت و جود و سخا و لطف و کرم — کسی ندیده مثال محمد باقر
هزار شکر تقلب شکسته ام امشب — بتافت نور جمال محمد باقر
نگر بعالم لاهوت آن زمان بینی — شکوه و جاه و جلال محمد باقر
ببین مراهل سموات ارض حیرانند — ز خوی و خلق و رجال محمد باقر
چو قطب عصر محمد رضا معجب شرف — نمیشود کم و بیشتر مقال محمد باقر
شریف دین تو بزن هیچ دم بزد طلب — ز قطب عصر کمال محمد باقر

هو

دلا وقت سحر شد کن نثار جعفر صادق — تن و جانت بزودی کن فدای جعفر صادق
هزاران شکر ریزد ان که هستم غرق فضل آن — ندارم در دل خود جز لوای جعفر صادق
خیالم در خیال او کنم یاد جمال او — ز حق میخواهم هر بار ه عطای جعفر صادق

امام ششمین باشد ز حق حبل المتین باشد		مرا آئین و دین باشد رضای جعفر صادق
بود صدر عرش آرایش ملک یک حبه صد آتش		شهان دین و عقبا گدای جعفر صادق
چه گویم وصف آن سلطان جهان حضرت سبحان		تجلی کرده می‌بین از لقای جعفر صادق
برو برخوان مقالاتش بدان قدر کمالاتش		هم نازل کرده آیاتش خدای جعفر صادق
چو اسرار خداوندی عیان شد در زمان او		بگوش جان رسد هردم صدای جعفر صادق
بدیدم نور پاکش را عیان با گوشهٔ چشمم		بدانستم همی باشد جلال جعفر صادق
سراپا جرم و تقصیرم ندارم ملجأ دیگر		امیدم هست بر جود و لقای جعفر صادق
زبان از وصف او قاصر بیان از نعت او عاجز		چو شد مدح من نادان ثنای جعفر صادق
کنم اسرار شاهان را نهان زیرا یقین دارم		نباشد فاش گفتن راز رضای جعفر صادق
ولی مجذوب الشرف را ببین بچشم باطن قلبی		که هست آئینه جلوه نمای جعفر صادق
شریف الدین خوش آن روز هم بر تو یک نظر سازد		ز فضلش شه محمد در رضای جعفر صادق

هو

آمد ببرم چون گذر موسی کاظم		بی‌خویشم و دیوانه تر موسی کاظم
هی هی بکنم دست زنم پای فشانم		افتاده بدل یک نظر موسی کاظم
من در سر کویش چو سگ سر بنهاده		افتاده برم تا گذر موسی کاظم
المنة لله عجب شوکت و شان است		تا خاک شده ام کلب در موسی کاظم
عوعو بکنم شب که من صبح و نشسته		روی خوشش یک اثر ز موسی کاظم

اشک های دو چشم شد چون جنت فردوس		از تابش نور قمر موسی کاظم
صد شکر خداوندم کام دل تلخم		شیرین شده از نی شکر موسی کاظم
علمی که بود در همه عالم ز آدم		یک قطره ز بحر هنر موسی کاظم
موسی که عیان داشت ز خود آن ید بیضا		می‌بود عیان از اثر موسی کاظم
سر آمد جمال احد لم یزل آمد		ز آن طلعت خاور سیر موسی کاظم
مظلومی آن شاه کنم یاد بنالم		از بس شده ام خون جگر موسی کاظم
تنها نه منم گریه کنان حالت شه را		سکان سما چشم تر موسی کاظم
شه مجذ شرف قطب زمان سرور عشاق		در شاخ ولایت ثمر موسی کاظم
القطب زمانه شریف الدین زارست		فرما نظر حق بر موسی کاظم

هو

یادم آمد خال هندوی رضا		نرگس چشمان جادوی رضا
دیده ام با چشم دل من چند بار		طلعت زیبا دلجوی رضا
قاب قوسین و دنی می‌بود عیان		آنچنان در طاق ابروی رضا
وجه غیب الغیب حق لم یزل		جلوه گر از طلعت و روی رضا
هست آن شه صاحب این سلسله		ذکر سید کان بود هوی رضا
پادشاه دنیی و عقبی بود		باشد اندر عرش اردوی رضا
شه محمد در رضا مجذ الشرف		حاجب دربار مینوی رضا
فانی بر درت آن مفخر العارفین		دستگیر سالک کوی رضا

صد هزاران هر ز عاشق حزین | بستهٔ یک سلسله موی رضا
شکر لله هستم اندر سلسله | در کمند تار گیسوی رضا
در کمند ظالمان گشته اسیر | یک غزالی همچو آهوی رضا
خواهم استخلاص او را بارها | از عطا و لطف و دلجوی رضا
قبلهٔ هفتم امام هشتم است | سجده آرم هر زمان سوی رضا
بر شریف الدین تا یارب نصیب | بار دیگر جلوهٔ روی رضا

اینجانب عاجز مسکین کلب آستان مفخر العارفین روحی لتراب اقدام مجیبه فدا التماس دعا و بذل توجه را با کمال عجز و انکسار خواهانم که هیچ وقت از خود جدا نفرمائید و تقصیرات مرا عفو فرمائید که ثابت قدم باشم عشق و محبت عطا فرمائید

صادق الفقراء [illegible]

احصای آثار حکمت بنهایت ولایت خود کند بمقتضای
جود نفوس وجود انسانی را از ظلمت آباد نابود لم یکن شیئاً
مذکوراً بصحرای وجود آورد و برگذرگاه عالم ارواح که برزخ میانهٔ
وجود و عدم است دهقان خطاب الست بربکم از خزانهٔ رحمت
تخم محبت و بذر معرفت در مزارع دلهای مشتاقان بایشید
و منشی مشیت رقم جریان قال اخوٓا فیها قبل ظهور الاثم
واکتساب الآثام بر ناصیهٔ مردودان کشید و حجاب قضاء
قدر بحکم مشیت ازلی جماعتی را بشرف خلعت یحبهم و یحبونه
بیاراستند و در بارگاه عنایت فی مقعد صدق بلطایف
قرب بنواختند گروهی را باتش و بعداً بعداً بکداختند و در
ظلمات هاویهٔ طبیعت اولیک ینادون من مکان بعید
انداختند و صحبت عهدهٔ عهد قالوا بلی بر ذمهٔ سعداء و اشقیاء
ثابت کردند پس همه را خلعت وجود در پوشیدند و افسر
عقل بر سر نهادند و کمر فهم بر میان بستند و براق نفس
سوار کردند و فوج فوج و گروه گروه را قرناً بعد قرن

بباراز

بازار دنیا فرستادند تا نقود عهد همه را بر محک امتحان
ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین زنند
وبسرمایهٔ عشق وایمان تجارات اعمال زاکیه کنند و
باریح محبت ومعرفت که اصل سعادت نعیم باقیات صالحات
است روی بوطن حقیقی نهند وقصد قرارگاه اصلی کنند پس
قوافل نفوس انسانی بحکم اقتضای کنتم ازواجاً ثلثه به
فریق گشتند فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم
سابق بالخیرات طایفهٔ اول ظالمان سرگشتهٔ
مشهور و غافلان بیچارهٔ مغرور بودند که در بازار فنا بافسوس
وبازی تخیلات انما الحیوة الدنیا لعب ولهو و
وزینة فریفته شدند ونفوس خبیثه ان النفس لامارة
بالسوء را در حضیض ظلمت بهیمی محبوس کردند وجناح طایر
قدسی را بحبال مالوفات زین للناس حب الشهوات
بند کردند وبدواعی غوایل لذات اذهبتم طیباتکم
در اودیهٔ هموم یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا

گذشته

خبری توان داد وعبارتی توان کرد چه او را جز باد شوان
دید که لایحمل عطایانا الا مطایانا پس فاطر کائنات هر یکی را
بحسب استعداد خود عطائی فرمود و هر شخصی را موافق حال او
در مطالعهٔ معارف وحقایق اسرار ذات وصفات الوهیت
مرتبهٔ یقین کرد که وما منا الا وله مقام معلوم لاجرم هر
عارفی از شعیان آنحضرت ظهور عبارتی دیگر گوید وهر عاشقی
نشانی دیگر دهد و هر سالکی راهی دیگر پوید و هر محققی اشارتی
دیگر ادا کند و هر محبی ذوقی دیگر یابد شعر ای ترا با هر دلی کاری
دگر در پس هر پرده بازاری دگر هر دمی هر ذره را بنموده باز
از جمال خویشتن رخساری دگر چون جمالت صدهزاران روی
داشت بود در هر روی رخساری دگر دام حسنت دائما گسترده
تا بود هرجا گرفتاری دگر ای عزیز بدانکه سالکان
راه طریقت بر اقسام اند و هر قسمی را در مطالعهٔ انوار توحید
مقامی و اهل هر مقامی را مشربی از مشارب ربانی
وحظ هر مقامی آیتی از آیات مجید چون صبح سعادت

(عاشقان)

عاشقان از مشرق عنایت طلوع کند اشارت والهکم اله
واحد برای تعلیم توحید اطفال طریقت جلوه کند و چون
شجرهٔ طیبه در زمین بوستان دل ثابت شود و اصل قاعدهٔ
توحید در مجری عقول راسخ گردد تسقیهٔ شجرهٔ ایمان از میاه
منوع شهد الله انه لا اله الا هو بود و چون تسقیه بکمال
رسد شجرهٔ توحید مثمر انواع طاعات و عبادات گردد
یسقی بماءٍ واحد ونفضل بعضها علی بعضٍ فی الاکل و ثمّ اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم
لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات مشاهده
افشد و عبادات ظاهر از اعمال باطن ممیز گردد امتیاز
میان ایمان و اسلام حاصل بشود و انجا اختلافات میان
علماء ظاهر پدید آید تا بعضی ایمان را عین اسلام دانند
و گروهی غیر گویند و قومی ایمان را بر اسلام تفضیل نهند
و جماعتی بالعکس و ارباب بصیرت با مثال این عبارا
مختلفه التفات ننمایند زیرا که بنور یقین مشاهده کرده اند

(و دانسته اند)

که سلاسلش بمشابه طلای بغش اند هزار سال و چیز بیست الی زماننا هذا که خللی حادث نگردیده
و یوماً فیوماً در تزاید بکمالیه و ظهورات بخلاف سایر شعبه‌های این سلسله که باندک
زمانی نور ضعیف و لوی انها خاموش گردیده است فیا اخوانی المؤمنین بالفقر المحمدی صلی
الله علیه واله علیکم بالجد والاجتهاد الکامل لتصلوا الی الحقیقة التی لا فناء بعدها قط
و کونوا اهل الله چه فرموده اند لنا مع الله حالات حالة فیها هو نحن و حالة
فیها نحن هو و معذالک هو هو و نحن نحن تا رسد لوی مجائی که بجز خدا نبیند
تو ببین که تا چه حدا است مکان آدمیت ؛ وجه دیگر آنکه همواره در این سلسلهٔ الذهبیه علیه
بوده اند رجالی معتبر که صاحب اخت النبوة کبری بوده اند و سلسله رجال اکبری
خود را مثل سلسله ولایت منتهی بحضرت معصومین سلام الله علیهم اجمعین مثل جناب شیخ
الشیوخ فی المعرفة والحکمة الذهبیه شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی قدس سره العزیز که صاحب
اکسیر قطره بر قنطارند و رسائل حکمیهٔ معتبرهٔ ایشان در نزد فقیر موجود است و امّا مراتب
اکسیر حکمت بر حسب درجات علمیه عملیه چهار است مثل آنکه درجات علمیه و کونیه
در طریق معارف الهیه سلسلة الذهب چهار است مطابق یکدیگر من حیث البحث و الشهود
طباق النعل بالنعل والقذة بالقذة اما مراتب اربعهٔ عملیهٔ علمیهٔ حکمیه اول میزان است

ثانی ترکیبات ثالث برانی است رابع جوانیت که منتهی میشود بعمل قطره بر قنطار

واما مراتب علمیه عملیه عرفانیه اول علم الیقین ست ثانی عین الیقین ست ثالث حق

الیقین ست رابع برد الیقین است که در رسائل کبیره ذهبیه مشروحست درین

اوراق خود گنجایش نیست ولی میباید دانست که از بزرگان سلسلة الذهب بعضی

دارای علم وعمل اکسیری هردو بوده اند برحسب اقتضای دهر وفرصت وبهره ازلیه وبعضی

دارای علم بدون عمل مثل حضرات موالیان روحی فداهم که از حضرت رسول خدا

صلی الله علیه واله اخبار اخباری درین باب عملی مشهود بخر دیده بعلاوه اخبار آیات قرآنیه

هم کاشف ازین مدعاست که اهلش میدانند ذکر اخبار وآیات مورث تطویلست و

همچنین از حضرت مولی امیر المؤمنین علیه السلام اخباری وارد است منجمله سئل عن

عن اخت النبوة وعصمة المروة والناس یعلمو یعملون ظاهرها ونحن نعلم ظاهرها

وباطنها فما هو الا ماء جامد وهواء راکد وارض سائلة ونار جامدة ودر روایتی نار حائلة

واز سایر معصومین روحی فداهم چیزی سرنزده الا از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام

اخباری چند در دستور العمل جابر بن حیان صوفی طوسی رحمه الله وتربیت او بعمل

صنعت وکتب بسیاری از نظم ونثر عربی فارسی در میانست ازاو که غالبش را فقیر

دیده ام

دیده ام وچون منظور ازین علم کبیری همان دلایل حسیه شهودیه مبدا ومعاد است و

اضمحلال خصماء دینیه ووحشیان اهل حس ظاهر لهذا بزرگان سلسلة الذهب ما غالباً

بهمان علم الیقین واثبات دلایل حسیه حکمیه متاسیاً بموالیان اهل عصمت روحی فداهم

اکتفا فرموده اند وبجهة افرادی هم از رجال معتبر این سلسله بعلاوه علم الیقین عین الیقین

وحق الیقین وبرد الیقین حکمی هم حاصل بوده است طلا ونقره هم از معدن حکمت ولویه

ایشان ظاهر ومشهود خاص وعام گردیده است فبنا علیه اهل این سلسله را دیگر بهیچ

مبا منند جابر بن حیان قدس سره العزیز فرموده پس از آنکه خدمت سیدی جعفر بن

محمد الصادق علیهما السلام مرا روزی شد اسراری چند القا فرمود که باطن ما

وظاهر مارا ارست ولی از بابت خامی خود در عمل میزان اخت النبوه سه دفعه

خطا نموده تا مرتبه چهارم فایض گردیده جامع علم وعمل آمده بابی چند برمن

باز شد که از هر بابی هزار باب علم مفتوحست بحول الله تعالی وعنایاته درمن اشتغال

بجواب این اسئله از باطن فقیر از عدم نمود ار سر زد که واما بنعمة ربک فحدث

حسب الامر عرض میشود که در اوقات تشرف باستان بوسی حضرت امام الانس والجن

علی ابن موسی الرضا علیهما السلام در خدمت سیدی قدس سره العزیز رسم این لعج

که در حوزه پشت سر مبارک پس از نماز ظهر و عصر نشسته مراقب حضور مبارک
بودیم و آثار کلیه عجیبه غریبه دست میداد و پس از خروج از بقعه متبرکه بحضور سید
قدس سره العزیز عرض نمودم تعبیرات میفرمودند که اگر بگویم من جهان برهم زنم منجمله یک فقره
از آنها از حضور دوستان خود کمترینکان حضرت مولی روحی فداه مینماید که روزی
از آن ایام در پشت سر مبارک نشسته باطنا دیدم رسولی بر تپه‌های خود را مثل
قاصدها که از راه میرسند در پیش روحاضر گردید و پاکتی بزرگ بدست فقیر داد
بر سر پاکت نوشته بود که این امانتیست از جانب جابر بن حیان صوفی رحمة الله
در خزانه حضرت علی ابن موسی الرضا علیهما السلام با ما شد که برسد بسید جلال
الدین محمد شیرازی ذهبی فی عمل الصنعة تمام عبارت روی پاکت عربی بود فقیر
نقل بالمعنی نموده چون بعینه بنظر نماند پس از آنکه بحضور سید عرض نمودم فرمودند
کرمیز بدت فی اصلی و رمیز روی بیحاصلی * رفتن کجا بردن کجا تا یید ربانیت این
معلوم میشود که از تو میاید عمل صنعت علاوه علمش بود که اکنون در کاری و پس از این پاکت
هرچه وارد ات الهامیه الهیه سر منزند باکیره کنید که بکار شما و دیگران از اهل
سلسله الذهب خواهد آمد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء خلاصه پس از این قرنها
بقدر اثار

۸۲

دورات سابقه بدنشته و اذ عاندشته اند و علی رؤس الاشهاد مخالفت نکرده مطیع امر الله بوده
و خواستند بر خود باسرار امام خود پس از این مقدمات واضح گردید که سلسلة الذهب
آنحضرت روانش با ظهور آثار غیبیه و اسرار ولویه هیچ مناسبت بسایر سلاسل ندارد و
بسبب عظم و جلالتش میتوان گفت که منحصر است زیرا که اگر یک سالک کامل کمیلی یا نقشبندی
(تربیت) یا شطاری بجوئید کنون بدست کسی نمی آید که از عهده سلاک علی ما ینبغی برآید و اگر هم باشند
در تحت الشعاع این سلسله ذهبیه شمس الشموس واقع و نمایشی ندارند و بجو تو خود که با ایم حشمت

(سؤال چهارم)

یا سیدی و ملجائی ارواحنا لتراب اقدامکم فدا طریق حق واحد و منحصر بفرد است پس الطرق
الی الله بعدد انفاس الخلایق حالی از چه معنی میباشد

(جواب)

بلی چون طریق حق واحد است الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق باثبت است چرا که
جمیع کثرات امکانیه باسرها مظهر وحدت اند فهو انه اشمل اند چه فرموده اند وفی کل شیء
له آیة تدل علی انه واحد پس طریق حقتعالی واحد ولیکن وضع و محاذات و انتساب
و صولش مختلف هر شیئی بنحوی وصول دارد مخصوص خود بجهة اثبات توحید که هیچ

دخل بوصول دیگری ندارد و این مطلب بدرازا میرسد و در این اوراق خورد نمیگنجد ولی اجمالاً
میباید دانست که وصال و وصول مطلقاً دو طریق دارد عموماً و خصوصاً اما طریق عمومی مشترک
میانهٔ کل موجودات علویه و سفلیه است که حقیقتش واحد و شئونات کثیره لا یتناهی دارد
من الذرة الی الذرة چه فرموده الا الی الله تصیر الامور و اما طریق خصوصی متعلق بشخص
انسانیست که بهیچوجه دخل بوصال و وصول اشیاء امکانیه ندارد و کذلک مثل طریق عمومی
حقیقتش واحد ولی شئوناتش بی منتهی است یکی از آنرا صراط مستقیم نامیده اند ما بقی را طرق
معوجه پس صراط مستقیم طریق وصول و وصال انسان کاملست و بس و نسبت با دسایر طرق
مختلفه متکثره معوج خواهد بود وجوه این مطلب بسیار است که اهلش میداند ولی وجه وجیهش
آنکه جناب مولوی قدس سره العزیز فرموده: لقمه هر باران صعوه منیست : هر کسی را دیت
رزنیست که از سرچشمه آب برگیرد چون ازل هر کس بر طبق ابدش میباشد و بهره ازلی متفاوت
بار نجهه آنکه دلیل بر توحید باشد دو شیء متساوی الفیض از مبدء خود نیست بشد یعنی ایجاد اوّلی و
ظهور اشیاء امکانیه از محالاتست که خالی از مراتب تفصیلیه باشد چه ظهور محض بتحقق کثرتست
پس مقتضای ظهور حدوث مراتب مختلفه و تفاوت بشدت و ضعف است ایجاد ازلی را
که چنین مقتضاست وصول و رجوع ابدی هم مطابق ازلش میباشد قال الله تعالی کما بدأکم

تعودون

و تشخیص حلال و حرام و اوامر و نواهی الهیه و کذلک ناچار است از پیر طریقتی که راه و روش
ایمانیه و خصوصیات معنویه صراط مستقیم و برازخ نفسانیه و عقلانیه را حالی نماید و
کذلک لابدست از پیر حقیقتی که جذبات روحیه و معارج قلبیه را که بزحمات و مشقات
در ریاضات تحصیل نموده همراهی نموده سالکرا از مهالک گذرانیده بباب ولایت
الهیه انا مدینة العلم و علیّ بابها برساند و بهمت مردانه دستش را گرفته داخل باب الله ازلی
ابدی نماید و کذلک پیر معرفت میخواهد که بر باب قلب سالک ایستاده هیاکل معصومین
روحی فداهم که در مراتب سبعه قلبیه روی نمامی کرده معرفی فرموده سالک را عارف
بمعارف الهیه و اشراقات سرّیه و تجلیات رنگارنگ نموده پس از برازخ ظلمانیه
و نورانیه که هفتاد هزار حجاب فرموده اند و برزخ البرازخ سرّیه نور الانوار رسانیده در
انوقت صبح امید سالک طالع و بجمال الله تعالی شأنه الکرم الوجه خواهد رسید و دار
اطمینان قلبی و جنت قرب حقتعالی خواهد بود که هزاران هزار افراد انسانی یکی باین مقام
نخواهد رسید و از نجتیاران عالم کسی است که باینـدرجه فایض گردد از اولی کامل مینامند
چنانچه جناب بابا طاهر لرقلای حقه قدس سره العزیز فرموده: بهر الفی الف قدی بر آید الف
قدم که در الف آمدستم پس واضح آمد که بدون وسایط فیض تکوینا تشریعاً فیض بتجلّی فیض

نخواهد رسید چراکه مراتب محفوظ است و تربیت و تکمیل بلا واسطه از مبدء صورت نمی
بندد ولی میباید دانست که این وسایط تکمیلیه اربعه در مراتب تشریعیه در هر عصری
از اعصار من حیث الاقتضاء مختلف است دیده شده و مسموع افتاده که در یک
شخص از شخوص کامله انسانیه در عصری و قرنی هر چهار مرتبه شریعت و طریقت و حقیقت
و معرفت جمع آمده که سالک را بی نیاز از توجه باطراف نموده و آنها خواطر گردیده و بجمال
انسانیه زمانیه فایض گشته و هر وقتی هم من حیث الاقتضاء جوری شده است که زیاده
از چهار را محتاج گردیده تا فارغ التحصیل و کامل المعرفة آمده و هر وقتی تقسیم چنین اقتضاء
کرده که سالک یکصد نفر از بزرگان را خدمت نموده تا بدرجه کمالیه فایض گردیده است حکم
اعصار زیاده مختلف است تا چه اقتضا نماید مثل اینکه جناب میر سید علی همدانی قدس سره العزیز
صاحب اوراد فتحیه که ملقب عند اهل المعرفة بعلی ثانی فرموده که من در محلی که سلطان محمد خدا
بنده علیه الرحمة اکابر خراسان و عراق را جمع ساخته بود و خواجه خضر علیه السلام نیز در
انمجلس حاضر بوده اند چهار صد نفر از یکهزار و چهار صد نفر اولیا را که دیده بهم در این مجلس
جمع دیدم و از هر ولیی از ایشان در وقت وداع ذکر و رقعه درخواست کردم و گرفتم معلوم
میشود که سلوک آن بزرگوار و رسیدن بدرجات علیه عالیه از برکت انفاس مبارکه

یکهزار



